



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



الرحمن  
علیهما صلوات

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

۱۳۹۷



عملکرد  
زندگی  
بزرگواران

# مالک اشتر

علی اکبر عباسی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# پژوهشي پيرامون زندگي و عملکرد مالك اشتر

نويسنده:

علي اكبر عباسي

ناشر چاپي:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۸	پژوهشی پیرامون زندگی و عملکرد مالک اشتر
۸	مشخصات کتاب
۸	اشاره
۱۲	فهرست مطالب
۱۶	مقدمه
۱۸	معرفی و نقد منابع
۳۸	فصل اول: شرح زندگانی مالک و عملکرد وی در عهد شیخین
۳۸	اشاره
۳۸	نسب، لقب و قبیله مالک اشتر
۴۹	مالک در یمن
۵۵	اشتر و فتوحات عهد شیخین
۶۲	فصل دوم: مالک اشتر و حوادث خلافت عثمان
۶۲	اشاره
۶۲	مالک و عاملان عثمان بر کوفه
۶۳	ولید بن عقبه بن ابی معیط
۶۵	سعید بن عاص
۶۸	تبعید به دمشق
۷۲	تبعید به حمص
۷۶	مالک و تسلط بر کوفه
۷۷	ابوموسی اشعری
۷۹	مالک اشتر و دفن ابودر
۸۲	اشتر و شورش علیه عثمان
۹۰	فصل سوم: مالک اشتر در دوران خلافت علی علیه السلام تا پایان نبرد جمل

۹۰	.....	اشاره
۹۰	.....	نقش مالک در بیعت مردم با علی علیه السلام
۹۶	.....	مالک، مأمور بسیج کوفیان
۱۰۴	.....	اشتر در نبرد جمل
۱۱۶	.....	مالک اشتر از پایان جمل تا ورود به کوفه
۱۲۶	.....	فصل چهارم: جایگاه مالک در پیکار صفین
۱۲۶	.....	اشاره
۱۲۶	.....	نظر علی علیه السلام و مالک در مورد سفارت جریر
۱۲۹	.....	پاسخ نامه جریر
۱۳۳	.....	نقش مالک در آمادگی کوفه برای جنگ صفین
۱۳۵	.....	اشتر و موفقیت های سپاه در مسیر صفین
۱۳۸	.....	مالک و حفظ روحیه سپاه
۱۴۳	.....	نگرانی معاویه از اشتر
۱۴۷	.....	جایگاه مالک در ليله الهرير
۱۶۴	.....	فصل پنجم: مالک اشتر از حکمیت تا شهادت
۱۶۴	.....	اشاره
۱۶۴	.....	موضع مالک در قبال پیمان نامه حکمیت
۱۷۲	.....	حکومت مالک بر جزیره
۱۷۷	.....	مالک اشتر، حاکم مصر
۱۸۵	.....	پایان راه
۱۹۶	.....	فصل ششم: ترکیب اجتماعی - قبیله ای کوفه و نفوذ مالک در این شهر
۱۹۶	.....	اشاره
۱۹۶	.....	کوفه پایگاه مهاجران مجاهد
۲۰۱	.....	نفوذ قبیله ای اشتر
۲۱۲	.....	نفوذ شخصیتی مالک در کوفه
۲۱۳	.....	شجاعت:

۲۱۵	درایت و تدبیر:
۲۱۸	ذوق شاعری مالک:
۲۲۰	نتیجه
۲۲۶	نقشه ها
۲۳۲	فهرست منابع و مآخذ
۲۴۵	درباره مرکز

## پژوهشی پیرامون زندگی و عملکرد مالک اشتر

### مشخصات کتاب

سرشناسه : عباسی، علی اکبر، 1350 -

عنوان و نام پدیدآور : پژوهشی پیرامون زندگی و عملکرد مالک اشتر / علی اکبر عباسی.

مشخصات نشر : مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، 1385.

مشخصات ظاهری : 236ص.

شابک : 17000 ریال : 978-964-4449-47-5 ؛ 27000ریال (چاپ دوم)

یادداشت : چاپ دوم: 1387.

یادداشت : کتابنامه: ص. [225] - 236 ؛ همچنین به صورت زیرنویس.

عنوان دیگر : مالک اشتر

موضوع : مالک اشتر، - 37ق.

شناسه افزوده : بنیاد پژوهش های اسلامی

رده بندی کنگره : 1385 2ع2م/BP34/5

رده بندی دیویی : 297/942

شماره کتابشناسی ملی : م 84-32431

ص: 1

اشاره









مقدمه \*\*\* 9

معرفی و نقد منابع \*\*\* 11

فصل اول: شرح زندگانی مالک و عملکرد وی در عهد شیخین \*\*\* 31

نسب، لقب و قبیله مالک اشتر \*\*\* 31

مالک در یمن \*\*\* 42

اشتر و فتوحات عهد شیخین \*\*\* 48

فصل دوم: مالک اشتر و حوادث خلافت عثمان \*\*\* 55

مالک و عاملان عثمان بر کوفه \*\*\* 56

ولید بن عقبه \*\*\* 58

سعید بن عاص \*\*\* 61

تبعید به دمشق \*\*\* 65

تبعید به حمص \*\*\* 69

مالک و تسلط بر کوفه \*\*\* 69

ابوموسی اشعری \*\*\* 70

ص: 5

مالک اشتر و دفن ابوذر \*\*\* 72

اشتر و شورش علیه عثمان \*\*\* 75

فصل سوم: مالک اشتر در دوران خلافت علی علیه السلام

تا پایان نبرد جمل \*\*\* 83

نقش مالک در بیعت عمومی مردم با علی علیه السلام \*\*\* 83

مالک مأمور بسیج کوفیان \*\*\* 89

اشتر در نبرد جمل \*\*\* 97

مالک اشتر از پایان نبرد جمل تا ورود به کوفه \*\*\* 109

فصل چهارم: جایگاه مالک در پیکار صفین \*\*\* 119

نظر علی علیه السلام و مالک در مورد سفارت جریر \*\*\* 119

اشتر حاکم جزیره \*\*\* 125

نقش مالک در آمادگی کوفه برای جنگ صفین \*\*\* 126

اشتر و موفقیت های سپاه در مسیر صفین \*\*\* 128

مالک و حفظ روحیه سپاه در صفین \*\*\* 131

نگرانی معاویه از اشتر \*\*\* 136

جایگاه مالک در ليله الهير \*\*\* 140

فصل پنجم: مالک اشتر از حکمیت تا شهادت \*\*\* 157

موضع مالک در قبال پیمان نامه حکمیت \*\*\* 157

حکومت مالک بر جزیره \*\*\* 165

مالک اشتر، حاکم مصر \*\*\* 170

پایان راه \*\*\* 178

فصل ششم: ترکیب اجتماعی - قبیله ای کوفه

و نفوذ اشتر در این شهر \*\*\* 189

کوفه پایگاه مهاجران مجاهد \*\*\* 189

نفوذ قبیله ای اشتر در کوفه \*\*\* 194

نفوذ شخصیتی مالک در کوفه \*\*\* 205

شجاعت \*\*\* 206

درایت و تدبیر \*\*\* 208

صدای بلند و رسا \*\*\* 210

ذوق شاعری مالک \*\*\* 211

نتیجه \*\*\* 213

نقشه ها \*\*\* 219

فهرست منابع و مآخذ \*\*\* 225

ص: 7



تحقیق درباره شخصیت های مهم و تأثیرگذار بر حوادث جهان اسلام به ویژه، دوره پر حادثه خلفای صدر اسلام برای نشان دادن تصویری نسبتاً واضح، گویا و در عین حال واقعی از اوضاع سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی آن روزگار ضروری و با اهمیت می نماید. با پژوهش پیرامون زندگی و عملکرد شخصیت های مهم آن دوران می توان در این راه گام برداشت. با بیان نقش و جایگاه افراد مؤثر در حوادث می توان به تجزیه و تحلیل بهتر وقایع آن دوران پرداخت.

در مورد مالک اشتر و عملکرد وی ابهاماتی وجود دارد. منابع در مورد نقش وی به خصوص در حوادث عصر خلافت عثمان و علی علیه السلام اظهار نظرهای متفاوت و گاه متناقض ارائه داده اند. در مورد این که آیا مالک جزو شورشیان و مخالفان سرسخت خلیفه سوم بوده است یا نه، منابعی چون تاریخ طبری و تاریخ المدینه المنوره ابن شبه النمیری هر کدام روایاتی متناقض را ذکر کرده اند و برخی اخبار و روایات وی را مخالف سرسخت عثمان و عامل اصلی محاصره و قتل وی دانسته اند و اخباری دیگر از تلاش مالک برای جلوگیری از محاصره و کشته شدن خلیفه و



حتی عدم حضور او در روزهای پایانی محاصره خانه عثمان خبر می دهند. در دوران خلافت علی علیه السلام، همراهی مالک با علی مسلم است، اما این که این همراهی خالصانه بوده یا منافقانه در منابع به صورت های مختلف بیان شده است. همچنین توجه به این نکته که آیا نفوذ مالک فقط به دلیل شجاعت وی بوده و یا این که تأثیر او بر حوادث بیشتر به دلیل نفوذ قبیله ای و سایر خصلت های شخصی بوده است، نیاز به بحث و بررسی دارد.

در این پژوهش سعی شده است با بررسی همه جانبه موضوع، مراجعه به منابع متعدد با گرایش های مختلف و در نظر گرفتن شواهد و قرائن، تجزیه و تحلیل سخنان و اشعار افراد، حقیقت امر و نقش و عملکرد واقعی مالک در حوادث به خصوص در دهه سی هجری (40-30 ه.ق) روشن گردد.

در خاتمه بر خود لازم می دانم از استاد ارجمندم جناب آقای دکتر پرگاری به سبب رهنمودهای ارزنده ایشان در سرتاسر این پژوهش تشکر کنم. همچنین تذکرات استاد محترم دکتر مفتخری در کار این تحقیق سودمند افتاد. دوست عزیزم دکتر محمد حسن الهی زاده نیز توصیه های مفیدی ارائه کردند که از آن بهره مند شدم. ناگفته پیداست هر گونه نقصان در کتاب متوجه بنده است و بر عهده این بزرگواران نیست. از ویراستار محترم جناب آقای محمد طاهر چهارجویی که زحمت ویراستاری این اثر را برعهده گرفتند، سپاسگزارم.

مشهد مقدس، علی اکبر عباسی اردیبهشت 1384

معرفی و نقد منابع یکی از مباحث اصولی در تحقیقات تاریخی است و ما را در شناخت، ارزش و اعتبار مأخذ تاریخی و تحلیل موضوع یاری می‌رساند و از اهمیت خاصی برخوردار است. بدین منظور نخست ضروری است که پیرامون منابع اساسی این تحقیق ارزشیابی صحیحی به دست آید.

الف) نهج البلاغه و شرح‌های آن: بیشترین نقش و عملکرد مالک در حوادث و وقایع تاریخی مربوط به دوره خلافت حضرت علی علیه السلام است و یکی از مهمترین منابع این دوره، سخنان، نامه‌ها و گفتارهای آن حضرت است که عمدتاً در دوران خلافت حضرت علی علیه السلام بیان و یا نوشته شده است. در این مختصر در مورد نهج البلاغه و یکی از مهمترین شرح‌های آن توضیحاتی هر چند اندک داده می‌شود.

نهج البلاغه: نهج البلاغه مجموعه‌ای از خطبه‌ها، نامه‌ها و کلمات قصار حضرت علی علیه السلام است ولی تمام آن‌ها را در بر نمی‌گیرد و نیز بعضی از خطبه‌ها و نامه‌ها ناقص است و کامل آن‌ها را باید در دیگر منابع جستجو کرد. در مورد نهج البلاغه گفته شده که فروتر از کلام خالق و فراتر از سخن

مخلوق است(1). نهج البلاغه توسط سید رضی دانشمند اواخر قرن چهارم و چهارسال اول قرن پنجم (404-359 ه. ق) جمع آوری و تألیف شده است. ترتیب خطبه و نامه ها در نهج البلاغه براساس سیر تاریخی حوادث نیست و گاه خطبه های مربوط به یک حادثه را در ابتدا و گاه در انتهای آن باید جستجو کرد.

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید: عبدالحمید بن هبه الله بن محمد بن محمد بن حسین مدائنی که بیشتر به ابن ابی الحدید معروف است، از چهره های درخشان علمی قرن هفتم هجری (د. 656) است(2). ابن ابی الحدید یکی از شارحان کتاب شریف نهج البلاغه است. در این اثر گرانمایه بیست جلدی مباحث مختلف کلامی، اجتماعی، اخلاقی، تاریخی و... آمده است. این کتاب که به نظر یکی از محققین، بهترین شرح بر نهج البلاغه و حتی قابل مقایسه با سایر شرح ها نیست(3)، برای پژوهش حاضر بسیار سودمند بود، زیرا اولاً بیش از سایر شرح ها بر حوادث و

ص: 12

---

1- - نهج البلاغه (خطبه ها، نامه ها، کلمات قصار مولا علی علیه السلام، ترجمه سید جعفر شهیدی، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ چهارم، 1372، ص 2 مقدمه.

2- - در مورد سال وفات این دانشمند که مدت زمان اندکی بعد از ورود مغولان به شهر بغداد بوده است، ر.ک: ابن ابی الحدید، جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشرنی، چاپ اول، 1367، ج 1، مقدمه مترجم، ص هشت و ص نه. یکی از روایات که سخن از وفات مؤلف در 764 ه. ق. دارد با متن داخل کتاب هماهنگ نیست، مثلاً مؤلف می گوید: «در سال 611 ه. ق. در بغداد به حضور...» ر.ک: ابن ابی الحدید، همان، ج 8، ص 178 و نیز مطالب ج 4، ص 201.

3- - ابن ابی الحدید، همان، ج 1، مقدمه مترجم، ص هفت.

وقایع تاریخی تکیه دارد، به گونه ای که حتی برخی این ویژگی را از جمله عیوب آن بر شمرده اند(1). ثانیاً وی در هر خطبه، نامه و یا کلمه قصار مباحث تاریخی مربوط به آن را تبیین می کند و در مورد شخصیت های مورد بحث و شأن بیان آن توضیح می دهد. ثالثاً ابن ابی الحدید از کتاب های مختلف و منابع گوناگون بهره برده است.

وی که مدتی سرپرست کتابخانه های بغداد بود، نسخه های نفیس و ارزشمندی را می توانست در اختیار داشته باشد. کتابخانه ده هزار جلدی ابن علقمی در همین ارتباط یاری گر او بوده است(2).

استفاده وی از منابع متعدد مخصوصاً از این جهت اهمیت دارد که بسیاری از آن منابع از بین رفته و اکنون اصل آن کتاب ها را در اختیار نداریم، مثل آثار ابوالحسن مدائنی، کتاب صفین ابن دیزیل همدانی و الجمل ابومخنف و رابعاً، ابن ابی الحدید از آثار دانشمندانی صاحب مذاهب و عقاید مختلف استفاده کرده و آراء و نظریات مخالفان خویش را نیز ذکر کرده است. وی تسامحی فوق العاده از خود نشان می دهد، به گونه ای که دشنام های مخالفان معتزلیان را در کتابش ذکر می کند(3).

بحث های خویش با علما و دانشمندان در زمینه های تاریخی و ... را نیز

ص: 13

- 
- 1- - مصطفی بروجردی، علی صدراپی خوبی، شرح های نهج البلاغه، ر.ک: دانشنامه امام علی علیه السلام، زیر نظر علی اکبر رشاد، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول، 1380، ج 9، 6-124.
  - 2- - ابن ابی الحدید، همان، ج 1، مقدمه مترجم، ص هفت و ص 15.
  - 3- - ابن ابی الحدید، همان، ج 5، ص 274.

آورده است(1). ابن ابی الحدید تحلیل های جالبی از حوادث و وقایع ارائه می دهد(2). تصحیح این کتاب توسط محمد ابوالفضل ابراهیم در مصر انجام گرفته است. محمود مهدوی دامغانی مباحث تاریخی خطبه ها، نامه ها و کلمات قصار را که تقریباً نیمی از کل مباحث این اثر ارزشمند را در بر می گیرد، با قلمی شیوا در هشت جلد ترجمه کرده است که با عنوان جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه منتشر شده است.

ابن ابی الحدید در کلام معتزلی بوده است(3) و نظریه وی در بین معتزلیان مطابق معتزله بغدادی بود که اهل تفضیل بودند(4).

ب) تک نگاری ها(5): یک دسته از مهم ترین منابع در ارتباط با زندگی و عملکرد مالک اشتر تک نگاری هایی است درباره حوادث و وقایعی که مالک در آن ها نقش و جایگاه فعالی داشته است. در زیر سه نمونه از این گونه منابع بررسی می شود.

1- وقعه صفین: این منبع اثر نصر بن مزاحم منقری تمیمی است. وی

ص: 14

---

1- - به عنوان نمونه بیان آرای اشعریان، زیدیه و معتزله درباره صحابه، ر.ک: ابن ابی الحدید، همان، ج 8، ص 178-200.

2- - برخی از این تحلیل ها از سوی خود ابن ابی الحدید ارائه شده و برخی تحلیل محققان دیگر است که وی از آن ها نقل کرده است، ر.ک: ابن ابی الحدید، همان، ج 6، صص 36 و 40.

3- - ابن ابی الحدید در فقه نیز شیعه امامی و معتقد به نص بر خلافت علی علیه السلام نبوده است، ر.ک: ابن ابی الحدید، همان، مقدمه مترجم، صص 15 و 16 و نیز ج 2، صص 6-25 و ج 5، ص 162 و ج 8، صص 5-284 و نیز ص 279.

4- - ابن ابی الحدید، همان، ج 1، ص 3 و نیز ج 5، ص 162.

5- 1- Monography

احتمالاً در حدود 120 ه.ق. متولد شده و پس از عمری طولانی در 212 ه.ق. در گذشته است(1). بنابراین نصر مورخ قرن دوم و ابتدای قرن سوم هجری محسوب می شود. گزارش وی از پیکار صفین، دقیق، مفصل و ماهرانه است. این مورخ مقدمات جنگ صفین را به ترتیب آورده و سپس با نهایت دقت و ظرافت تصویری از اصل نبرد را که محور موضوع اصلی کتاب را شامل می شود، ترسیم می نماید(2).

گزارش روایات دقیق است و اشتباهات بعضی از منابع را با مقایسه گزارش هایشان با این منبع می توان برطرف نمود. اگر در بعضی موارد ترتیب حوادث جنگ رعایت نشده است، بیشتر به دلیل هماهنگ کردن مطالب فصل با عنوان های فصل ها می باشد. برای نمونه وی در فصل پیروزی سپاه علی علیه السلام، مجموعه عوامل مؤثر در پیروزی علی را جمع آوری، کرده است، از جمله همراهی و حمایت انصار از علی، دلاوری های قبیله همدان در حمایت از علی، پیروزی سرداران و بزرگان سپاه علی بر بزرگان سپاه معاویه ذکر شده است. در فصل مذکور که فصل هفتم کتاب نصر است، هموردی های برخی از بزرگان سپاه علی آمده است، در حالی که چگونگی کشته شدن آن ها در فصل های قبلی ذکر شده است. نصر مورخی موثق و شیعی است، وی وقتی زبونی های معاویه را

ص: 15

---

1- - نصر بن مزاحم، پیکار صفین، تصحیح عبدالسلام محمد هارون، ترجمه پرویز اتابکی، تهران، سازمان انتشارات آموزش و انقلاب اسلامی، چاپ دوم، 1370، ص 3 و نیز ابی بکر احمد بن علی خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، بیروت، دارالکتب العلمیه، [بی چا]، [بی تا]، الجز الثالث عشر، ص 283.

2- - نصر بن مزاحم، همان، ص 4.

ذکر می کند، نیش زبان های دشمنان علی علیه السلام را درباره او پنهان نمی دارد(1). او اختلاف نظرهای علی و مالک را دقیق ذکر کرده است. نصر صاحب تألیفات زیادی است که از همه آن ها فقط کتاب وقعه صفین باقی مانده است. از عنوان کتاب های مفقود شده اش چنین برمی آید که در تألیفات، کوشش وی متوجه موضوعات مربوط به تاریخ شیعه بوده است(2). در مجموع نصر حوادث و وقایع خلافت علی علیه السلام را از ورود وی به کوفه تا نتیجه حکمیت بیان کرده است. این کتاب تاکنون سه بار به فارسی ترجمه شده است(3). از میان این سه، ترجمه سوم توسط پرویز اتابکی، جامع، کامل، دقیق، با رعایت کامل امانت و همراه با ترجمه یادداشت های سودمند مصحح محترم در پاورقی است. به لحاظ ادبی نثر مترجم در سطح بالایی قرار دارد و وی همه سلسله اسناد و ترجمه اشعار را نیز آورده است. استاد دکتر غلامحسین یوسفی در مقدمه ای که بر این کتاب نوشته، ترجمه وی را ستوده، و تعبیر و معادل های فارسی بهتری را برای بعضی کلمات پیشنهاد کرده است که از چاپ دوم به بعد این معادل ها در ترجمه به کار رفته است. با توجه به ویژگی های مثبت ترجمه اتابکی در

ص: 16

1- - همان، ص 4.

2- - همان، ص 5، کتاب هایی چون: الغارت، الجمل، مقتل حجر بن عدی، مقتل حسین بن علی، عین الورد، اخبارالمختار، کتاب المناقب.

3- - این سه ترجمه عبارتند از: 1- سندس و استبرق از شیخ محمد مهدی مسجدشاهی، اصفهان، 1345 ق. چاپ سنگی در 218 ص و دیگری واقعه صفین در تاریخ از کریم زمانی، انتشارات مؤسسه فرهنگی رسا، 1364 در 217 صفحه و سومین ترجمه که امتیازات فراوانی بر دیگران دارد، ترجمه اتابکی است که آدرس آن در صفحات پیشین آمد.

پژوهش حاضر، از ترجمه موزون و روان وی استفاده شد.

2- الغارات: این کتاب اثر ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی اصفهانی (د. 283 ه. ق) است. وی گرایش های شیعی داشته و به نظر می رسد انگیزه اش از تألیف این کتاب، بیان مظلومیت حضرت علی علیه السلام بوده است. و حوادث خلافت و حکومت حضرت علی از نهران تا شهادت تقریباً به صورت مفصل در این کتاب گردآوری شده است. علاوه بر این، مختصری از زندگانی علی و روش سیاسی و اداری وی در این کتاب آمده است. مؤلف دارای آثار دیگری نیز بوده است که بررسی عناوین آن ها نشان دهنده گرایش های شیعی وی می باشد. وی ابتدا زیدی مذهب بوده و سپس امامی مذهب شده است (1). علت شهرت وی به اصفهانی به دلیل اقامت وی در اصفهان جهت ترویج تشیع بوده است. بسیاری از خطبه ها و نامه های علی علیه السلام در نهج البلاغه که مربوط به اواخر خلافت آن حضرت است، با مراجعه به این اثر معنی و مفهوم پیدا می کند. این کتاب با مقدمه و حواشی و تعلیقات میر جلال الدین حسینی ارموی به چاپ رسیده است و دقایق علمی را در کار تصحیح به خوبی رعایت کرده است. حاشیه های وی بر متن اصلی کتاب بسیار سودمند است. ترجمه های زیادی از این کتاب به زبان فارسی چاپ شده است و اکثر مواردی که ملاحظه شد، دو جلد قطور عربی را در یک جلد معمولی فارسی جای داده اند و ترجمه عبدالمحمد آیتی خلاصه کتاب است (2).

ص: 17

---

1- - ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی الاصفهانی، الغارات، مقدمه میر جلال الدین ارموی، تهران، سلسله انتشارات انجمن ملی، [بی جا] 1355، ص الف مقدمه.

2- - ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی، الغارات، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، چاپ انتشارات فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، 1371.



ترجمه محمد باقر کمره ای علاوه بر گزیده بودن، شامل تکیه کلام های خسته کننده مترجم است (1). ترجمه عزیزالله عطاری هم اگرچه فهرست اعلام نسبتاً کامل تری دارد، ولی قسمت هایی از متن را اشتباه ترجمه کرده است (2). بنابراین برای پژوهش حاضر، از متن عربی دو جلدی استفاده شد.

3- الجمل: نام کامل این کتاب الجمل او النصر فی حرب البصره (3) تألیف ابی عبداللّه محمد العکبری ملقب به شیخ مفید (336-423 ه. ق.) از دانشمندان شیعی اوایل قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری قمری است. کتاب های دیگر با نام الجمل تألیف شده که از بین رفته است. ویژگی عمده کتاب الجمل شیخ مفید آن است که وی تاریخ را در قالب یک بحث کلامی عرضه کرده است. در این کتاب ضمن بیان موضع شیعه در ارتباط با جنگ های زمان حضرت علی علیه السلام نادرستی موضوع مخالفان با دلیل و برهان آورده شده است. یکی از نکات قابل ذکر در ارتباط با این کتاب این است که مؤلف بخش فراوانی از کتاب الجمل واقدی را در کتاب خود درج

ص: 18

- 
- 1- - به عنوان نمونه کلمات راستش، چپکردن، وسایل تقلیه و... به کرات در متن مترجم دیده می شود، ر.ک: ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی، [1356] بی چاء، الغارات، ترجمه محمد باقر کمره ای، انتشارات فرهنگ اسلام، تهران.
  - 2- - ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی، الغارات، ترجمه عزیزالله عطاردی، تهران، انتشارات عطارد، برای نمونه ر.ک: فصل «غارت بردن بسر بر یمن»، مقایسه شود با ثقفی کوفی، همان (عربی) ج 2، ص 6-464.
  - 3- - نام این کتاب در برخی پژوهشها الجمل او النصره لسیده العتره فی حرب البصره آمده است.

ج) کتاب های فتوح: درباره فتوحات اولیه اسلامی در عهد خلفای صدر اسلام کتاب های زیادی نوشته شده است. کتاب های فتوح از اهمیت زیادی برخوردارند، زیرا برخی از کتاب های فتوح حوادث اواخر عهد عثمان و دوران خلافت علی را به تفصیل شرح داده اند. افزون بر این در جریان فتوحات عراق شهر کوفه تأسیس شد و چگونگی تأسیس این شهر و نفوذ بزرگان در آن بخشی از پژوهش ما محسوب می شود و گزارش های نسبتاً مفصلی در کتب فتوح در این رابطه وجود دارد.

وانگهی چنان که خواهیم گفت مالک در فتوحات عهد شیخین نقش برجسته ای داشت و برای پرداختن به آن رجوع به این دسته از منابع ضروری به نظر می رسد.

1- فتوح الشام: این کتاب اثر علامه البحر الفهامه محمد بن عمر واقدی است. همان طور که از عنوان آن پیداست، در ارتباط با فتح شام در دوره خلافت ابوبکر و عمر است. در این کتاب چگونگی اعزام اعراب برای جهاد با رومی ها و مکاتبات ابوبکر با رؤسای قبایل آمده است. فتح شهر به شهر و ناحیه به ناحیه شام به ترتیب در این کتاب بیان شده است. همچنین تغییر و تحولات در نظام فرماندهی در سطوح مختلف در آن آمده است. مثلاً عزل ابو عبیده و فرماندهی خالد در دوران ابوبکر و عزل خالد و فرماندهی ابو عبیده در دوران عمر، همچنین شرح حوادث

ص: 19

---

1- - به عنوان نمونه مراجعه شود به صفحات مربوط به فرستادن نمایندگان از سوی علی به کوفه ر.ک: ابو عبدالله محمد العکبری الملقب بالشیخ المفید، الجمل او النصر فی حرب البصره، قم، منشورات مکتبه الداوری [بی چا] [بی تا] صص 138-143.

یرموک(1) و ماجراهای قبل و بعد از آن در این کتاب به رشته تحریر در آمده است. این کتاب با تصحیح عبداللطیف عبدالرحمن در بیروت در دو مجلد به چاپ رسیده است. در مورد پژوهش ما در ارتباط با مهاجرت مالک از یمن به مدینه و سپس شام و فعالیت های نظامی او در شام منبعی مفید محسوب می شود.

2- تاریخ فتوح الشام: از دیگر کتاب های فتوح، تاریخ فتوح الشام محمد بن عبدالله الازدی (د. 165 ه. ق) است که بیشتر به فتح بخش های مختلفی از سرزمین شامات پرداخته و در مجموع خلاصه تر از فتوح الشام واقدی است. وی به فرماندهی مالک اشتر در مأموریت های نظامی و در فتح شهرهای آمد و میافارقین اشاره می کند. همچنین بعضی همآوردی های مالک در این اثر بیان شده است و از این جهت بی شباهت به تاریخ مدینه دمشق، تهذیب ابن عساکر و فتوح ابن اعثم کوفی نیست. این کتاب به تحقیق عبدالمنعم عامر توسط مؤسسه سجل العرب در سال 1970 م. به چاپ رسیده است.

3- فتوح البلدان: اثر احمد بن یحیی بن جابر بلاذری (د. 279 ه. ق) مطالب این کتاب درباره فتح مناطق جزیره العرب در زمان رسول الله و فتح سرزمین های شام، مصر، عراق و ایران در روزگار خلفای راشدین اموی و عباسی است. اگرچه در این منبع در ارتباط با تلاش های مالک در جبهه شام و عراق گزارشی ارائه نشده است، ولی آگاهی هایی از چگونگی

ص: 20

---

1- با توجه به این که مالک در یرموک به اشتر معروف شد، بیشتر منابع سخنی هر چند کوتاه در ارتباط با فعالیت مالک در این جنگ را بیان کرده اند ولی مشروح فعالیت های وی در کتاب های فتوح الشام است.

تأسیس کوفه و ترکیب اجتماعی سیاسی این شهر از آن به دست آمد.

4- الفتوح: این کتاب اثر ابو محمد احمد بن علی بن اعثم کوفی (د. حدود 314 ه.ق) مشهور به ابن اعثم می باشد. وی از محدثان و شعرای شیعی بود. مطالب کتاب الفتوح شامل حوادث تاریخ اسلام پس از رحلت رسول الله (ص) از حادثه سقیفه، جنگ های رده، فتوحات شام و عراق و ایران و ارمنستان، مشروح وقایع روزگار خلافت علی علیه السلام، خلافت حسن بن علی علیه السلام، خلافت معاویه، قیام امام حسین علیه السلام و بازتاب آن، خلافت ابن زبیر و مروان، حوادث خلافت مروانیان، قیام عباسیان و ابومسلم خراسانی، حوادث دوران خلافت عباسیان تا خلافت معتصم عباسی می باشد.

ترجمه قسمتی از این کتاب یعنی از ابتدا تا پایان قیام امام حسین علیه السلام در پایان قرن ششم هجری به وسیله محمد بن احمد مستوفی به فارسی انجام گرفته است و تصحیح این ترجمه توسط غلامرضا طباطبایی مجد انجام گرفته است. اگرچه به نظر می رسد با وجود آثار مورخان پیش از ابن اعثم از مراجعه به این کتاب بی نیاز باشیم، ولی به دلیل اهتمام بیشتر این مؤلف به خطبه ها، نامه ها، اشعار و رجزها و آوردن مباحث مفصل تر در بعضی حوادث، ما ناچار از مراجعه و استفاده از این کتاب هستیم. مثلاً روایات ابن اعثم در ارتباط با صحبت های فرستادگان شورشیان و عثمان طولانی تر از روایات طبری است (1). و یا خبر اویس قرنی در صفین توسط

ص: 21

---

1- - ابو محمد احمد بن علی اعثم کوفی، الفتوح، ترجمه محمد بن احمد مستوفی مروی، مصحح غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، 1380، ص 43-340.

نصربن مزاحم بسیار کوتاه و شامل یک روایت است، در حالی که این مؤلف اخبار مربوط به وی را مفصل و در پنج صفحه آورده است.

این مؤلف اخبار مالک اشتر در فتح شام، شورش او علیه عمال عثمان و تبعید هایش، همچنین نقش فعال وی در دوران حضرت علی علیه السلام را به رشته تحریر می کشد، فقط از اعزام مالک برای حکومت مصر و مسموم شدن اشتر سخنی به میان نیاورده است.

(د) طبقات: شرح حال اشخاصی که در یک لایه و برش از جهت زمانی و مکانی قرار می گیرند را طبقه می گویند.

الطبقات الکبری: این کتاب نوشته محمد بن سعد بن منیع در گذشته به سال 230 ه. ق مشهور به ابن سعد، کاتب واقدی است. دانشمندان شخصیت علمی وی را ستایش کرده اند و او را مردی راستگو و موثق می دانند(1). کتاب طبقات در هشت جلد به چاپ رسیده است. جلد اول آن درباره برخی پیامبران و نیاکان رسول الله صلی الله علیه و آله و حوادث بعدی تا ابتدای هجرت است. سپس شرح صد صفحه ای درباره نامه های رسول خدا صلی الله علیه و آله و وفود و شرح صد و چهل صفحه ای پیرامون شخصیت حضرت محمد صلی الله علیه و آله است. جلد دوم درباره حوادث هجرت تا رحلت، عمدتاً در ارتباط با مغازی رسول الله می باشد و شش جلد دیگر درباره شرح حال 4250 نفر از شخصیت های صدر اسلام تا سال 230 ه. ق. است که 630 نفر از آنان، زنان هستند. ابن سعد با آوردن روایات کوتاه و بلند و بیشتر با

ص: 22

---

1- - شمس الدین احمد بن خلکان، وفيات الاعیان و انباء ابناء الزمان، حقه احسان عباس، بیروت، دارصار [بی تا] المجلد الرابع، ص 351.

سند کامل، شرح حال صحابه و دیگران را به صورت ناهماهنگ آورده است. در مورد پژوهش ما اگر چه وی تحت عنوان مالک اشتر بسیار اندک و کمتر از یک صفحه توضیح می دهد، اما به صورت غیر مستقیم و در شرح حال دیگران و در شرح بعضی حوادث می توان در مورد این تحقیق اطلاعات خوبی را دریافت کرد. در مجموع ابن سعد طرفدار مکتب خلفاست و توجه کمتری به امامان شیعه مثل امام حسن، امام حسین و کسانی مثل مالک اشتر نشان می دهد.

ه) تواریخ عمومی: کتاب هایی که مورخان اسلامی تاریخ بشر را از ابتدای خلقت همراه با تاریخ پیامبران و امت هایشان و اقوام گوناگون تا ظهور اسلام و از آن پس، تاریخ اسلام را تا دوران خود نگاشته اند، تواریخ عمومی یا جهانی می نامند. از جمله تاریخ های عمومی متقدم می توان از تاریخ یعقوبی، اخبار الطوال دینوری، تاریخ طبری و مروج الذهب و معادن الجواهر مسعودی نام برد.

1- تاریخ یعقوبی: این کتاب نوشته سیاح، مورخ و جغرافی دان بزرگ اسلامی ابن واضح احمد بن ابی یعقوب (د. 284) است. در واقع کتاب وی اولین اثر در زمینه تاریخ عمومی است و به قول عبدالحسین زرین کوب شاهکار واقعی مسلمین در تاریخ نویسی محسوب می شود (1). موضوع این کتاب، تاریخ عمومی شامل تاریخ پیامبران، اقوام سریانی، بابلی، هندی، یونانی، رومی، ایرانی، چینی، مصری، حبشی و قبایل عرب قبل از اسلام

ص: 23

---

1- - عبدالحسین زرین کوب، کارنامه اسلام، تهران، امیر کبیر، چاپ چهارم، 1369، ص 86.

یمن، حیره، شام و آیین های اعراب و ایام العرب است. سپس یعقوبی به شرح اجداد رسول الله صلی الله علیه و آله و دوران بعثت و هجرت تا وفات پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله می پردازد. در ادامه کتاب یعقوبی، تاریخ خلفا شامل خلفای راشدین، بنی امیه و بنی عباس است که تا دوران معتمد عباسی سال 259 ه. ق ادامه می یابد. اگرچه این قسمت تاریخ خلفا می باشد، ولی یعقوبی به دلیل شیعی بودن، زندگی امامان شیعه و برگزیده ای از سخنان آنان همراه با قیام های شیعیان را در آن نگاشته است (1).

در مورد پژوهش حاضر، یعقوبی در فتح شام فقط به یک روایت مربوط به مأموریت مالک در سرزمین درب اشاره می کند و در دوره عثمان نیز فقط حضور مالک در مراسم دفن ابوذر را ذکر می کند اما در بیان حوادث خلافت علی علیه السلام مکرر از مالک اشتر سخن می گوید.

2- اخبار الطوال: این کتاب نوشته ریاضی دان، منجم و مورخ بزرگ ایرانی ابوحنیفه احمد بن داود بن وئند دینوری (د. حدود 290 ه. ق.) است. کتاب وی یک تاریخ عمومی است هر چند ابوحنیفه برای کتابش تقسیم بندی در نظر نگرفته ولی مطالب آن شامل سه بخش است: تاریخ پیامبران، تاریخ ایران باستان و تاریخ اسلام. قسمت اول و دوم آمیخته با هم و کم و بیش همراه با افسانه است، اما قسمت سوم که مهمترین بخش کتاب است به جنگ های پراکنده ایرانیان و اعراب در روزگار خلافت ابوبکر و عمر در جبهه ایران اشاره دارد و خلافت عثمان را به طور خلاصه در یک صفحه و نیم گزارش کرده است. حوادث دوران علی علیه السلام در این

ص: 24

---

1- این کتاب را محمد ابراهیم آیتی به فارسی ترجمه کرده است.

کتاب مفصل است و پس از آن بعضی قیام‌ها و حوادث را مفصل‌تر ذکر کرده است، مثل قیام مختار، قیام ابن زبیر، قیام عباسیان و درگیری امین و مأموران. پایان کتاب تاریخ عمومی وی مرگ معتصم در سال 227 ه. ق می‌باشد.

درباره پژوهش حاضر، با توجه به این که ابوحنیفه هیچ بحثی را در ارتباط با جنگ‌های مسلمانان و رومیان ذکر نمی‌کند، و از طرفی نقش مالک در فتوحات در منابع مربوط به فتح شام است و یا حداقل نقش برجسته وی مربوط به فتح شامات است، در این برهه از زمان در اخبار الطوال سخنی از مالک نیست. فقط یک روایت که می‌گوید اشتر همراه سپاه اعزامی ابوعبیده از شام برای سعد بن ابی وقاص در عراق بود، را ذکر می‌کند. در دوره عثمان نیز فقط سخن از عزل و نصب هاست. سخن از مالک در عصر خلافت علی علیه السلام نسبت به حجم کتاب مفصل و طولانی است. هر چند شاید به دلیل کم حجم بودن اخبار الطوال سخنی از مالک بعد از پیمان نامه حکمیت نیست.

3- تاریخ طبری: نویسنده این کتاب، مفسر، فقیه و مورخ بزرگ ایرانی محمد بن جریر طبری (د. 310) است. این کتاب تاریخ عمومی عالم از آفرینش آدم تا سال 302 هجری است. طبری روایات مختلفی را درباره حوادث در کتابش آورده است؛ با وجود این اعتقاد به خلفا و دفاع از حرمت آن‌ها باعث شده است تا از بعضی حقایق چشم‌پوشی کند. وقتی وی ماجرای دفن ابوذر را ذکر



می کند، از مالک سخنی به میان نمی آورد(1). طرح توطئه سپاهان بر ضد علی و برای به هم ریختن سپاهیان متخاصم را قبل از نبرد جمل ذکر می کند(2) اما نامه محمد بن ابی بکر به معاویه و جواب معاویه را در کتابش نمی آورد و در این زمینه می گوید: «راوی نامه هایی را که میان دو طرف بوده نقل کرده که نقل آن را خوش ندارم زیرا مطالبی در آن هست که عامه تحمل آن را ندارند»(3). ابن ابی الحدید در مورد تعصب طبری و ابوحنبلان توحیدی می گوید: «از شگفت ترین تعصب های زشتی که بدان آگاه شدم یکی هم این است که ابوحنبلان توحیدی در کتاب بصائر می گوید خزیمه بن ثابت که با علی علیه السلام در جنگ صفین کشته شده ذوالشهادتین نبوده، بلکه مرد دیگری از انصار بوده که خزیمه بن ثابت نام داشته است»(4). وی پس از بیان دلایل محکم در رد سخن ابوحنبلان می گوید: «چه می توان کرد که گمراهی و هوس را دارو و چاره ای نیست و باید توجه داشت که ابوحنبلان

ص: 26

---

1- - ابو جعفر محمد بن جریر طوسی، تاریخ الرسل و الملوک تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ پنجم، 1375، ج 5، ص 2165، وی همراهان مالک را نام می برد ولی از خود وی و هجر بن عدی که در اکثریت قریب به اتفاق منابع ذکر شده اند نامی نمی برد.

2- - هر چند طبری و ابن اثیر از حضور مالک در این گروه نام نمی برند و به صورت کلی با نام سبائیان از آن یاد می کنند ولی مؤلف تجارب الامم و همچنین نهاییه الارب از حضور مالک و سخنان وی برای جمع در مورد قتل علی یاد کرده اند. در فصل های بعدی به تفصیل در این مورد بحث خواهد شد.

3- - همان منبع، ج 6، ص 2493، این نامه در پیکار صفین، مروج الذهب، اناب الاشرف و شرح نهج البلاغه آمده است.

4- - ابن ابی الحدید، همان، ج 5، ص 34.

سخن خود را از طبری صاحب تاریخ نقل نموده است»(1).

مطالب مربوط به پژوهش ما در تاریخ طبری و در ترجمه ابوالقاسم پاینده در جلد‌های 4، 5 و 6 جای گرفته است. در جلد چهارم سخن هم‌اوردی مالک در جبهه های شام و در مصاف با یکی از پهلوانان رومی است و در جلد پنجم سخن از حضور مالک در یرموک و حضور در سپاه اعزامی شام به عراق است و عمده مطالب در ارتباط با اشتر در جلد ششم جای گرفته است.

4- مروج الذهب و معادن الجواهر: این اثر یکی از آثار مورخ و جغرافیدان بزرگ ابوالحسن علی بن حسین مسعودی (د.364) است. در واقع این کتاب مسعودی خلاصه دو کتاب بزرگ دیگر او به نام اخبارالزمان و اوسط است. مروج الذهب با داستان پیدایش و خلقت انسان آغاز می شود و با تاریخ امت های مختلف، سرزمین ها، سلسله ها و جغرافیای تاریخی عالم ادامه می یابد، پس از آن وارد تاریخ اسلام می شود، ابتدا زندگی پیامبر را طرح و سپس براساس خلافت تقسیم بندی می کند. آخرین سالی که حوادث آن یاد شده سال 336 ه. ق است(2).

ص: 27

---

1- همان، ج 5، ص 34، اکثر قریب به اتفاق منابع به همراهی خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین با علی و شهادتش در صفین تأکید دارند، به عنوان نمونه ابن عماد حنبلی که به معاویه احترام زیادی می گذارد و برای او و پدرش عنوان رضی الله عنهما را قرار می دهد کشته شدن خزیمه در نبرد صفین را ذکر کرده است. ر.ک: ابی الفلاح عبدالحی بن عماد حنبلی، شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، بیروت، داراحیاء التراث العربی [ابی چا] [ابی تا] جزء الاول، عنوان های معاویه و ابوسفیان صص 37 و 47 و سخن از کشته شدن خزیمه ص 45.

2- ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم، 1374، وی در پایان کتاب می نویسد: تألیف این کتاب در این هنگام که جمادی الاولی 336 ه. ق است به سر رسید و ما به فسطاط مصریم و ابوالحسن احمد بن بویه دیلمی برکار دولت و پایتخت تسلط دارد. ر.ک: ج 2، ص 753 و در پایان فصل امرای حج می گوید عمر بن حسن عبدالعزیز به نیابت پدرش هم اکنون که جمادی الاخر سال 336 است عهده دار قضای مکه است و قضای مصر و ولایت های دیگر نیز با اوست، ر.ک: ج 2، ص 772.

مسعودی تمایلات شیعی دارد و عنوان های تألیفات وی و همچنین القابی را که برای افراد خاندان پیامبر به کار می برد حاکی از این گرایش هاست. ولی وی در تالیفش سعی کرده حقایق را فدای گرایش های شخصی و مذهبی نکند و در این زمینه می گوید: «هر که به این کتاب بنگرد بداند که در ضمن آن مذهبی را یاری ندادم و از گفته ای طرفداری نکردم»<sup>(1)</sup>.

مطالب مربوط به مالک اشتر در این کتاب در ترجمه ابوالقاسم پاینده در پایان جلد اول آمده است. وی روایاتی را در مورد مالک آورده است که بعضی از آن ها در دیگر منابع نیست و ما به نقد و بررسی آن ها در این پژوهش پرداخته ایم.

و) کتاب های جغرافیایی: منابع جغرافیایی نیز در بسیاری از مواقع برای پژوهش های تاریخی لازم و ضروری است. برای پژوهش حاضر نیز این نوع از منابع در خور اهمیت است.

1- البلدان: نویسنده این کتاب احمد بن ابی یعقوب مشهور به یعقوبی است، مطالب این کتاب که بخش هایی از آن مفقود شده است، شامل

ص: 28

مسافات منازل، تاریخ، فرهنگ، جغرافیای طبیعی، انسانی و اقتصادی شهرهای عراق، عجم، فارس، و... می باشد. مشروح ترین گزارش یعقوبی در ارتباط با بغداد، سرمن رای (سامرا)، کوفه، مدینه و مکه است. در این پژوهش از بخش کوفه این کتاب استفاده شد.

2- معجم البلدان: ابو عبدالله شهاب الدین یاقوت بن عبدالله الحموی الرومی (د. 626 ه. ق.) از مورخین و جغرافی دانان بزرگ است. مهم ترین اثر وی کتاب معجم البلدان است، این کتاب تنها یک معجم جغرافیایی نیست، بلکه علاوه بر آن کتابی تاریخی و ادبی نیز محسوب می شود. کتاب در 5 باب تألیف و در مقدمه کتاب درباره این باب ها توضیح داده شده است. باب اول در ذکر صورت زمین است و آن چه که متقدمین و متأخرین در این زمینه ذکر کرده اند. باب دوم درباره وصف اختلاف میان متقدمین و متأخرین پیرامون معنای اصطلاح اقلیم و مشتقات آن و همچنین چگونگی تعیین قبله در هر ناحیه است باب سوم درباره الفاظی است که در کتاب زیاد به کار گرفته شده است، مثل برید، فرسخ، کوره و باب چهارم درباره حکم سرزمین هایی است که به دو صورت جداگانه صلح و جنگ توسط مسلمانان فتح شده است و درباره حکم فیء و خراج آن ها، باب پنجم در اخبار سرزمین هایی است که تحت سرزمین های دیگر از آن ها یاد نشده است. ترتیب عنوان های کتاب براساس حروف معجم تنظیم شده است.

ز) کتب حدیثی و کلامی: در تحقیقات تاریخی مربوط به صدر اسلام از این نوع منابع نیز می توان استفاده کرد. ما یکی از آن ها را که بیشتر مورد استفاده واقع شد، نقد و بررسی می کنیم.

بحار الانوار: از منابع متأخر است، اما باید در نظر داشت که همه مطالب آن نمی تواند صحت داشته باشد، چرا که مؤلف نیز چنین اعتقادی ندارد(1) و نام آن را نیز دریاها قرار داده است که همه نوع از احادیث گرانها تا احادیث بی ارزش در آن یافت می شود. شاید به همین دلیل بعدا سفینه البحار نوشته شده است که روایات و اخبار موثق تری را در بر می گیرد، ولی با وجود این با دیدی انتقادی می توان از آن بهره جست، مخصوصا در مورد بعضی اخبار که حاکی از اختلاف نظر مالک با علی علیه السلام است. شاید برای برخی مستند بودن این گونه اخبار به منابع تاریخی کافی نباشد و لازم باشد به منبعی چون بحار الانوار نیز ارجاع داده شود. از سوی دیگر محمد باقر مجلسی مؤلف کتاب، اخبار زیادی را در این کتاب یکصد و ده جلدی جای داده است، چنان که تمام کتاب وقعه صفین، الغارات، الفتوح ابن اعثم و ... در داخل کتاب بحار الانوار یافت می شود و بعضی روایات آن ها در بحار الانوار با روایات این کتب که به صورت مستقل موجود است، تفاوت هایی دارد و این موضوع ما را ناچار از مراجعه به این کتاب می کند. شاید به همین دلیل است که برخی از مستشرقین نیز در تحقیقات تاریخی خود از این کتاب سود جسته اند(2). طبیعتا فقط حدیثی و کلامی بودن موضوعات کتاب و مربوط بودن آن به عصر صفوی نمی تواند مانع استفاده ما از این اثر شود.

ص: 30

---

1- - محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الوفا، الطبعة الثانية المصححة، 1983 م، 1403 هـ. ق. الجزء الاول، مقدمه مؤلف و الجزء المدخل، ص 18-19.

2- - Encyclopaedia of Islam, (M.Lecker), "Siffin", V. x , p. 556-1

### اشاره

در این قسمت به بررسی خاستگاه قبیله ای مالک، پذیرش دعوت اسلام توسط وی، و نقش عملکرد او در فتوحات اسلامی دوران خلافت شیخین می پردازیم.

### نسب، لقب و قبیله مالک اشتر

مالک بن حارث معروف به "اشتر" نامی ترین یاور حضرت علی علیه السلام است. نسب وی در منابع گوناگون به این گونه ذکر شده است: مالک بن حارث بن عبد یغوث بن مسلمه بن ربیع بن حارث بن جزیمه بن سعد بن مالک بن نخع(1). تاریخچه نسب وی هماهنگ است ولی پس از آن در بعضی

ص: 31

---

1- - محمد بن سعد، کاتب واقدی، طبقات الکبری، بیروت، دارصار، [بی چا] [بی تا]، المجلد السادس، ص 213 و نیز ابن حجر عسقلانی، الاصابه فی تمییز الصحابه، [بی جا]، داراحیاء التراث العربی، الطبعة الاولى، 1328 ه. ق، الجزء الثالث، ص 482، ش 8341.

از منابع به گونه ای دیگر است: ربیع بن سعد بن مالک بن نخع(1)، در یکی از منابع جدّ وی عبدیغوث به اشتباه یغوث ذکر شده است(2). در برخی منابع متأخرتر(3) و همچنین در برخی از پژوهش ها(4) نام و نام پدرش به اشتباه مالک بن حرث، مالک بن اشتر و اشتر بن حرث آمده است.

لقب مالک که ذکر آن در منابع و تحقیقات از نام اصلی وی نیز بیشتر است اشتر می باشد. البته افراد دیگری به اشتر معروف هستند، ابن ماکولا سیزده تن را که به اشتر معروفند در الاکمال ذکر می کند(5) ولی معروف ترین

ص: 32

- 
- 1- ابن ابی الحدید، همان، ج 6، ص 314.
  - 2- ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، مؤسسه تحقیقاتی و مطالعات فرهنگی، چاپ اول، 1366، ج 3، ص 421.
  - 3- ابن کثیر، البدایه و النهایه، تحقیق ابوملحم و علی نجیب عطوی، بیروت، دارالکتب العلمیه، المجلد الاول، صص 52 و 531، نیز ابی العباس احمد بن علی قلقشندی، صبح الاعشی فی صناعه الانشاء، مصر، وزاره الثقافه و الارشاد القومی [بی چا] [بی تا] مجلد الفهارس، ص 108 و 181.
  - 4- المعلم البطرس البستانی، دائره المعارف و هو قاموس عام لكل فن و مطلب، بیروت دارالمعرفه، [بی تا] المجلد الثالث، ص 691؛ و نیز محمد جواد مشکور، تاریخ شیعه و دیگر فرقه های اسلام تا قرن چهارم هجری، تهران، اشراقی، چاپ ششم، 1379، ص 23؛ و نیز. سامی، قاموس الاعلام، صاحبی و طابعی مهران، استانبول، مطبعه سی، [بی چا] 1316، ج 2، ص 572.
  - 5- ابن ماکولا الاکمال فی رفع الاریاب عن المؤتلف و المختلف فی الاسماء و الکنی و الانساب، داراحیاء التراث العربی، 1962 م، الجزء الاول، صص 80-82.

آن‌ها مالک بن حارث است.

مردم آن زمان حتی مردم عراق (کوفه و بصره) عمدتاً مالک را با نام اشتر می‌شناختند. در جنگ جمل وقتی که مالک با عبدالله بن زبیر گلاویز شد و هر دو به زمین افتادند، ابن زبیر فریاد می‌زد، «اقتلونی و مالکا» (1) اما هیچ‌کس به سخن او توجهی نداشت، زیرا که مردم (یاران ابن زبیر) نمی‌دانستند مالک کیست. خود اشتر در این زمینه می‌گوید: «فقط این جمله ابن زبیر که گفت من و مالک را بکشید، مرا نجات داد که مردم نمی‌دانستند مالک کیست و اگر گفته بود من و اشتر را بکشید، بدون تردید مرا کشته بودند» (2).

در جنگ‌های آن زمان سپاهیان زره‌پوش به راحتی شناخته نمی‌شدند، چرا که نقاب آهنین داشتند و جز چشمانشان پیدا نبود. صیاح می‌گوید: «حارث بن جمهان جعفی اشتر را در حال رزم دید اما وی را که چهره‌اش آهن‌پوش بود نشناخت، به او نزدیک شد و به عنوان یکی از شهسواران دلیر گفت: از این دم خدایت از جانب امیر مؤمنان... (3) از لابه‌لای گزارش‌ها در جنگ‌ها چنین برمی‌آید که بسیاری از سواران از نزدیک نیز شناخته نمی‌شدند، به عنوان مثال زمانی که بسرین ارطاه به هم‌اوردی علی آمد

ص: 33

- 
- 1- ابن خلکان، همان، المجلد الثالث، ص 18 و المجلد السابع ص 195؛ نیز ابن ابی الحدید، همان، ج 1، ص 131.
  - 2- ابوحنیفه احمد بن داود دینوری، اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر نی، چاپ چهارم 1371، ص 187.
  - 3- نصر بن مزاحم، همان، ص 348؛ محمد بن جریر طبری، همان، ج 6، ص 2535؛ ابن ابی الحدید، همان، ج 3، ص 88.



شناخته نمی شد؛ «بسر در حالی که نقابی آهنین بر روی نهاده بود و شناخته نمی شد نزدیک آن تپه به سوی علی تاخت» (1) همچنین در خبر دیگری درست قبل از ليله الهير آمده است: «در این حال مردی از سپاه عراق بیرون آمد، وی بر اسب درازدمی که مویش به سرخی و سیاهی می زد بر نشسته و چنان خود را در سلاح غرق کرده بود که جز دو چشمش پیدا نبود» (2) جالب تر از این موارد، برخورد اثال بن حجل با پدرش حجل بن عامر است؛ اثال هم‌اورد طلبيد و حجل به مبارزه او رفت و حتی ضربتی هم رد و بدل کردند و با آگاهی به فنون جنگی و زره مناسب ضربات کارگر نیفتاد و بعد از ذکر نام و نسب مشخص شد که پدر و پسرند (3).

بنابر شواهدی که ارائه شد، جنگاوران زرهپوش جز با رجز خوانی و ذکر نام و نسب، به راحتی حتی از نزدیک شناخته نمی شدند. در صحنه

ص: 34

---

1- - نصر بن مزاحم، همان، ص 632؛ ابن ابی الحدید، همان، ج 4، ص 73.

2- - همان، ص 651.

3- - در مورد نبرد این پدر و پسر و اشعارشان ر.ک: نصر بن مزاحم، پیش 606-607؛ و نیز ابن ابی الحدید، همان، ج 4، ص 63؛ و در مورد هم‌اوردی دو برادر با یکدیگر و عدم اطلاع از هویت یکدیگر تا زمانی که یکی بر دیگری غالب آمد و می خواست سر از تن برادر جدا کند ر.ک: نصر بن مزاحم، همان، ص 371؛ و نیز مبارزه عبدالرحمن بن معرز کندی با برده ای سیاه و عدم اطلاع از آن تا پس از کشته شدنش و ناراحتی عبدالرحمن از این که جانش را به خاطر برده ای سیاه به خطر انداخته است. ر.ک: محمد بن جریر طبری، همان، ج 6، ص 2544؛ و نیز ابی مخنف لوط بن یحیی الازدی، نصوص من تاریخ ابی مخنف، استخراج، تفسیر و تحقیق کامل سلمان الجبوری، بیروت، دارالمحجبه البيضاء الطبعة الاولى، 1999م، الجزء الاول، ص 186.

نبرد صفین در یکی از روزها که جناح راست سپاه علی علیه السلام روی به فرار نهادند، امام به اشتر فرمود که آن‌ها را فراخواند و مالک بعد از اعلام سخنان علی به فراریان فرمود: «ای مردم من مالک بن حارثم و این نام را تکرار کرد، ولی کسی به او توجهی نداشت، سپس به ذهنش گذشت که وی در میان مردم به «اشتر» معروف تر است، از این رو گفت، ای مردم من اشترم، روی به من آرید، پس گروهی روی بدو آوردند»(1).

اما اکنون جای این سؤال است که کلمه اشتر به چه معنی است و چرا و چگونه مالک بن حارث به این لقب معروف شد؟ دهخدا در لغتنامه اش می نویسد: «اشتر یعنی آن که پلک چشم او باز گردیده باشد و یا آن که پلک چشم وی بگردیده باشد، اشتر شدن یعنی پلک چشم ور گردیده شدن»(2).

از آن جایی که پلک چشم مالک صدمه دیده بود، به اشتر معروف شد. براساس یک روایت ضعیف در جنگ با اهل رده و در هم‌آوردی مالک با شخصی به نام ابومسیکه این اتفاق افتاد. براساس این خبر که به افسانه نزدیک تر است تا واقعیت تاریخی، مالک پس از این که در نبردی تن به تن از ابومسیکه شکست خورد و به نزدیکی مرگ رسید، مجدداً وی را شکست داد، ولی از ضربات مبارزه اول پلک چشمش زخمی شد(3). اما

ص: 35

---

1- - نصر بن مزاحم، همان، ص 3-342؛ محمد بن جریر طبری، همان، ج 6، ص 2533.

2- - لغتنامه دهخدا، ذیل «اشتر» و نیز: Encyclopaedia of Islam, "AL-Ashtar", (L.Veccia Vaglieri), V.1,P.704

3- - محمد محمدی اشتهاردی، سیمای مالک اشتر، قم، انتشارات علامه، چاپ دوم، 1350، صص 3-21 و مالک اشتر خطبه و آراؤه، جمع و تحقیق العطار، قم مؤسسه الفکر الاسلامی، الطبعة الاولى، 1370، ص 11.

روایت درست در این مورد این است که مالک در جنگ یرموک پلک چشمش و یا رگ چشمش بر اثر اصابت تیر و یا ضربتی سخت زخمی (1) و از این زمان به بعد به اشتر معروف شد. معانی دیگری که برای لقب اشتر گفته شده، همه نزدیک به همین مضمون است، به عنوان مثال مؤلف ریحانه الادب می نویسد: «اشتر کسی را گویند که لحاف پایین چشم او منقلب شده باشد» (2).

مالک خود به این لقب افتخار و در اشعار خویش به آن اشاره کرده است مثل آن جا که می گوید:

انی انا الاشتر معروف الشترانی انا الافی العراقی الذکر (3)

ص: 36

- 
- 1- - فلقشندی، همان، المجلد الاول، ص 449؛ ابن اعثم در این زمینه می نویسد: «... از قضا تیری بر گوشه چشم مالک بن حارث النخعی آمد و رگ چشم او برید، اشتر شد» ر.ک: ابن عثم کوفی، همان، ص 5-144.
  - 2- - محمد علی تبریزی خیابانی، ریحانه الادب فی تراجم المعروفین بالکنیه واللقب، [بی چا]، 1324، ج 1، ص 74.
  - 3- - ابوحنیفه احمد بن داود دینوری، اخبار الطوال، تحقیق عبدالمنعم عامر، مراجعه جمال الدین شیال، قاهره، داراحیاء الکتب العربی، الطبعة الاولى، 1960، ص 185؛ نصر بن مزاحم، همان، ص 542 و نیز ر.ک: مطهر بن طاهر مطهر مقدسی، البدء و التاريخ، باریز [بی نا] [بی چا]، 1916 م، الجزء الخامس، ص 218؛ محمود مهدوی دامغانی در ترجمه شعر «شتر» را به معنای «درندان» ترجمه کرده است ر.ک: دینوری، همان (فارسی) ص 228 و شفیعی کدکنی شعر را این گونه ترجمه کرده است «منم اشتری که تشنج چشمانم همه جا شناخته شده است» ر.ک: مطهر بن طاهر مقدسی، آفرینش و تاریخ، ترجمه شفیعی کدکنی، تهران، آگه، چاپ اول، 1374، ج 4 تا 6 ص 880 و مسعودی به جای «الشتر» کلمه «السیر» را ذکر کرده یعنی روشم معروف است، ر.ک: ابوالحسن علی بن الحسین مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، یوسف اسعداغر، بیروت، دارالاندلس للطباعة و النشر، الطبعة الاولى، 1965 م، الجزء الثاني ص 381.

(منم منم اشتر نامدار چشم برگشته منم منم نره اژدهای عراقی).

غیر از این لقب معروف و مشهور، مالک ظاهرا در جنگ صفین به «قوچ عراق»<sup>(1)</sup> و «افعی عراقیان»<sup>(2)</sup> نیز معروف شد، زیرا که در این پیکار بزرگ، اوج تلاش، اخلاص و هنر نمایی خویش را انجام داد.

در یکی از نبردهای اواخر صفین، عبدالرحمن بن خالد بن ولید به سمت سپاه عراقیان پیشروی کرد و جاریه بن قدامه یکی از سرداران حضرت علی علیه السلام که به مقابله وی شتافته بود نتوانست او را وادار به عقب نشینی کند. حضرت امیر خطاب به مالک فرمود: ای پسر شمشیر خدا<sup>(3)</sup> پیش تاز و صف بشکاف، وی حمله کرد و عبدالرحمن را وادار به عقب نشینی کرد، نجاشی شاعر در این زمینه چنین سرود:

دعونا له الكبش كبش العراق وقد خالط العسکر العسکر<sup>(4)</sup> گفته شد که به اشتر، افعی عراقیان نیز می گفتند و این لقب به دلیل عملکرد و خصوصیات مالک بود. در یکی از نبردهای تن به تن (که دو

ص: 37

---

1- - نصر بن مزاحم منقری، وقعه صفین، تصحیح و شرح عبدالسلام محمد هارون، قم، منشورات مکتبه السیرتی، الطبعة الثانية، 1382، 397 «کبش العراق».

2- - «افعی اهل العراق» ر.ک: نصر بن مزاحم، همان عربی، ص 429.

3- - «یابن سیف الله» ر.ک: نصر بن مزاحم عربی، همان، ص 396.

4- - ابوحنیفه احمد بن داود دینوری، همان فارسی، ص 228.

سردار با سپاهشان با یکدیگر درگیر می شدند) قرار شد اشتر و عبیدالله بن عمر هموردی کنند، معاویه قبل از آغاز پیکار خطاب به عبیدالله گفت: «تو با افعی عراقیان رویاروی می شوی پس آرام و شکبیا باش»<sup>(1)</sup>.

از لحاظ خاستگاه قبیله ای مالک از شاخه نخع قبیله مذحج بود و به همین دلیل به اشتر نخعی و نیز اشتر مذحجی معروف بوده است. در یکی از اشعار ایمن بن خریم اسدی خطاب به معاویه درباره مقاومت قومه در برابر مالک بدین عنوان از وی یاد شده است: «اشتر مذحجی که در برابر هیچ سپاهی شکست نمی خورد، خشمناک و پرتوان بر سرت می تاخت»<sup>(2)</sup> خود مالک در اشعاری به مذحجی بودن خویش اشاره و به آن افتخار نموده است:

لست ربیعا و لست من مضر لکننی من مذحج العز العز<sup>(3)</sup> (من از قبیله ربیعه یا مضر نیستم بلکه از بنی مذحج سرافرازم).

و نیز در شعر دیگری می گوید:

بلیت الاشتر ذاک المذحجی بفارس فی حلق مذحج<sup>(4)</sup> (به چنگ اشتر این شهسوار جوشن پوش مذحجی در افتادی، به

ص: 38

---

1- - نصرین مزاحم، همان، ص 586؛ و در شرح نهج البلاغه آمده است: پس آرام و شکبیا حمله کن، ر.ک: ابن ابی الحدید، همان، ج 4، ص 54، در اشعاری که گذشت به لقب افعی نیز اشاره شده بود.

2- - نصرین مزاحم، همان، ص 29

3- - محمد مهدی اشتهدادی، همان، ص 18؛ و نیز عطار قیس، دیوان مالک اشتر، قم، دلیل، الطبعة الاولى، 1421 ه. ق. 1379، ص 31.

4- - عطار قیس، همان، ص 31.

چنگ سواری چون شیر جنگل).

مالک همچنین ضمن به مبارزه طلبیدن حوشب ذی ظلم و ذوالکلاع به نخعی بودن خویش اشاره می کند.

یا حوشب الجلف و یا شیخ الکلع ایما اراد الاشر النخع(1) (ای حوشب سبک سر و ای پیرمرد سالمند(ذوالکلاع) کدامین یک از شما خواهان پیکار با اشر نخعی هستید).

مالک اشر در نبردی سنگین با مالک بن ادهم سلمانی که نیزه ای به سمت وی (اشر) پرتاب کرد، ولی با تاکتیک اشر بی اثر ماند، ضمن رجزی به نسب قحطانی خویش اشاره نمود:

بواته الخیر ذی قحطانا لفارس یخترم الاترانا(2) (آن را به سوی بهترین عرب قحطانی به سوی شهسواری که سینه هماوردان را شکافته، افکندی).

علاوه بر این، مالک و خاندان او به نسب ایادی خویش نیز افتخار می کرده اند، وقتی اشر به مقابله با یک پهلوان رومی شتافت، هنگامی که ضربتی سنگین را حواله وی کرد، گفت: «بگیر که من جوان ایادیم»(3) و خواهر مالک پس از مرگ او در مرثیه اش چنین سرود:

ابعد الاشر النخعی نرجو مکاثر و نقطع بطن واد

ص: 39

---

1- - نصر بن مزاحم، همان، ص 249.

2- - همان، ص 32.

3- - محمد بن جریر طبری، همان، ج 4، ص 1542.

و نصحب مذحجا باخاه صدق و ان نسب فنحن ذار آياد(1) دور است که ديگر به اشتر نخعی امید داشته باشيم و بايد از بخشندگی و محبت او قطع امید كنيم. با قبیله اش (مذحج) به خاطر مالک با راستی مصاحبت می كنيم و اگر از نسبمان سخن بگويم، نسب به خاندان ايام می بریم.) حال که خاستگاه قبیله ای مالک مشخص شد، بهتر است توضیحاتی هر چند مختصر در مورد قبیله مذحج و شاخه نخع آن ارائه شود. نسب شناسان نسب قبیله مذحج را چنین آورده اند: مالک بن ادد بن زید بن یشجب بن عریب بن کهلان بن سبا بن یشجب بن یعرب بن قحطان(2). اینان از جنگاوران نیرومند بودند که به ارتش پادشاهان حمیر و یهرعش پیوستند، نام این قبیله در کتیبه ریگمانس به شماره 508 که به روزگار یوسف اسار تدوین شده مذحجم آمده است(3).

یکی از محققین می نویسد: مذحج یکی از قبایل بزرگ کهلانیه بود.

مسکن اصلی این قبیله در منطقه شرقی یمن بود. این محقق 24 شاخه از

ص: 40

- 
- 1- - محمد بن یزید بن مبرد، الکامل فی اللغه و الادب، عارضه باصوله و علق علیه محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، مکتبه العصریه، الطبعة الاولى، 1997 م، الجزء الثاني، ص 340.
  - 2- - ابن عبد ربّه، العقد الفرید، تحقیق عبدالمجید ترجیبی، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعة الثالث، 1986 م، المجلد الثالث و ابن حزم، رسائل، تحقیق احسان عباس، بیروت، المؤسسة العربیه للدراسات و النشر، الطبعة الاولى، 1983 م، المجلد الثاني، ص 405.
  - 3- - جواد علی، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، بیروت، دارالعلم للملایین، 1969 م، المجلد الثاني، ص 552.

مذحج از جمله نخع رانام می برد(1).

قبیله مذحج دارای شاخه های بزرگی بود و بر منطقه بزرگی از یمن حکمرانی داشت(2) ولی همان گونه که سایر قبایل و مخصوصا یمانی ها مهاجرت های گسترده ای به شمال داشتند، در آغاز فتوح اسلام و حتی قبل از آن(3)، افراد و خاندان های این قبیله نیز به سمت عراق و شامات مهاجرت کردند و در مبادله نیروها بین شام و عراق بارها جابه جا شدند(4)، ولی پس از فروکش کردن فتوحات اولیه و هیجان ناشی از آن و نیز مبادله نیروها، مذحجیان بیشتر در عراق ساکن شدند، نصر بن مزاحم می نویسد: «معاویه برای رویارویی قبیله حمیر با سه قبیله که آن روز [زمان خلافت علی علیه السلام] پرشمارتر از آن در عراق قبیله ای نبود یعنی همدان، ربیع و مذحج، با تیر به قرعه کشی پرداخت»(5). عبدالله بن معتر عباسی وقتی چهار تن از مشهورترین پهلوانان مذحج را نام می برد، از مالک و فرزندش

ص: 41

- 
- 1- - ابراهیم احمد المقحفی، معجم المدن و القبایل الیمنیه، صنعاء، منشورات دارالحکمه، [بی جا] [بی تا]، ص 3-372.
  - 2- - اصغر منتظر القائم، علل گرایش یمنی ها به تشیع و نقش آنان در نشر آن، رساله دکتری، به راهنمایی صادق آینه وند، دانشگاه تربیت مدرس، 1378، ص 57.
  - 3- - عبدالحسین زرین کوب، بامداد اسلام، تهران، امیرکبیر، چاپ ششم، 1369، ص 97.
  - 4- - این جا به جایی ها بیشتر به دلیل ضرورت حضور فوری در مرزهای روم و یا ایران بود؛ طبری می نویسد: برای مهاجرت به شمال، مردم یمن دل سوی شام داشتند و مصریان به عراق راغب تر بودند. ر.ک: محمد بن جریر طبری، همان، ج 4، ص 1639.
  - 5- - نصر بن مزاحم، همان، ص 394



ابراهیم و دو تن دیگر نام برد(1). از شاخه های مذحج، نخع بن جسر بن عمرو بن عله بن جلدبن مالک بن ادد می باشد که چنان که ذکر شد مالک اشتر منسوب به این شاخه است.

## مالک در یمن

ما از زندگانی مالک از بدو تولد تا پذیرش دیانت اسلام اطلاع چندانی در دست نداریم. برخی محققان محل تولد وی را روستای بیشه و دثینه دانسته اند(2) ولی احتمالاً محل تولد مالک باید در مرکز استقرار نخعی ها بوده باشد. محققان جایگاه نخع را در یمن جنوب شرقی بیضاء در دوره های مران، کبران نزع، حجومه، ملاحه، التیجب و صحب می دانند(3).

از زمان تولد مالک نیز اطلاع دقیقی در دست نیست(4). ولی براساس شواهد و قرائن می توانیم حدود زمان تولد و سن وی را مشخص کنیم. مالک از زمان فتح شام از بزرگان نخع بود و در دوره خلافت عثمان زمانی

ص: 42

- 
- 1- - عبدالله بن معتزین متوکل عباسی، طبقات الشعراء و المحدثین، تحقیق عمر فاروق الطباع، بیروت، دارالارقم بنی ابن الارقم، 1998 م، ص 231.
  - 2- - محمد محمدی اشتهدادی، همان، ص 19؛ و مصطفی اسرار، دانستنیهای نهج البلاغه [بی چا] محیا، چاپ اول، 1374، ص 168.
  - 3- - اصغر منتظر القائم، همان، ص 60 نقشه 1.
  - 4- - سیّد محسن الامین بدون ذکر مآخذ سن مالک را در جنگ جمل 80 سال ذکر می کند؛ ر.ک: سیّد محسن الامین، اعیان الشیعه، حقیقه و اخرجه حسن الامین، بیروت، دائره المعارف للمطبوعات، [بی چا] 1983 م 1403ق، المجلد التاسع، ص 42.

که با تعدادی از همراهانش به شام تبعید شد، از لحاظ سنی از آنان بزرگ تر بود، زیرا که هنگام بحث با معاویه، کمیل سخنانی را بر زبان راند که مالک ظاهراً روش بحث و استدلال وی را نپسندید و خطاب به کمیل چنین گفت: «ای کمیل چون از ما همه زاد تو کمتر است چرا افتتاح سخن تو کردی؟ بگذار جماعتی که از تو مهترند و به زاد بزرگ تر سخن گویند، کمیل خاموش ماند، مالک اشتر سخن آغاز کرد» (1). کمیل در دوازده هجری متولد شده بود (2) و در سال سی و سه، بیست و یک سال داشت، بنابراین نظر عطار قیس که سخنان معاویه خطاب به تبعیدیان و از جمله مالک و کمیل که شما گروهی از عربانید که دندان و زبان دارید و به اسلام اعتبار یافته اید را دلیل بر سن بالای همه آنان می داند (3)، درست نیست.

اما مالک در اواخر عمر حضرت رسول صلی الله علیه و آله از بزرگان نخب بوده است، چرا که واقدی می گوید برخی از بزرگان نخب علی را همراهی کردند که از جمله آنان مالک بن حارث بود (4). در شعر مالک خطاب به عایشه، خاله ابن زبیر، نیز سخنانی است که تا حدودی مشخص کننده سن وی است. وی در این شعر در مورد علت عدم موفقیتش در کشتن ابن زبیر می گوید: من پیرمرد نسبتاً سالخورده بودم و او (ابن زبیر) جوان بود، سیری و جوانی او

ص: 43

---

1- ابن اعثم کوفی، همان، ص 337.

2- نهج البلاغه، همان، تعلیقات نامه 61، ص 532.

3- عطار قیس، همان، ص 12.

4- محمد بن عمر واقدی، فتوح الشام، تصحیح عبداللطیف عبدالرحمن، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1417 ه. ق، ج 1، ص 62.

سبب نجات وی از دست من گشت(1). ابن زبیر در این زمان (جنگ جمل) 36 سال داشت(2). همچنین در پیکار صفین هنگامی که جوانی از یحصبیان حمیری به مبارزه اشتر آمد، مالک ندا داد: «جوانی در برابر جوانی»(3) و از فرزندش ابراهیم خواست به مبارزه آن هم‌آورد برود. از طرفی سن مالک مسلماً از عمار پایین تر بوده است، به دلیل این که عمار به پیری و مسن بودن شهره بود و از گزارش های راویان در مورد درگیری عمرو بن یثربی و عمار(4) و سخنان سفرای علی نزد معاویه(5) چنین استنباط می شود، همچنین مالک، ضمن شعری در صفین چنین سرود: «اگر آن ها عمار مسلمان کهنسال را»(6)، با توجه به این که عمار در دوران خلافت علی حدود نود سال سن داشت و هم سن پیامبر در زمان حیات ایشان(7) بود، سن مالک باید در دوران خلافت علی علیه السلام زیر هشتاد سال بوده باشد.

ص: 44

- 
- 1- ابن ابی الحدید، همان، ج 1، ص 131، ج 6، ص 317؛ ابن خلکان، همان، ج 7، ص 196.
  - 2- هو [ابن زبیر] اول مولود ولد بالاسلام بالمدينه ر.ک: محمد بن شاکر الکتبی، فوات الوفيات، تحقیق احسان عباس، بیروت، دارالثقافه، [بی چاپ] [بی تا]، ج 2، ص 171؛ همچنین خیرالدین زرکلی، همان، ج 4، ص 87.
  - 3- نصر بن مزاحم، همان، ص 603 و در شرح نهج البلاغه «نوجوانی در برابر نوجوانی»؛ ر.ک: ابن ابی الحدید، همان، ج 4، ص 62.
  - 4- ابن ابی الحدید، همان، ج 1، ص 121.
  - 5- نصر بن مزاحم، همان، ص 271.
  - 6- همان، ص 419؛ و ابوالحسن علی بن الحسین مسعودی، همان (عربی)، ج 2، ص 408 و در چاپ دارالاندلس، ص 9.
  - 7- ابن ابی الحدید، همان، ج 8، ص 202.

بنابراین، تولد وی احتمالاً پس از تولد پیامبر و پیش از تولد پیامبر و پیش از بعثت آن حضرت بوده است.

از زندگانی مالک تازمانی که نمایندگان پیامبر به یمن آمدند و مردم را به اسلام دعوت کردند، خبری نیست. واقدی نقل می کند، در زمانی که حضرت علی علیه السلام برای تبلیغ اسلام از سوی پیامبر به یمن و میان قبایل آن فرستاده شد، برخی از بزرگان شاخه نخع قبیله مذحج اسلام آوردند که از جمله آنان مالک بن حارث بود. آن ها آن حضرت را در اقدامات نظامی در مذحج همراهی کردند(1). پس از آن نمایندگان یمن آخرین نمایندگانی بودند که در نیمه محرم سال یازده هجری به حضور رسول الله صلی الله علیه و آله رسیدند، آن ها دویست نفر بودند که در یمن با معاذین جبل بیعت کرده و مسلمان شده بودند(2).

مالک از بزرگان نخع بوده ولی دقیقاً مشخص نیست که موفق به دیدار پیامبر شده است یا نه. با توجه به این که هر کس حتی یک بار پیامبر را ملاقات کرده جزو صحابه محسوب می شود و از مالک در اکثر منابع با نام تابعی یاد شده است(3) و از طرفی خود مالک خویش را در شمار تابعین

ص: 45

- 
- 1- محمدبن عمرو واقدی، همان، ج 1، ص 62.
  - 2- ابن سعد، کاتب واقدی، همان، ج 1، ص 346؛ و نیز شهاب الدین احمد نویری، نهایه الارب فی فنون الادب، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، امیرکبیر، چاپ اول، 1364، ج 3، ص 97.
  - 3- ابن سعد مالک را در شمار تابعین می داند، ر.ک: ابن سعد، همان، ج 7، ص 213؛ و زرکلی گوید: ادرك الجاهلیه، ر.ک: زرکلی، همان، ج 5، ص 259 ذیل «اشتر» ابن حجر عسقلانی گرچه در الاصابه می نویسد: «له ادرك»، ر.ک: ابن حجر عسقلانی، الاصابه فی معرفه الصحابه، ص 482، ش 8341؛ ولی در تهذیب التهذیب می نویسد: «ادرك الجاهلیه» ر.ک: ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، [بی جا] احیاء نشر التراث العربی، [بی تا] ج 1، ص 11؛ جالب توجه است که نورالله شوشتری با تمام تعصبش در تشیع، مالک را تابعی می داند، ر.ک: نورالله شوشتری، مجالس المؤمنین، تهران، کتابفروشی اسلامیة، [بی جا]، 1375 ه. ق، ص 283 و نیز ش. سامی، همان، ج 2، ص 572.

می داند(1)، بنابراین ظاهراً مالک جزو دیدارکنندگان با پیامبر نبوده است، هر چند که مسلمان شدنش توسط علی علیه السلام به روزگار رسالت پیامبر بوده است.

اولین برخورد و آشنایی مالک با امام علی علیه السلام هم مربوط به همین دوران یعنی اواخر حیات پیامبر می شود. ارتباط میان مالک و علی در دوره های بعد در واقع بی مقدمه نبود. مالک تحت تأثیر رفتار این نماینده پیامبر قرار گرفت. علی در جمع آوری زکات برای یمنی ها مشقت ایجاد نمی کرد و با آنان مدارا می کرد(2). آن حضرت با حرکت های نظامی، تبلیغی، اقتصادی و قضایی زمینه تحکیم دولت حضرت رسول را فراهم کرد و با اختیارات کامل مالی که داشت حکومتی کوتاه مدت در سرزمین مذحج و همدان به وجود آورد و در این مناطق هوادارانی چون مالک بن حارث را یافت که شعاع نورانیت معرفت اسلامی را از آن حضرت

ص: 46

---

1- - ابوحنیفه دینوری، همان، ص 179؛ ابوجعفر اسکافی، المعیار و الموازنه فی فضایل امیرالمؤمنین علی علیه السلام، تحقیق محمدبن علی عبدالله المعتزلی، محمدباقر محمودی، [بی جا]، الطبعة الاولى، 1981م، ص 106.

2- - محمد بن عمر واقدی، الرده، تحقیق یحیی الجبوری، [بی جا] [بی نا] [بی چا] [بی تا]، ج 2، ص 1085.

فراگرفت و چنان شخصیت دینی مالک را شکل داد که همراه علی در برخی حوادث عصر رسول در یمن شرکت کرد و پس از پیکار اجنادین با خاندان خود نزد علی به مدینه آمد و بعد از آن ابوبکر وی را به سمت شام فرستاد(1).

در سال های بعد و در زمان خلافت علی علیه السلام حمایت این مذحجی ها و همدانی ها از وی در سطح بالایی بود. در پی کردن شتر عایشه(2) و در موقعیت های حساس متفاوت، آن ها حمایت خویش را از علی دریغ نمی کردند. مالک ضمن شعری در صفین به این موضوع اشاره می کند:

«دلاوری همدان و مذحجیان این جنگ را بس، قومی که چون آنان را فراخوانند به انبوه آیند» همچنین(3) در شعر دیگری یکی از عراقیان چنین می سراید: «از شمشیرهای مذحج و همدان برنیاید که ریش دراز را چنان که بود باز گردانیم»(4).

حتی حمایت های مذحجی ها و مخصوصا همدانی ها بعد از امام علی علیه السلام از قیام های شیعی زیاد بود. همه این موارد تا حدودی می تواند متأثر از عملکرد علی بن ابیطالب در مأموریت های عهد پیامبر به یمن باشد. در این راستا، ارتباط عاطفی و صمیمانه بین امام و مالک نیز به وجود آمد که در اندیشه و نگاه مالک نسبت به حضرت امیر مؤثر بود. این

ص: 47

---

1- - محمدبن عمر واقدی، فتوح الشام، المجلد الاول، ص 62.

2- - ابن ابی الحدید، همان، ج 1، ص 134.

3- - نصر بن مزاحم، همان، ص 552.

4- - همان، ص 310 و مشابه آن در ص 546.

دیدگاه در سخنرانی های مالک هنگام بیعت با علی آشکار است، و ما در جای خود به آن اشاره خواهیم کرد.

## اشتر و فتوحات عهد شیخین

چنان که ذکر شد مالک بعد از نبرد اجنادین و بعد از آن که از یمن به مدینه آمد، به شام فرستاده شد. در خشش مالک در جبهه روم و مقابله با قهرمانان رومی در منابع نمایان است. برعکس در اوایل خلافت ابوبکر و جنگ با اهل رده ذکر آن چنان که باید و شاید از اشتر نیست، نه از مرتد شدنش و نه از جنگ با مرتدان؛ شاید وی موافق اقدامات خالد در سرکوبی مرتدین نبوده و به همین دلیل تحت فرماندهی او اقدامی نکرده است.

اولین تلاش و کوشش مالک در فتح شام مربوط به دوران فرماندهی خالد بن ولید و یا تحت فرماندهی وی بوده است، زیرا در هنگام نبرد تن به تن با یک فرمانده رومی مورد خطاب قرار می گیرد که «تواز یاران خالد هستی و مالک جواب می دهد نه من از یاران رسول الله هستم»<sup>(1)</sup>. این جواب که خود می تواند بیانگر عقیده و بینش مالک اشتر نسبت به بعضی فرماندهان قریشی باشد، بیان کننده فعالیت های رزمی او در ابتدای فتوح شام و قبل از احضار خالد به مدینه توسط خلیفه دوم، عمر بن خطاب است.

فعالیت های نظامی مالک در «ثبیه العقاب» و «غوطه دمشق» نیز تحت

ص: 48

---

1- - محمد بن عمر واقدی، فتوح الشام، المجلد الاول، ص 207.

فرماندهی خالد بود. وی در نزدیکی ثنیه با پهلوانی غول پیکر از رومیان درگیر شد و وی را کشت. تأثیر این پیروزی بر تزلزل سپاه روم زیاد بود و باعث هزیمت آنان شد(1).

در نبرد معروف یرموک مالک توان رزمی فوق العاده ای از خود نشان داد(2) چنان که سیزده تن از سپاهیان رومی را کشت(3). در همین جنگ تیری و یا ضربتی بر گوشه چشمش وارد آمد و رگ چشم او را برید، پلک چشم وی برگشت و به اشتر معروف شد، «چون چشم مالک خلل کرد، در خشم شد و بر آن لشگر حمله کرد تا چند کس از کفار بکشت. بر تواتر و تعاقب او را چند زخم دیگر رسید، کفار بر او گرد آمدند و تیرباران می کردند و زخم می زدند و او حمله مردانه می آورد و جنگ می کرد و او را چند زخم دیگر رسید و از کثرت جراحت خسته شد»(4).

در مراحل بعدی، مالک از سوی ابو عبیده به فرماندهی هزار سوار منصوب شد و این گروه که همگی زبده سوار بودند، مأموریت

ص: 49

---

1- - محمد بن عبدالله الازدی، تاریخ فتوح الشام، تحقیق عبدالمنعم عامر، [بی جا] مؤسسه سجل العرب [بی جا] 1970 م، ص 233؛ و نیز ابن عساکر دمشقی، التاریخ الکبیر معروف به تهذیب ابن عساکر، عبدالقادر افندی بدران [بی جا]، روضه الشام، [بی جا] 1329، المجلد الاول، ص 70-169.

2- - ابوعلی مسکویه الرازی، تجارب الامم، حقه و قدم له ابوالقاسم امامی، تهران، دارسروش للطباعه و النشر، الطبعة الاولى، 1366، الجزء الاول، ص 175.

3- - محمد بن عبدالله الازدی می نویسد: سیزده تن را در هماوردی و یازده تن را در نبرد اصلی کشت، ر.ک: محمد بن عبدالله الازدی، همان، ص 233؛ مقایسه شود با ابن عساکر، همان، المجلد الاول، ص 170.

4- - ابن اعثم کوفی، همان، صص 5-144.



مخاطره آمیزی را در قلمرو دشمن در سرزمین «درب» با موفقیت انجام دادند(1). طبری نیز در بیان یکی از هماوردهای مالک در یرموک می نویسد: «آن روز یکی از سپاه روم پیش آمد و هماورد خواست، اشتر به مقابله آمد و ضربتی در میانه رد و بدل شد و اشتر هنگام ضربت زدن به سپاهی رومی گفت بگیر که من جوان ایادیم. رومی گفت خدا امثال تو را در میان قوم من زیاد کند، اگر از قوم من نبودی رومیان را یاری می کردم، اما اکنون به آن ها کمک نمی کنم»(2).

در یکی دیگر از مأموریت های نظامی مالک در فتح شام، ابو عبیده وی را در تعقیب رومیان در رأس سه هزار سوار پیشاپیش سپاه فرستاد(3). در نبردی مهم سپاهیان اشتر و میسر بن مسروق که از پی وی آمدند، بر رومی ها پیروز گشتند. در این نبرد نیز مالک اشتر یکی از پهلوانان مبارز رومی را کشت(4). در فتح قیساریه مالک فرماندهی جناح راست سپاه یزید بن ابی سفیان را بر عهده داشت(5). همچنین این سردار با هزار سوار از سوی عیاض برای فتح آمد و به طرف میافارقین حرکت کرد که به بهترین

ص: 50

- 
- 1- - احمد بن یعقوب ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، 1378، ص 4 و نیز: L. Veccia vaglierI, Ibid, V.1, P. 704.
  - 2- - محمد بن جریر طبری، همان، ج 4، ص 15.
  - 3- - نبیل محسن، «مالک اشتر»، ر.ک: مجله الثقافه الاسلامیه، ش 28، 1990م، الحلقه الاولی، ص 25.
  - 4- - محمد بن عبدالله الازدی، همان، صص 9-237؛ ابن اعثم کوفی، همان، ص 150 و نبیل محسن، همان، الحلقه الاولی، ص 126.
  - 5- - ابن اعثم کوفی، همان، ص 184.

وجه و با پیمان صلح آن دو شهر را گشود(1).

بدین سان در فتح نواحی مختلف شام، مالک نقش مؤثری ایفا کرد و به سبب همین کوشش‌ها بود که صعصعه بن صوحان به معاویه بن ابی سفیان در مورد اشتر چنین گفت: (در دوره تبعید در شام) «ای معاویه، مآثر مآثور و فضایل مشهور که اشتر نخعی و عمرو بن زراره را در تقویت دین است و شرف و سیادت که در میان قبیله و عشیره خویش دارند تو را معلوم است»(2).

آغاز حضور مالک در عراق و سمت جبهه ایران، نبرد قادسیه است. درست قبل از شروع این نبرد اشتر با سپاهی که فرماندهی آن را قیس بن هبیره و یا هاشم بن عقبه بن ابی وقاص بر عهده داشت(3) به قادسیه آمد،

ص: 51

1- - ابن اعثم کوفی، همان، ص 199؛ مقایسه شود با غیاث الدین بن همام الدین خواندمیر، حبیب السیر فی اخبار افراد البشر، با مقدمه جلال الدین همایی، تهران، کتاب فروشی خیام، 1353، ص 473؛ یاقوت در معجم البلدان می نویسد که مالک به همراه خالد بن ولید میافارقین را بعد از مرگ ابو عبیده گشود، ر.ک: شهاب الدین ابی عبدالله یاقوت الحموی، معجم البلدان، بیروت، دار احیاء التراث العربی، [بی جا] 1399 ه. ق، ج 5، ص 238 که درست به نظر نمی رسد زیرا مالک از سوی ابو عبیده برای نبرد قادسیه به عراق فرستاده شد و در گذشت ابو عبیده به سال 23 ه. و بعد از احضار خالد توسط خلیفه دوم به مدینه بوده است؛ ر.ک: محمد بن عبدالله الازدی همان، ص 267؛ مقریزی نیز به پرچم بستن عمر برای ابو عبیده و نه خالد جهت فتح آمد اشاره دارد، ر.ک: احمد بن علی مقریزی، النزاع و التخاصم، قدم له سید محمد بحر العلوم، بیروت، مؤسسه اهل البیت، [بی جا]، 1981 م، ص 63.

2- - ابن اعثم کوفی، همان، ص 338.

3- - ابو حنیفه احمد بن داوود دینوری، همان، ص 153؛ ابوالفرج اصفهانی. الاغانی، تحقیق الاستاد عبدالله علی مهنا، [بی جا] دارالفکر، الطبعة الثانیة، 1995، الجزء الخامس عشر، ص 208؛ و نیز ابن اثیر، همان، المجلد الثانی، ص 429، طبری می نویسد: هاشم سردار سپاه بود، ر.ک: همان، ج 4، ص 1583.

ظاهراً این سپاه قبلاً از عراق به شام رفته بود، اما مالک جزو این سپاه نبوده است و منابع می نویسند جای کشته شدگان سپاه عراق را کسانی چون اشتر پر کردند چنان که در صفحات پیشین ذکر شد مالک اشتر قبل از آن در مرزهای روم فعال بود. نخعی ها، مذحجی ها و یمانیان زیادی هم در عراق و هم در شام بودند. ظاهراً مالک بعد از نبرد قادسیه در عراق باقی ماند و پس از تأسیس شهر کوفه چنان که خواهیم دید از بزرگان و اشخاص مؤثر مذحجی و بلکه یمانی این شهر شد. هر چند در یکی از منابع آمده است، مالک بن حارث تا فتح اسکندریه در شام، مصر و عراق در رفت و آمد بود و پس از آن به کوفه رفت و در آن جا سکنی گزید(1)، ولی بعد از قادسیه و حتی در خود این نبرد، ذکری از مالک در جبهه ایران و روم نیست. در کتب تواریخ و فتوح از رزم آوری مالک بعد از قادسیه نشانی نیست و حداقل حضور وی مثل قبل از آن شاخص نبوده است. تنها نام مالک جزو مهمترین اشخاصی که برای کمک به سعد بن ابی وقاص روانه عراق شدند، ذکر شده است. شاید به دلیل عدم حضور محسوس مالک در این نبرد مهم و بزرگ است که برخی از راویان در شرکت داشتن وی در این نبرد تردید کرده اند. ارطاه بن جهیش می گوید: «اشتر در جنگ یرموک حضور داشت، اما در قادسیه نبود»(2).

ص: 52

---

1- - محمدبن عمر واقدی، فتوح الشام، المجلد الثانی، ص 60.

2- - محمدبن جریر طبری، همان، ج 4، ص 1542.

با وجود این که نقش مالک در قادسیه و نبردهای دیگر با ساسانیان برجسته نیست ولی وی احتمالاً در این جنگ ها حضور داشته است. این موضوع از سخن معروف و مشهور وی به سعید بن عاص استنباط می شود که «به پندار تو این سواد (اراضی حاصلخیز عراق) که خدا به وسیله شمشیر غنیمت ما کرده بستان تو و قوم تو است»<sup>(1)</sup>. چطور اگر وی در فتح عراق و نبردهای قادسیه و جلولاء نقشی نداشته می گوید، غنیمت ماست نه بوستان قوم تو، و در عمل هم طرفدارانش سخن وی را تأیید کردند و با رئیس شرطه سعید بن عاص به شدت درگیر شدند<sup>(2)</sup>.

باید توجه داشت که فعالیت های نظامی مالک به ویژه هموردی های او هم در دوره خلافت شیخین و هم در عهد خلافت علی علیه السلام بیش از مواردی است که در متن کتاب آمده است، اما از آن جا که مبنای کار در این پژوهش ارائه بحث های تحلیلی است، از ذکر مواردی از هموردی ها که خالی از بحث های تحلیلی و استنباطی است خودداری شد.

ص: 53

---

1- - همان، ج 6، ص 2195؛ و نیز : Winiam Muir, Annal of the Early Cliphate , Amesterdam, oriental press, 1968, p. 317

2- - همان منبع، ج 6، ص 2195؛ و نیز ابن اعثم کوفی، همان، ص 334.



### اشاره

نقش مالک اشتر در عهد خلافت عثمان برجسته تر و شاخص تر است، حدّاقل نمود آن در منابع این گونه است. روابط با عاملان عثمان و برخوردهایی که منجر به تبعید مالک شد، حضور مالک در مراسم دفن ابوذر و تأثیر آن بر مخالفت وی با عثمان، شورش اشتر علیه خلیفه و آوردن نیروهایی از کوفه به مدینه و حضور فعال در محاصره خانه عثمان و رهبری کوفیان در این ماجرا، نقش ویژه ای را برای مالک اشتر در این عهد ایجاد کرده است. در ذیل به شرح موارد یاد شده می پردازیم.

### مالک و عاملان عثمان بر کوفه

ولیدبن عقبه بن ابی معیط و سعید بن عاص دو حاکم اموی کوفه در دوره خلافت عثمان بودند و ابوموسی اشعری حاکم یمانی این شهر پس از آن دو محسوب می شود، در این قسمت به بررسی روابط این افراد با

## ولید بن عقبه بن ابی معیط

عثمان براساس سفارش عمر در ابتدا سعد بن ابی وقاص را به امارت شهر مهم کوفه فرستاد. سعد از نخستین مسلمانان و مهاجران و بانی تأسیس این شهر در زمان خلیفه دوم و سردار قادسیه بود. امارت سعد بر کوفه مدت زیادی طول نکشید، زیرا عثمان چنان که امارت همه شهرها را به خویشان خود واگذار کرد، حکومت کوفه را نیز به ولید، برادر مادری خود، سپرد.

ولید از جمله عاملانی بود که عملکرد و رفتارش در کوفه باعث شورش، ناراحتی و نگرانی مردم شد. خداوند در قرآن وی را فاسق خوانده است (1).

و رسول خدا صلی الله علیه و آله وی را به جهنم وعده داده بود (2). این مرد آشکارا اهل عیش و نوش بود. این ویژگی های ولید در شهری که بسیاری از مسلمانان با سابقه در آن حضور داشتند و پایگاه جهادکنندگان در راه دین خدا بود، نمی توانست قابل تحمل باشد. ولید افزون به این که از جمله طلقاء

ص: 56

- 
- 1- - فخر رازی، التفسیر الکبیر، بیروت، داراحیاء التراث العربی، الطبعة الثانية، 1407 ه. ق. 1997 م المجلد العاشر (جزءهای 29-30-28) ص 98؛ و نیز ابی بکر محمد بن عبدالله معروف به ابن عربی، احکام القرآن، راجع اصوله و خرج احادیثه و علق علیه محمد عبد القادر عطا، بیروت، دار المکتب العلمیه، الطبعة الاولى، 1408 ه. ق. (1988 م)، القسم الرابع، ص 146.
  - 2- - ابوالحسن علی بن الحسین مسعودی، همان، ج 1، ص 691.

محسوب می شد، در برابر مسلمانان حتی ظواهر را هم رعایت نمی کرد.

این شیوه عمل طبیعتاً خشم بسیاری را بر می انگیخت.

مؤلف حبیب السیر با قلمی شیوا در مورد خوشگذرانی ولید می نویسد: «ولید در مدت پنج سال در کوفه به دولت و اقبال گذرانیده شبی بساط نشاط مبسوط ساخت و به تبرع اقداح مالا مال پرداخته در وقت صبح نیز از می ارغوانی حظ نفسانی حاصل نمود و در کمال بی شعوری به مسجد رفته جای دو رکعت نماز چهار رکعت گذارد»<sup>(1)</sup>.

سایر منابع نیز بر فسق و جور وی تأکید دارند. در الاغانی ابوالفرج می خوانیم: «ولید زانی و شارب الخمر بود، نماز صبح را چهار رکعت خواند و سپس به نمازگزاران گفت: می خواهید بیشتر بخوانم و در محراب قی کرد. در نماز این شعر را خواند که:

علق القلب الربابا بعد ما شابت و شابا<sup>(2)</sup> (این دل به عشق رباب گرفتار آمد بعد از آن که هم رباب و هم او پیر شده اند.) از جمله مخالفان و شاهدان علیه ولید در نزد عثمان جندب بن زهیر ازدی و ابوزینب بودند. مالک اشتر اگر چه در بین شروع کنندگان و سر دسته مخالفان نبود، ولی همفکر آنان بود و از اعمال و اقدامات ولید اظهار ناخرسندی می کرد، و چون راه به جایی نمی برد در آخرین مرحله خود و

ص: 57

---

1- - غیاث الدین بن همام الدین الحسینی، همان، 120، ص 498؛ مقایسه شود با احمد بن ابی یعقوب، همان، ج 2، ص 57؛ و نیز ابو علی مسکویه الرازی، همان، الجزء الاول، ص 271.

2- - ابوالفرج اصفهانی، همان، الجزء الخامس، ص 139 الطبعة الاولى، 1407 ه. ق.



یارانش به منظور عزل ولید به مدینه نزد عثمان رفتند(1). در دوره خلافت علی علیه السلام مالک اقدامات ولید را به مردم یادآوری می کرد، وی در سخنرانی برای مردم کوفه جهت ترغیب کوفیان برای پیوستن به علی علیه السلام چنین گفت: «منتظر که هستید سعید یا ولید، کسی که شراب نوشید و با حالت مستی با شما نماز گذارد»(2).

### سعید بن عاص

عثمان ابتدا نمی پذیرفت که ولید را از حکومت کوفه برکنار کند، ولی هنگامی که شکایات و اعتراضات از سوی مهاجر و انصار فزونی گرفت، به ناچار ولید را عزل و سعید بن عاص، یکی دیگر از افراد خاندان بنی امیه را به عنوان حاکم کوفه منصوب کرد. سعید در ابتدا اعمال و رفتار ولید را مورد نکوهش قرار می داد و به همین دلیل دستور داد تا منبر و محراب مسجد کوفه را که ولید آن را نجس کرده بود، بشویند. وی از انجام کارهایی که باعث اعتراض مردم می شد، پرهیز می کرد، ولی برخی کوفه فکری ها و سخنان تحریک برانگیز وی نارضایتی های جدیدی در میان مردم این شهر ایجاد کرد.

نخستین خطای او مسخره کردن هاشم بن عتبّه بود، در حالی که هاشم چشمش را در جنگ یرموک و سپس از چابک سوارها از دست داده بود. ابن اعثم می نویسد: «میان سعید و هاشم گفتگویی شد که سعید او را اعور

ص: 58

---

1- محمد بن جریر طبری، همان، ج 5، صص 9-2128.

2- «فما تنتظرون؟ أسعید أم الولید؟ الذی شرب الخمر وصلی بکم علی سکر...» شیخ مفید، همان، ص 138.

خوانند و کار بدان جا رسید که سعید فرمود او را محکم بزدند و بی ناموس کردند، پس فرمود سرای او بسوختند»(1). تمسخر، هتک حرمت و رفتار خشونت آمیز او نسبت به هاشم اعتراض برخی کوفیان را سبب شد، اما اعتراض جدی تر زمانی بود که سعید در جلسه ای که برخی از بزرگان کوفه حضور داشتند اعلام کرد: «عراق بوستان قریش است»(2) مالک اشتر در اعتراض به سخنان سعید گفت: سواد را که خداوند در سایه شمشیر و سرنیزه غنیمت ما کرده است بوستان خودت و قومت می دانی! بعد از این سخنان بین مأمورین سعید و طرفداران اشتر منازعاتی در گرفت. ساکنین کوفه از همه نوع گروه ها و قبایل عرب بودند، حتی در بین آن ها گروه هایی از ایرانی ها یافت می شد. یمانیان و عدنانیان زیادی در این شهر تازه تأسیس جای گرفته بودند. تعداد یمانی ها بیشتر بود و از شمالی ها نیز گروه های متعددی در کوفه می زیستند که قریش فقط بخشی از ایشان را تشکیل می دادند.

در فتوحات نقش جنوبی ها بیشتر بود، با این حال سعید سخنانی که تفرقه افکن بود که مال دوستی و تعصبات قبیله ای وی را نشان می داد، بر زبان می راند. مسلما بزرگان یمانی و جهادگرانی که به این سخنان سعید

ص: 59

---

1- ابن اعثم کوفی، همان، ص 333.

2- محمدبن جریر طبری، تاریخنامه طبری، گردانیده منسوب به بلعمی، تصحیح محمد روشن، تهران، نشر نو، چاپ دوم، 1368، ج 1، ص 592؛ ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، همان، ج 1، ص 693؛ و ابن ابی الحدید، همان، ج 1، ص 262؛ خواندمیر، همان، ج 1، ص 507؛ و عزالدین بن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت، دارصار، الطبعة الاولى، 1965 م، المجلد الثالث، ص 138.

اعتراض کردند، از تسلط تدریجی قریش بر املاک و غنایم جهادگران نگران و ناراحت بودند. بی تدبیری سعید در گفتن سخنانی چنین تفرقه افکن، در میان مردم شهری که بافت قبیله ای داشت و بی توجهی به حرمت و اعتبار جهادگران و اهداف آنان باعث شورش جدی در عهد امارت وی شد.

در این شورش مالک از سرشناسان بود، او از حقوق جهادگران دفاع می کرد، وی سعی می کرد در برابر حاکمان اموی که قصد تسلط بر املاک و غنایم را داشتند ایستادگی کند(1). حکام اموی قصد انجام تغییرات را در نظام غنایم، املاک و پرداخت مواجب جهادگران داشتند که اشتر و جهادگران با این تغییرات به شدت مخالف بودند. البته دلایل اعتراض و نارضایتی مردم منحصر به این یک مورد نبود.

کشمکش سعیدبن عاص و ناراضیان و اعتراض آن ها به سخنان و عملکرد او در نهایت منجر به نامه نگاری سعید و خلیفه شد و عثمان دستور داد رهبران و افراد شناخته شده قیام بر ضد او را به شام تبعید کنند.

شورشیان اکثراً از قراء بودند و تقریباً همگی پس از کشته شدن عثمان از وفادارترین یاران علی علیه السلام در دوران خلافتش محسوب می شدند.

سعیدبن عاص و حتی خلیفه معترضین نسبت به خود را مورد اهانت و تحقیر قرار می دادند و آن ها را شورشی می خواندند. در نامه های متبادله بین سعید و عثمان و در سخنان آن ها تأکید شده است که این ها فکر می کنند قاری هستند و حال آن که چیزی نمی فهمند. عثمان خود به

ص: 60

فرستاده ناراضیان چنین گفت: «این را بین که کسان پندارند قاری قرآن است، می آید و درباره چیزهایی کوچک با من سخن می کند، اما به خدا نمی داند خدا کجاست؟» (1) شماری از شورشیان نامه ای به خلیفه نوشتند مبنی بر این که از پدید آمدن فتنه هراسناکند و در نامه به وی تذکر دادند که «نیکان را از شهر بیرون کردی و بدان را امارت و ولایت دادی. دشمنان نیکمردان را در غنایم ایشان شریک گردانیدی و جماعتی را که در دین و دیانت از ایشان کمتر بودند، بر ایشان برگزیدی. کتاب خدای را پاره پاره کردی و باران از آسمان و نبات از زمین بازداشتی. خویشان خویش را بر سر مردمان مسلط کردی تا سینه های مسلمانان پر از کینه تو باشد اگر باز گردی و دل ها را به دست آوری همگان ناصر و ناصح تو باشیم» (2) خلیفه وقتی نامه را خواند ناراحت شد و به فرستاده گفت: این نامه را که نوشته است، وی جواب داد، جماعتی از صلحای کوفه و اهل دین و دیانت و زهد و عبادت. عثمان گفت: «دروغ گفتی بلکه سفها و اهل بغی و حسد نوشته اند» (3).

### تبعید به دمشق

پس از این که عثمان از شورش و اعتراض آن ها آگاه شد به حاکمش سعید بن عاص دستور داد آن ها را به دمشق نزد معاویه تبعید کند. در زمان

ص: 61

- 
- 1- - محمد بن جریر طبری، همان، ج 6، ص 2207؛ ابوالفرج اصفهانی، همان، الجزء الثامن عشر، ص 167؛ ابوعلی مسکویه الرازی، همان، الجزء الاوّل، ص 271.
  - 2- - ابن اعثم کوفی، همان، ص 341.
  - 3- - همان، ص 342.

عثمان به طور معمول تبعیدی‌ها را به شام گسیل می‌کردند. این ناحیه از ابتدا توسط یزید و معاویه، فرزندان ابوسفیان، اداره شده بود. آزادی عمل معاویه در اداره آن جا و حلم او باعث شد تا بر خلاف کوفه و بصره و مصر، مردم آن جا همواره مطیع وی باشند، به گونه‌ای که معاویه در زمان کشته شدن عثمان سپاهی مجهز و کارآمد از مردم این ناحیه را در اختیار داشت.

وقتی شورشیان به دمشق و نزد معاویه رسیدند، وی مالک و یارانش را که شامل مالک بن کعب ارحبی، اسودبن یزید نخعی، کمیل بن زیاد، صعصعه بن صوحان عبدی و برادرش زید و افراد دیگری بودند، نزد خویش جمع کرد و برای آنان سخن گفت. معاویه به شیوه‌ای خاص ابتدا از آن‌ها و قدرتشان به عنوان عرب تعریف کرد، ولی مخالفت ایشان با قریش، بنی امیه و والیان را نکوهش کرد. وی در ضمن سخنانش گفت: «اگر قریش نبود شما خوار و زبون بودید»<sup>(1)</sup>. صعصعه بن صوحان در جواب گفت: «قریش از هیچ جهتی از سایر اعراب بالاتر نبوده اند»<sup>(2)</sup>.

در نهایت آن‌ها از معاویه خواستند که از قدرت کناره‌گیرد به دلیل این که بین مسلمانان کسانی هستند که از وی و پدرش در اسلام کوشاتر

ص: 62

---

1- - محمد بن جریر طبری، همان، ج 6، ص 2190؛ عزالدین بن اثیر، الکامل فی التاریخ، المجلد الثالث، ص 139؛ شهاب الدین احمد نویری، همان، ج 5، ص 53.

2- - محمد بن جریر طبری، همان، ج 6، ص 2190؛ عزالدین بن اثیر، همان، صص 40-139 و شهاب الدین احمد نویری، همان، ج 5، ص 53 و نیز: William Muier, *Ibid*, P. 319.

معاویه نیز به ایشان سخنان تندی گفت و آن‌ها نیز بر او تاختند و سر و ریشش را بگرفتند. معاویه گفت: «رها کنید که این جا سرزمین کوفه نیست به خدا اگر مردم شام ببینند که با من که پیشوای آن‌ها هستم چنین می‌کنید، بازداشتن آن‌ها میسر نشود و شما را می‌کشند»(2) معاویه می‌خواست ایشان را رام کند ولی آن‌ها مثل مردم شام نبودند که ابوسفیان را حلقه وصل اسلام و کفر بدانند(3). از سخنان این گروه از جمله مالک، کمیل و صعصعه

ص: 63

1-- همان منبع، ج 6، ص 2190؛ عزالدین بن اثیر، همان، ص 143؛ و شهاب الدین احمد نویری، همان، ج 5، ص 56.

2-- محمدبن جریر طبری، همان، ج 6، ص 2198؛ و شهاب الدین احمد نویری، ج 5، ص 57.

3-- محمد کاظم خواجویان «پژوهشی پیرامون آراء برخی مورخان درباره امویان» مجله دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد، س هیجدهم، پاییز 1364، ش 3، صص 6-403، تبلیغات در جهت ارتباط دادن وسیع خاندان ابوسفیان و بنی امیه با پیامبر در دوره خلافت امویان بیشتر هم شد و زمانی که عباسیان خلافت امویان را منقرض ساختند عبدالله بن علی گروهی از شامیان را نزد سفاح فرستاد که اینان از دانایان و خردمندان اهل شام هستند و سوگند می‌خورند که ما نمی‌دانستیم پیامبر جز بنی امیه خویشاوندانی داشته است. ابوالحسن محمد بن هلال صابی، الهفوات النادرة، تصحیح صالح اشتر، دمشق، مجمع اللغة العربیه، 1378 ه. ق. ص 377. همچنین روایتی در این دوره به نفع بنی امیه ساخته شد که هنوز در بعضی کتب معتبر حدیثی باقی است و اصلاً با شواهد و قرائن تاریخی سازگاری ندارد مثل حدیثی که مدعی است ابوسفیان از پیامبر درخواست کرد با دخترش ام حبیبه ازدواج کند فرزندش معاویه را کاتب قرآن قرار دهد و فرزندانش را فرمانده سپاهیان برای پیکار با کفار قرار دهد. ر.ک: صالح الوردانی، فریب، ترجمه محمد جواد مهری، قم، بنیاد معارف اسلامی، چاپ اول، 1375، ص 89 به نقل از صحیح مسلم، باب فضایل ابوسفیان، ج 4، ص 1945، ح 2051.

می توان اعتقادات و علت اعتراضات ایشان را به خوبی بازشناخت، از جمله مالک اشتر خطاب به معاویه گفت: «بعد ایشان چیزها حادث شد از ظلم که مؤمنان آن را پسندیده نداشتند و بر آن انکار کردند و سخن بگفتند. اگر ولات سیرت مذموله بدل کنند و ما را خشنود گردانند، ما با ایشان باشیم، خلاف ایشان نکنیم و به دل و جان ایشان را باشیم و اگر از خشنود کردن ما ابا کنند و ترک آن اعمال نامرضی نگویند، خداوند تعالی در کتاب خویش از حال ایشان خبر می دهد»<sup>(1)</sup>. مالک پس از آن آیه ای از قرآن تلاوت کرد که «وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ لَتُبَيِّنُنَّهُ لِلنَّاسِ وَلَا تَكْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَاشْتَرَوْا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا فَبُيِّنَ مَا يَشْتَرُونَ»<sup>(2)</sup> (خدای تعالی از جماعتی که ایشان را کتاب داده و بر اوامر و نواهی واقف گردانیده عهد و میثاقی گرفته است و فرموده که کیفیت آن را مردمان بیان کنند و پوشیده ندارند، لکن ایشان آن میثاق را پس پشت انداختند و آن را به چیزی اندک فروختند.) بعد از خواندن این آیه مالک برای آن که نشان دهد برای ارزش های دینی به پاخواسته است و سخنان معاویه در مورد اطاعت از حاکمان و عمال مطابق با دستور قرآن نیست، فرمود: «ای معاویه ما از آن جمله نیستیم که برهان خدای را پشت پای زنیم و بی فرمانی کنیم، اگر ائمه ما به طریق حق روند و ما پیروی نکنیم، کتاب خدای را پشت سر انداخته

ص: 64

---

1- ابن اعثم کوفی، همان، ص 8-337.

2- آل عمران / 187.

معاویه از این سخنان اشتر عصبانی شد و از میان تبعیدشدگان، او و عمرو بن زراره را که از وی دفاع نمود به زندان انداخت(2). یاران اشتر به معاویه گفتند اگر قرار بود محبوس شویم در دیار خودمان هم این کار شدنی بود. صعصعه بن صوحان خطاب به معاویه گفت: «ای معاویه مآثر مآثور و فضایل مشهور که اشتر نخعی و عمرو بن زراره را در تقویت دین اسلام است و شرف و سیادت که در میان قبیله و عشیره خویش دارند تو را معلوم است و تو ایشان را بی جرم و جنایتی به حبس فرستادی، نیکو نباشد، بفرمای ایشان را باز آورند»(3). معاویه دستور داد آن‌ها را از حبس بیرون آوردند و از حلم خویش و خاندانش سخن گفت(4).

بعد از رد و بدل شدن این سخنان بود که معاویه به عثمان نامه نوشت تا تبعیدیان را به کوفه بازگرداند.

### تبعید به حمص

مرحله دوم تبعید مالک اشتر و یارانش، تبعید به شهر حمص بود.

ص: 65

---

1- ابن اعثم کوفی، همان، ص 338.

2- ابوالفرج اصفهانی، همان، الجزء الثامن عشر، ص 167.

3- ابن اعثم کوفی، همان، ص 338.

4- برخی از منابع سخنان معاویه را در مورد حلم و بردباری ابوسفیان بی مقدمه آورده اند ولی با توجه به شخصیت معاویه و عملکردش در دوران امارت و خلافت، بسیار دور از ذهن است. و به احتمال قوی بعد از گذشت و مدارای خویش این سخنان را بر زبان رانده و صعصعه نیز آن جواب را داده است.



شورشیان به کوفه بازگشتند و چون رفتار حاکم وقت را مناسب نیافتند اعتراضاتشان گسترده تر شد و علیه خلیفه نیز سخن می گفتند. این بار سعیدبن عاص، حاکم کوفه، به دستور عثمان آن ها را به حمص فرستاد. روایتی که مدعی است آن ها از دمشق بیرون آمدند و گفتند «به کوفه مروید که شما را شمامت کنند، سوی جزیره رویم و عراق و شام را بگذاریم، پس به سوی جزیره رفتند.»<sup>(1)</sup> صحت ندارد زیرا آن ها در دوران تبعید از خانه و کاشانه و خانواده هایشان دور بودند و در صورتی که اجازه بازگشت داشتند، به کوفه برمی گشتند و این موضوع از جمله اعتراضات بعدی شورشیان علیه عثمان بود که چرا جهادگران را از خانه و کاشانه خود رانده ای. از طرفی بیشتر مردم کوفه موافق شعارها و اعتراضات تبعیدیان بودند، چنان که چندی بعد ده هزار نفر با مالک بیعت کردند که نگذارند سعید وارد شهر شود<sup>(2)</sup>. دیگران هم اگر با این عمل موافق نبودند، از عملکرد سعید نیز رضایت نداشتند و حاضر به مقابله با بیعت کنندگان نبودند بنابراین شمامتی نمی توانسته است در کار باشد.

شاید رفتن به حمص از شام بدون برگشت به کوفه به اجبار بوده باشد.

سخنان مالک به هنگام دریافت نامه عثمان مبنی بر حرکت به سمت

ص: 66

---

1- - محمدبن جریر طبری، همان، ج 6، ص 2193؛ شهاب الدین احمد نویری، همان، ج 52، ص 55.

2- - ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، همان، ج 1، ص 695، البته تعداد را کمتر از این نیز نوشته اند ولی در مجموع اوضاع عمومی شهر به نفع شورشیان و علیه سعید بوده است. طبری می نویسد: مردم بجوشیدند... محمدبن جریر طبری، همان، ج 6، ص 2205.

حمص نیز دلیل دیگری است که وی و یارانش مایل نبودند که به جزیره بروند.

عثمان در نامه مذکور به مالک اشتر چنین نوشت: «اما بعد من شما را (کسانی که قبلاً به دمشق تبعید شده بودند) به حمص می فرستم، وقتی این نامه من به شما رسید آهنگ آن جا کنید که شما از بدی با اسلام و مسلمانان باز نمی مانید. والسلام»(1). مالک هنگامی که نامه را خواند گفت:

«خدایا هر یک از ما را که با رعیت نظر بدتر دارد و در کارشان بیشتر مطابق معصیت عمل می کند با شتاب عقوبت کن»(2).

حمص از شهرهای شامات بود و حاکم آن از سوی معاویه انتخاب می شد. در این زمان عبدالرحمن بن خالد بن ولید از سوی وی حاکم این شهر بود. مالک و یارانش در حمص با رفتاری متفاوت از رفتار معاویه در دمشق مواجه شدند. در آن جا عبدالرحمن آنان را بسیار تحقیر می کرد؛ در ابتدای ورود به آن ها گفت: «ای دستاویزهای شیطان خوش نیامدید و بی جا آمدید، شیطان حسرت زده برفت اما شما به تلاشید خدا عبدالرحمن را خسران زند اگر شما را چنان ادب نکند که دچار حسرت شوید»(3).

در این که عبدالرحمن با آنان به خشونت رفتار کرد تردیدی نیست،

ص: 67

- 
- 1- - محمد بن جریر طبری، همان، ج 6، ص 2198؛ سید محسن الامین، همان، المجلد التاسع، ص 40.
  - 2- - محمد بن جریر طبری، همان، ج 6، ص 2198-9؛ سید محسن الامین، همان، المجلد التاسع، ص 40.
  - 3- - شهاب الدین احمد نویری، همان، ج 5، ص 55 و نیز: William Muier, *Ibid*, p. 319.

وی حلم معاویه و رفتار مسالمت آمیز او را نداشت؛ چون برخی سخنانی که بین آنان رد و بدل شده و در بعضی منابع آمده تحریف شده است خوب است در این جا مورد نقد و بررسی قرار گیرد.

تبعیدیان که همواره قیام خود را برای ایجاد عدالت و ارزش های دینی و قرآنی اعلام می کردند، نمی توانستند در برابر رفتار عبدالرحمن بگویند: به پیشگاه خدا توبه می بریم از ما درگذر که خدا از تو درگذرد.

آن ها همواره از عثمان و عاملانش به بدی یاد می کردند و می گفتند کتاب خدای را پشت سر انداخته اند. البته قیام و شورش ابتدا علیه عمال عثمان بود ولی چون به نتیجه مطلوب نرسید به شورش بر ضد خود خلیفه منجر شد. جالب این که روایتی که مدعی است مالک و یارانش در نزد عبدالرحمن توبه کردند، در ادامه مدعی است که اشتر به نزد عثمان رفت و در آن جا اعلام کرد که از رفتار خویش و یارانش برگشته است و عثمان به وی اجازه داد که هر کجا می خواهد برود، مالک گفت: «پیش عبدالرحمن می روم و از بزرگواری او سخن آورد.»<sup>(1)</sup> آیا منطقی است که این گروه و مخصوصا مالک اشتر که خود از بزرگان مذحجی بود و طرفداران بسیار داشت، در مقابل رفتار عبدالرحمن تسلیم شود و بلکه از بزرگواری وی سخن به میان آورد و سکونت در شهر وی را از سکونت بر محل افراد خاندان و خانواده اش ترجیح دهد؟ اگر قرار به رفتار مناسب، بزرگواری و حلم هم می بود، باید وی از بزرگواری معاویه

ص: 68

---

1- - محمدبن جریر طبری، همان، ج 6، ص 2194؛ عزالدین بن اثیر، همان، المجلد الثالث، ص 142.

سخن می گفت که رفتاری مناسب تر داشت.

## مالک و تسلط بر کوفه

مدتی پس از تبعید مالک و یارانش به حمص اوضاع کوفه دگرگون شد. در حقیقت عوض نشدن رفتار والیان و عدم تغییر آن ها توسط خلیفه، اوضاعی را در کوفه ایجاد کرد که موجب محبوبیت مالک و یارانش شد. در برابر اعتراضات سراسری، والیان به مدینه نزد عثمان رفتند تا راه حلی مناسب برای حل اعتراضات بیابند. مادلونگ معتقد است جزییات دیدار عثمان با والیان ساختگی است (1). به هر حال برخی از روایات بر آن است که مالک برای درخواست عزل سعید به مدینه آمد و چون نتیجه نگرفت و یا عثمان جواب درستی نداد و مالک و یارانش را معطل گذاشت تا آذوقه شان تمام شد، وی به پیشنهاد طلحه و زبیر از آن ها قرض گرفت و با طرفدارانش به کوفه رفت و با سخنرانی آتشین کوفیان را مهیا نمود تا مانع ورود سعید شوند (2). روایاتی نیز تأکید دارند در حالی که سعید در مدینه و نزد عثمان بود، اشتر و یارانش توسط یزید بن قیس از حمص به کوفه فراخوانده شدند و مالک اشتر بر کوفه مسلط گردید. در این زمان جو کوفه برای پذیرش شعارها و برنامه های اشتر و یارانش مناسب شده بود؛ روایتی که می گوید «کوفه از سران خالی شده بود و هر که بود مجذوب

ص: 69

---

1- - ویلفرد مادلونگ، جانشینی حضرت محمد، ترجمه احمد نمایی، جواد قاسمی، محمد جواد مهدوی، حمید رضا ضابط، مشهد، آستان قدس رضوی، چاپ اول، 1377، صص 3-162.

2- - ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، همان، ج 1، ص 694.

بود یا مفتون»<sup>(1)</sup> بی اساس است، زیرا خود مالک و همراهان وی از بزرگان و سران مجاهد در راه گسترش اسلام بودند، وانگهی همین مجاهدان بودند که به نحوه تقسیم غنایم اعتراض داشتند و از بخشش های فوق العاده عثمان به خویشاوندانش به شدت عصبانی بودند.

بیعت عده زیادی از مردم کوفه با مالک اشتر بر این که نگذارند سعید وارد آن شهر شود، بیانگر این است که سخنان یاران اشتر درباره سوء عملکرد حاکمان عثمان در حوزه اقتصادی و ارزش های دینی صحت داشته است که آن ها با این گروه هماهنگ شدند و نگذاشتند سعید به کوفه باز گردد. در حالی که در سال های قبل از آن همراهی با این گروه به این شدت نبود.

### ابوموسی اشعری

وقتی سعیدبن عاص از مدینه عازم کوفه شد، در منطقه جرحه با کوفیان مواجه شد. آن ها به فرماندهی مالک اشتر مانع ورود سعید به کوفه شدند. کوفیان در ابتدا خواهان اصلاح عملکرد سعید و سپس عزل وی شده بودند ولی چون نتیجه نگرفتند، مانع ورود سعید شدند. مالک بعد از تسلط بر اوضاع کوفه ابوموسی اشعری را به پیشنهادی دعوت کرد و وی را برای حکومت بر کوفه در نظر گرفت. ابوموسی به شرط تبعیت از عثمان پذیرفت<sup>(2)</sup>، اشتر و دیگر کوفیان نیز موافقت کردند. از آن سوی

ص: 70

---

1- محمدبن جریر طبری، همان، ج 6، ص 2204.

2- همان، ج 6، ص 2207؛ ابوعلی مسکویه الرازی، همان، الجزء الاول، ص 273.

عثمان نیز با حکومت ابوموسی اشعری بر کوفه موافقت کرد. یکی از محققین اروپایی می نویسد: مخالفان سعیدبن عاص گروه های متفاوتی بودند که برخی با عثمان مخالف بودند و برخی فقط با سعید. اشتر از گروه اول بود و هنگامی که وی ابوموسی را به «صلاه» [به امامت نماز به عنوان حاکم شهر] دعوت کرد و ابوموسی شرط تبعیت از عثمان را مطرح کرد، وی و دیگران مجبور به موافقت شدند(1).

البته برخی روایت ها بر آن است که مالک اشتر در نامه ای به عثمان نوشت: «جلوگیری ما از ورود حاکم تو برای آن نبود که کار حکومت تو را تباه کنیم، بلکه به سبب بد رفتاری او بود و زحمت هایی که برای ما فراهم می کرد، هر که را می خواهی بفرست»(2). و براساس این روایت ابوموسی از سوی عثمان و نه اشتر برای حکومت بر کوفه مطرح شد.

این که صالح بن کیسان می گوید: اشتر انتخاب ابوموسی را از این جهت پسندید که یمانی بود، همان طور که مادلونگ اشاره دارد(3)، نمی تواند صحت داشته باشد، زیرا بسیاری از مجاهدین و دیگران از حکومت امویان قریشی شمالی ناراحت بودند، ولی این مخالفت ها بیشتر به دلیل عملکردشان بود نه عدنانی بودن آن ها. مالک در موارد زیادی با انتخاب یمانی ها و یا بعضی رفتارشان مخالفت می کرد که در فصل های آینده به آن اشاره خواهد شد. مالک اشتر اگر هم در این سال از مخالفان

ص: 71

---

1- - مارتین هیندز «ریشه شناس جریان های سیاسی کوفه» ترجمه محمد علی رنجبر، فصلنامه تاریخ اسلام، سال سوم بهار، 1381، ش 9، ص 141.

2- - ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، همان، ج 1، ص 695.

3- - ویلفرد مادلونگ، همان، پاورقی ص 210.

عثمان نبود و اقدامات او علیه عمال خلیفه بود، در سال های بعد از مخالفان خلیفه سوم شد.

## مالک اشتر و دفن ابوذر

ابوذر، صحابی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از جمله معترضین به عثمان و زراندوزی عمال وی بود. عثمان ابتدا وی را به شام و سپس به بیابان ریزه تبعید کرد. در هنگام جان دادن وی در ریزه به طور اتفاقی تعدادی از رهگذران و یا حاجیان بر بالین وی حاضر شدند؛ یکی از این افراد مالک اشتر بود. این حادثه در نگرش مالک نسبت به خلیفه سوم تأثیر گذار بود.

در ارتباط با حضور مالک برای دفن ابوذر محدثان حدیثی را نقل کرده اند که دلیل است بر فضیلت و بزرگی مالک اشتر و آن شهادت و گواهی قاطع پیامبر بر مؤمن بودن اوست.

براساس این روایت هنگام مرگ ابوذر، تنها همسر و یا دخترش با او بود. وی از تنهایی خود و از این که همراه خویش پارچه ای برای کفن ابوذر نداشت، ناراحت بود. ابوذر به وی دلداری داد و گفت: از پیامبر شنیده است که در هنگام مرگش گروهی از مؤمنان بر جنازه اش حاضر می شوند(1).

ام ذر گوید: «از تپه های ریگی بالا می رفتم و می نگریستم و باز برای پرستاری از او برمی گشتم. در همین حال بودیم که ناگاه از دور مردانی پیدا

ص: 72

---

1- - ابو عمر یوسف بن عبدالبر، الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، تحقیق و تعلیق علی محمد عوض، عادل احمد الموجود، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعة الاولى، 1415 ه. ق، المجلد الاول، ص 323.

شدند که همچون کرکس می نمودند و مرکب هایشان ایشان را شتابان پیش می آورد(1).

بنا به برخی روایات وقتی به کنار ابوذر رسیدند، وی از دنیا رفته بود و بنا به روایتی دیگر وی سخن پیامبر (ص) را به ایشان بازگفت و به آن ها بشارت داد. از جمله افراد حاضر در کاروان، مالک اشتر و حجر بن عدی بودند(2).

ابوذر به آن ها سفارش کرد که تنها کسی وی را کفن کند که امیر، سالار گروه و یا مأمور برید یا نقیب نباشد(3). ابن ابی الحدید می نویسد تنها شخصی از انصار در میان کاروانیان، امیر، سالار و مأمور نبود و همو وی را با ردای خویش و دو جامه دیگر دفن کرد(4). براساس این روایات ظاهرا مالک و حجر که از بزرگان و سالارهای مذحج و کنده بوده اند،

ص: 73

1- ابن ابی الحدید، همان، ج 6، ص 315-6.

2- همان منبع، ج 6، ص 316؛ و نیز شمس الدین محمد بن عثمان الذهبی، سیراعلامالنبلاء، تحقیق ابراهیم الایاری، طه حسین، مصر، دارالمعارف، [بی چا] و [بی تا]، الجزء الثانی، ص 55؛ و عزالدین بن اثیر، اسدالغابه فی معرفه الصحابه، تحقیق علی محمد عوض، عادل احمد، بیروت، دارالکتب العلمیه، [بی چا] و [بی تا]، الجزء الاول، ص 564؛ و نیز ابو عمر یوسف بن عبدالبر، همان، المجلد الاول، ص 321؛ احمد بن ابی یعقوب ابن واضع یعقوبی، ج 6، ص 68.

3- عزالدین بن اثیر، اسدالغابه فی معرفه الصحابه، الجزء الاول، ص 564؛ ابن ابی الحدید، همان، ج 6، ص 316، شمس الدین عثمان الذهبی، همان، الجزء الثانی، ص 55؛ عزالدین بن اثیر، الكامل فی التاریخ، المجلد الثالث، ص 134.

4- ابن ابی الحدید، همان، جلد 6، ص 316؛ ابو عمر یوسف بن عبد البر، همان، المجلد الاول، ص 323، ابن عبدالبر می گوید همه این افراد یمانی بودند.



نمی توانسته اند ابوذر را دفن کنند، ولی براساس روایات شیعی منظور ابوذر این بود که نماینده خلیفه شامل امیر، برید و تقیب، عهده دار دفن من نباشند، و مالک اشتر وی را کفن کرد و آن گروه به امامت وی بر ابوذر نماز گذاردند و او را دفن کردند(1).

مالک پس از دفن ابوذر بر سر تربت وی ایستاد و درباره ایمان خالص و شخصیت دینی او به سخن پرداخت و گفت: «خدایا این ابوذر صحابی پیامبر تو و بنده تو در شمار عابدان بود، در راه تو با مشرکان جهاد کرد، برخلاف رضای تو کار نکرد، چون کار خلافی دید با زبان و دلش از آن جلوگیری کرد. در این راه به وی ظلم شد، او را تبعید، هتک حرمت و تحقیر کردند، پس از آن تنها و غریبانه وفات یافت. خداوندا انتقام او را از کسی که باعث تبعید و دوری او از مرقد پیغمبر شد بگیر. حاضران هم آمین گفتند»(2). درگذشت ابوذر در سال 32 هجری تأثیر زیادی بر روحیه مالک و همراهانش داشت و قیام کنندگان در هنگام محاصره خانه عثمان از جمله اعتراضاتشان به وی تبعید این صحابی پرهیزگار به بیابان ربنه بود.

ص: 74

---

1- - سعید محسن الامین، همان، المجلد الرابع، ص 243؛ ذیل «جندب بن جناده» و نیز: Kamal Al-sayyid, Malik Ashtar,

Qum Ansariyan pulication, second editin, 2000 (1379), p.5

2- - ابی مخنف لوط بن یحیی الازدی، همان، الجزء الاول، ص 79؛ و ابی جعفر محمدبن حسن بن علی الطوسی اختیار معرفه الرجال، مصحح حسن مصطفوی، مشهد انتشارات دانشگاه فردوسی، ص 62؛ و نیز ابن اعثم کوفی، همان، ص 326؛ سید محسن الامین، همان، المجلد الرابع، ص 242.

مالک اشتر را از جمله شورشیان علیه عثمان و فرمانده معترضان کوفی دانسته اند. حتی بعضی نام وی را جزو قاتلان عثمان ذکر کرده اند(1).

برخی محققین معتقدند که مالک در جریان مخالفت با سعید به جرگه مخالفان خلافت عثمان و طرفداران علی پیوست. البته ریشه های طرفداری مالک از علی علیه السلام به مدت ها قبل برمی گشت اما زمینه برای بروز آن تا اواخر خلافت عثمان ایجاد نشده بود. در زمانی که ابوموسی حاکم کوفه شد، این شهر اوضاع نسبتاً آرامی یافت به دلیل این که وی مورد توافق قیام کنندگان و عثمان قرار گرفته بود، اما در این زمان در مصر با وجود اوضاعی همانند کوفه، بحران بیشتری حاکم بود(2). در شهر بصره نیز نارضایتی ها افزایش یافت. دلایل اصلی آن نیز حاکم شدن امویان بر کرده مسلمانان و بخشش های فوق العاده عثمان به خویشاوندان بود. روند این اقدامات در دوره دوم خلافت عثمان روز به روز گسترده تر می شد و در نهایت منجر به شورش و قیامی بزرگ و مهم در جامعه اسلامی شد.

ص: 75

---

1- ابن عساکر روایتی را نقل می کند که: «خرج سعد بن ابی وقاص حَتّی دخل عثمان و هو محصور ثم خرج من عنده فرأی، عبدالرحمن بن عدیس و مالک الاشتر و حکیم بن جبلة فصعق ببیدیه احد هما علی الاخری، ثم استرجع، ر.ک: ابن عساکر دمشقی، تاریخ مدینه دمشق، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالفکر، المجلد التاسع و الثلاثون، ص 399؛ نورالله شوشتری وی را جزو وارد شونندگان به خانه عثمان می داند، ر.ک: نورالله شوشتری، همان، ص 284؛ و ابن سعد، کاتب واقدی، همان، المجلد الثالث، ص 72؛ برای آگاهی از خبری دیگر در این زمینه ر.ک: نصرین مزاحم، همان، ص 8-97.

2- مارتین هیندر، همان، ص 142.

مصریان نقش مهمی در ارسال نیرو و محاصره خانه عثمان و ورود به منزل وی و کشتن او بر عهده داشتند، به همین علت از آن ها در موقعیت های مختلف به عنوان قاتلان عثمان یاد شده است(1).

با وجود این با توجه به ترکیب جمعیتی کوفه و سابقه بد حاکمان عثمان در این شهر و عوامل دیگری که ذکر آن گذشت، شماری از ناراضیان به رهبری مالک اشتر، زیدبن صوحان و زیادبن نضر به مدینه آمدند. مادلونگ معتقد است که مالک اشتر و هوادارانش مخالف به کارگیری خشونت علیه عثمان بودند و مالک، نظر علی و عایشه را در این زمینه مد نظر داشت(2).

ابن شبه نمیری روایات متضادی را در مورد اقدامات مالک در محاصره عثمان در تاریخ مدینه المنوره آورده است. براساس یکی از این روایات، مالک می خواست عثمان را در داخل هودج ام حبیبه گذاشته و از بند محاصره شورشیان برهانند(3). روایتی دیگر تأکید دارد که، مالک اشتر مانع عملی شدن اقدامات صفیه برای پراکنده کردن محاصره کنندگان شد(4). مادلونگ روایت اخیرالذکر را ساخته و پرداخته راویان عثمانی

ص: 76

---

1- - جلال الدین عبدالرحمن بن ابی ابکر السیوطی، تاریخ الخلفاء، تحقیق محمد محیی الدین عبدالحمید، مصر مطبعه السعاده، الطبعة الاولى، 1952م، ص 161.

2- - مادلونگ، همان، ص 180.

3- - ابوزید عمر بن شبه نمیری، تاریخ مدینه المنوره، تحقیق محمد شلتوت، قم، دارالفکر، 1410 ه. ق، الجزء الثالث، ص 1313.

4- - همان منبع، الجزء الثالث، ص 1311.

می داند(1). مالک از جمله مخالفان عثمان بود، هر چند شاید وی با شیوه اجرایی محاصره کنندگان موافق نبوده است، ولی از قتل عثمان راضی بوده و در سخنرانی‌ها و اشعارش قاتلان عثمان را ستوده و این کار را برای ابقاء دین لازم دانسته است.

علی علیه السلام نیز اگرچه مخالف شیوه عملکرد شورشیان بود، ولی وی موافق اعمال و عملکرد عثمان و والیان و حاکمانش نبود، در دفاع از خلیفه نیز افراط نمی کرد، آن حضرت به ابن عباس که برای چندمین بار از سوی عثمان به دادخواهی آمده بود فرمود: «به خدا کوشیدم آزار مردم را از او باز دارم چندان که ترسیدم در این کار گناهکار باشم»(2).

درباره سخن معاویه در مورد پناه دادن قاتلان عثمان نیز علی به وی نوشت: «نخست آن چه را مردم پذیرفته اند قبول دار تا تو و آنان را به پذیرفتن حکم کتاب خدای تعالی ملزم گردانم»(3).

نصر بن مزاحم در این زمینه می نویسد: «علی معتقد بود آن گروه که عثمان را کشتند قرآن را بر او تفسیر کردند و اختلاف نظر و پراکندگی آراء پدید آمد و او را در حالی کشتند که حکومت داشت و بر ضربتی که ایشان زده اند قصاص نباشد»(4). مادلونگ به درستی درباره موضع علی در قتل

ص: 77

- 
- 1- - مادلونگ، همان، ص 180.
  - 2- - نهج البلاغه، همان، خ 240، ص 269.
  - 3- - همان، نامه 64، ص 350.
  - 4- - نصر بن مزاحم، همان، صص 9-258؛ ابن ابی الحدید علاوه بر بیان این دیدگاه علی ع تحلیلی از خود را نیز ذکر کرده است، ر.ک: ابن ابی الحدید، همان، ج 2، ص 186.

عثمان می نویسد، به طور کلی علی نه قتل بی رحمانه او را توجیه و نه قاتلاننش را محکوم می کرد(1).

اما اگر حضرت علی علیه السلام روش خشونت بار را برای مقابله سوم نمی پسندید، معلوم نیست که نظر مالک هم این گونه بوده باشد. چگونه وی دویست نفر و بلکه بیشتر را از کوفه به مدینه آورد؟ چرا پس از مرحله اول شورش و محاصره خانه عثمان، بعد از این که قیام کنندگان قانع شده و برگشتند، در نامه محرمانه عثمان مالک جزو کسانی یاد شده است که باید به قتل برسند؟(2) و چون این نامه به دست انقلابیون افتاد برگشتند و محاصره نهایی آغاز شد. برخی از منابع شیعی و سنی چنان که ذکر شد، مالک را جزو وارد شوندهگان به خانه عثمان دانسته اند.

نکته دیگر این که نمی توان گفت چون مالک پیرو علی علیه السلام بوده، پس اهل مدارا با خلیفه (عثمان) بوده است. به دلیل این که سایر یاران صمیمی امام علی علیه السلام مثل محمد بن ابی بکر، عدی بن حاتم، عمار یاسر، عمرو بن حمق و کنانه بن بشر این روش را نپسندیده و مصمم به برکناری و گرنه قتل خلیفه بوده اند. محمد بن ابی بکر از جمله کسانی بود که با سماجت وارد خانه عثمان شد(3). عدی بن حاتم در جریان محاصره خانه عثمان می گفت:

ص: 78

---

1- - مادلونگ، همان، ص 210.

2- - کلمان هورا، ذیل «اشتر» ر.ک: دائرة المعارف الاسلامیه اصدر بالامانیه والانجلیزیه و الفرنسیه، تهران، انتشارات جهان، [بی چا]، [بی تا]، ج 2، ص 210.

3- - محمد بن جریر طبری، همان، ج 6، ص 2286.

«به خدا در این ماجرا بزغاله ماده یکساله ای هم تیزی نیفکند.»<sup>(1)</sup>، یعنی این که اگر خلیفه کشته شود کسی به خونخواهی وی برنخواهد خواست. عمرو بن حَمَق خزاعی از کسانی بود که به عثمان نیزه زد<sup>(2)</sup>. عمار گریبان عثمان را یوم الدار<sup>(3)</sup> گرفت<sup>(4)</sup>. کنانه نیز از مخالفین سرسخت مصری عثمان بود که وارد خانه وی<sup>(5)</sup> شدند. مالک شاید با عملکرد شورشیان و با به کارگیری خشونت به این شدت مخالف بود، ولی در محاصره حضور داشت. شاید به دلیل نرمش بیشتر او نسبت به بقیه و یا ریاست گروه کوفی ها و نفوذش در بین آن ها بود که عثمان وی را طلبید و گفت: «ای اشتر مردم از من چه می خواهند؟، گفت: سه چیز که یکی باید انجام شود.

گفت: چیست؟ گفت: ترا مخیر می کنند که یا از خلافت کناره گیری کنی و بگویی این کار شمامست، هر که را می خواهید برای آن برگزینید یا از خویشتن قصاص گیری؛ اگر از این دو کار دریغ کنی، این قوم ترا می کشند»<sup>(6)</sup>. طبری به نقل از علقمه می نویسد: «به اشتر گفتم تو که مخالف

ص: 79

- 
- 1- - نصر بن مزاحم، همان، ج 6، ص 493.
  - 2- - ابن سعد، کاتب واقدی، همان، المجلد الثالث، ص 74؛ شهاب الدین احمد نویری، همان، ج 5، ص 85.
  - 3- - یکی از روزهایی که یوم الدار معروف شده است روز قتل خلیفه سوم عثمان بن عفان است و در این نوشتار منظور همین روز است.
  - 4- - نصر بن مزاحم، همان، ص 97.
  - 5- - ابن سعد، کاتب واقدی، همان، المجلد الثالث، ص 73؛ و نیز شهاب الدین احمد نویری، همان، ج 5، ص 85.
  - 6- - ابن عساکر دمشقی، همان، المجلد التاسع و العشرون صص 5-404، ابن سعد کاتب واقدی، همان، المجلد الثالث، ص 72؛ محمد بن جریر طبری، همان، ج 6، صص 7-2256؛ ابن عبدیه، همان، المجلد الخامس، ص 44.

کشتن عثمان بودی چرا به بصره آمدی؟ گفت: اینان با علی بیعت کردند آن گاه بیعت شکستند»<sup>(1)</sup>. طبری در روایتی دیگر نقل کند که اشتر بعد از سخنرانی عثمان قبل از یوم الدار برخاست و رفت<sup>(2)</sup>.

این روایت با شواهد دیگر در این زمینه سازگار نیست و با حضور فعال مالک در هنگام محاصره و پس از کشته شدن عثمان سازگاری ندارد.

شواهد و قرائن حاکی از حضور فعال مالک در روز یوم الدار است. از سخنان معاویه و سردارانش چنین استنباط می شود که در شام اشتر را جزو قاتلان عثمان می دانستند، هر چند که اتهام آن ها نمی تواند دلیل باشد. از شعری که مغیره بن اخنس سروده چنین برمی آید که برترین یاران علی کشتندگان عثمان بودند. در این شعر آمده است: «حکیم و عمار پارسای مغموم و محمد و اشتر و مشکوح آن شورش را به وجود آوردند. البته زیر نزدیک ترین یارش را در آن کار دستی بود که از حیرت موی ها را سپید می کند. اما علی در منزل خود خانه نشین بود، نه بدان کار امر کرد و نه دیگران را بازداشت»<sup>(3)</sup>.

ص: 80

- 
- 1- - محمدبن جریر طبری، همان، ج 6، ص 2449.
  - 2- - همان منبع، همان، ج 6، ص 2257 و نیز سید محسن الامین، همان، المجلد التاسع، ص 41.
  - 3- - حکیم و عمار السجا و محمد و اشتر و المشکوح جزو الدواهیاء... ر.ک: نصر بن مزاحم، همان، ص 48، ا.ج. آ. ار. گیب می نویسد: علی با پناه دادن قاتلان عثمان خود را در معرض این اتهام قرار می دهد که در قتل عثمان همدست آن ها بوده است. ر.ک: Encyclopaedia of Islam, "ALI b. Abitalib" (H.A.R. Gibb), V.I, p. 383.

گفتگوی عمار بن یاسر و عمرو بن عاص در معیت دوازده سردار سپاه علی علیه السلام که یکی از ایشان اشتر بود و دوازده سردار معاویه (1) و بحث در مورد قتل عثمان نیز قابل توجه است. «عمرو گفت در مورد کشتن عثمان چه نظری داری؟ گفت: دروازه همه بدی ها را برای شما گشود. عمرو گفت و آن گاه علی او را کشت؟ عمار گفت: خداوندی که پروردگار علی است او را کشت و علی هم با او همراه بود. عمرو گفت: تو هم در زمره آنان بودی که او را کشتند؟ گفت آری همراه کسانی بودم که او را کشتند و امروز را هم همراه آنان جنگ می کنم. عمرو پرسید: چرا عثمان را کشتید؟ عمار گفت: او می خواست دین ما را دگرگون کند او را کشتیم» (2). مالک اشتر در خطبه خویش برای مردم کوفه در مورد عثمان گفت: «پس از آن مردی به خلافت رسید که کتاب خدا را پشت سر انداخت ما نابودی او را بر نابودی دین و دنیای خود ترجیح دادیم» (3).

در صفین مالک در هنگام مبارزه با محمد بن روضه، شعری به این مضمون سرود: «خداوند نه تنها عثمان را از میان برد، بلکه شما را نیز به

ص: 81

---

1- - بعضی از منابع سی نوار نوشته اند، ر.ک: ابن اعثم کوفی، همان، ص 560.

2- - نصر بن مزاحم، همان، ص 465؛ نیز ابن ابی الحدید، همان، ج 4، ص 14؛ مقایسه شود با ابن اعثم کوفی، همان، ص 567.

3- - شیخ مفید، همان، صص 8-137؛ طبری نیز به صورت ضمنی و مبهم به سخنرانی وی و نکوهش عثمان اشاره کرده است: اشتر برخاست و از سختی جاهلیت و رفاه اسلام سخن آورد و از عثمان یاد کرد. مقطع بن عثیم عامری برخاست و به او گفت: خاموش باش که خدایت زشت بدارد... مردم برجسته و مقطع را نشانند. وی دوباره برخاست و گفت: تحمل نخواهیم کرد که پس از این کسی از پیشوایان ما به بدی یاد کند؛ ر.ک: محمد بن جریر طبری، همان، ج 6، ص 2405.



خواری و ذلت دچار می کند»<sup>(1)</sup>؛ این شعر در جواب رجز محمد بن روضه بود که گفته بود، ای ساکنان کوفه، ای فتنه انگیزان، ای قاتلان آن مرد بی آزار...

اشعار زیادی از اشتر و دیگر یاران علی علیه السلام در جمل و صفین سروده شده است که در برابر خونخواهی عثمان از سوی بصری ها و شامی ها، خلیفه سوم و اعمال و رفتار وی را نکوهش می کردند و او را نعتل خطاب می کردند، یعنی کسی که در دین و سنت بدعت پدید آورد. یکی از محققین غربی می نویسد: «جو کوفه در هنگام ورود علی به آن جا آن قدر علیه عثمان بود و یاوران علی از عثمان به قدری با زشتی یاد می کردند که عثمانی های این شهر تحمل آن را نداشتند و به جزیره مهاجرت کردند.»<sup>(2)</sup>، هر چند علی علیه السلام از دشنام دادن به عثمان راضی نبوده است<sup>(3)</sup>. بنابر آن چه گفته شد، می توان نتیجه گرفت که مالک اشتر در شورش علیه عثمان و تلاش در این زمینه و محاصره خانه عثمان نقش فعالی داشت و این کار را برای جلوگیری از انحراف در دین و بدعت های خلیفه و عمالش لازم می دانست.

ص: 82

---

1- - نصر بن مزاحم، همان، ص 243.

2- 1- 553. M.Lecker, Ibid V, p.

3- شیخ مفید، همان، ص 157.

## فصل سوم: مالک اشتر در دوران خلافت علی علیه السلام تا پایان نبرد جمل

### اشاره

پس از کشته شدن عثمان، مالک در مدینه به همراه دیگر قیام کنندگان و مهاجر و انصار این شهر با علی علیه السلام بیعت کردند. سخنرانی های مالک و نفوذ وی در بین شورشیان در روی آوردن بیشتر مردم به علی علیه السلام تأثیر زیادی داشت. نقش وی در بسیج کوفیان و حمایت آن ها از خلیفه برای دفع فتنه انگیزی لشکر جمل، همچنین تلاش و کوشش اشتر به عنوان فرمانده جناح راست لشکر علی در نبرد جمل و از پای در آوردن بسیاری از هماوردان و بررسی اندیشه ها و اقدامات مالک پس از جمل از مباحث مطروحه در این بخش است.

### نقش مالک در بیعت مردم با علی علیه السلام

پس از قتل عثمان مردم به علی روی آوردند و به اصرار خواهان

ص: 83

خلافت وی شدند اما آن حضرت در ابتدا نمی پذیرفت. خود امام در بیان روی آوردن همگانی مردم بعدها فرمود: «ناگهان دیدم مردم از هر سوی روی به من نهادند و چون یال کفتار پس و پشت هم ایستادند، چندان که حسنان فشرده گشت و دو پهلویم آزرده(1)».

امام علی علیه السلام که می دانست بنی امیه برگرده مسلمین سوار شده اند و مشکلات زیادی در راه اصلاحات وجود دارد، فرمود: «مرا بگذارید و دیگری را به دست آرید که ما پیشاپیش کاری می رویم که آن را رویه هاست و گوناگون رنگ ها همانا کران تا کران را ابر فتنه پوشیده است و راه راست ناآشنا گردیده(2)».

در انتخاب حضرت علی علیه السلام علاوه بر مهاجر و انصار که در انتخاب و یا حداقل بیعت با خلفای قبلی نقش داشتند، قیام کنندگان مصری، کوفی و بصری حضور و تأثیر داشتند. برخی روایات بر آن است که کوفی ها در ابتدا متمایل به زبیر بودند و بصری ها هواخواه طلحه و مصری ها نیز هواخواه علی بودند(3). این روایت نمی تواند درست باشد زیرا شماری از قیام کنندگان کوفی از مدت ها قبل، از خلافت علی سخن می راندند(4). دو

ص: 84

---

1- نهج البلاغه، همان، خ 3، ص 11.

2- همان، خ 92، ص 85؛ مقایسه شود با محمدبن جریر طبری، همان، ج 6، ص 2336؛ سیدمحسن الامین، همان، المجلد الاول، ص 444.

3- محمدبن جریر طبری، همان، ج 6، ص 2228.

4- احمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، تحقیق سهیل ذکار و ریاض زرکلی، بیروت، دارالفکر، الطبعة الاولى، 1414 1996م، المجلد الخامس، ص 30؛ و نیز مادلونگ می گوید: علی بیشتر از آن که حکومت خود را مدیون مصریان بدانند، مدیون مالک اشتر و کوفیان می دانست، ر.ک: مادلونگ، همان، ص 211 همچنین: Wellhausen, The Arab Kingdom and its Fall, trans.by: M.G.Weir, Beirut, 1963, p. 46

تن از رؤسای شورشی کوفی که بسیار هم در کوفیان تأثیر گذار بودند، از برترین و مخلص ترین یاران علی بودند. مالک بن حارث، زید بن صوحان و زیاد بن نضر همگی نسبت به علی ارادت ویژه ای داشتند. زید در حمایت از علی در جنگ جمل کشته شد. در واقع بیش از همه نفوذ مالک باعث حرکت این جمعیت از کوفه شده بود. تقریباً همه منابع به هماهنگی کوفیان با مالک اشاره دارند، اگر چه که تعداد همراهان وی از کوفه را متفاوت نوشته اند. بنابراین در هماهنگی و همراهی آن ها با زبیر باید تردید کرد. بصره نیز اگر چه دارای موقعیت تجاری بود و قریشیان مکی بر آن نفوذ زیادی داشتند و در مجموع اوضاع عمومی این شهر در جهت حمایت از علی علیه السلام نبود، ولی کسانی که به مدینه آمده بودند از معترضین بودند و تعدادشان نسبت به جمعیت کل شهر بصره کم بود. در رأس این عده نیز حکیم بن جبلة عبدی قرار داشت (1) که از یاران با وفای حضرت امیر محسوب می شد. به نظر می رسد روایتی که مدعی است زبیر، طلحه و علی هر سه برای خلافت مطرح بوده اند، اساس درستی ندارد. طلحه و زبیر علی الخصوص به سبب انتخابشان توسط عمر برای شورای شش نفره در جهان اسلام دارای موقعیت بالایی بودند ولی در نزد اهل مدینه و مخصوصاً قیام کنندگان این گونه نبود. درست است که طلحه و زبیر با

ص: 85

---

1 - ابن قبیبه «دینوری، المعارف، صححه و علق علیه محمد اسماعیل الصاوی، الازهر، بطبع سیّد علی محمد عبداللطیف، الطبعه الاولى، 1934م، ص 84.

شورشیان هماهنگ شده بودند و علیه عثمان وارد عمل شدند ولی تجمل طلبی آنان و جمع آوری ثروت ها، املاک، بردگان و کنیزان نمی توانست مورد قبول شورش‌یانی باشد که به رفاه طلبی، بذل و بخشش های بی حد و حصر خلیفه و عمالش اعتراض داشتند.

به هر حال جوّ عمومی متمایل به علی علیه السلام بود، هر چند خود آن حضرت در ابتدا درخواست مردم را نمی پذیرفت. برخی افراد در ایجاد این جوّ و درخواست همگانی نقش داشتند؛ از جمله این افراد مالک اشتر بود. بعضی در سخنرانی برای مردم، علی را از همه صحابه پیامبر بالاتر معرفی می کردند و عده ای نیز وی را مهمترین صحابی در قید حیات می دانستند.

مالک اشتر یکی از فعالان و تلاش کنندگان در جهت بیعت مردم با علی بود و به آن حضرت فرمود: ای امیر مؤمنان با تو بیعت می کنم که بیعت کوفه بر عهده من باشد(1). مالک در ابتدای خلافت امام علی علیه السلام خطاب به مردم فرمود: «ای مردم این است وصی اوصیا و وارث علم انبیاء آن که در راه خدا بس گرفتاری کشید و امتحان داد، آن که برای او کتاب خدا به ایمان گواهی داد و پیامبرش به بهشت رضوان، کسی که فضایل او به حد کمال رسید و در سابقه و علم و برتریش نه او آخر شک دارند و نه اوایل»(2).

مالک اشتر از قراء بود و با الفاظ قرآنی آشنایی داشت و دانستن

ص: 86

---

1- - احمد بن ابی یعقوب ابن واضح یعقوبی، همان، ج 2، ص 74.

2- - همان، ج 2، صص 7-76، منظور از او آخر، مسلمانان متأخر و تابعین هستند و منظور از اوایل نیز مسلمانان متقدم و سابقین در اسلام هستند.

اصلاحاتی این چنین از سوی وی از مسلمات است. مالک همواره علی را می ستود و وی را اولین مسلمانان می دانست (1). در این مورد در فصل های آینده توضیح خواهیم داد.

برخی گزارش های نقل شده در منابع مبنی بر این که مالک اشتر طلحه را مجبور به بیعت با علی کرد (2)، صحیح به نظر نمی رسد. در مورد زبیر گفته شده که حکیم بن جبلة وی را وادار به بیعت کرده است (3). لحن روایت از زبان خود زبیر و کاملاً تنگ نظرانه است. این روایات برای آن ساخته شده اند تا طلحه و زبیر، دو صحابه معروف پیامبر و اعضای شورای شش نفره عمر و دو تن از عشره مبشره به بهشت را از گناه پیمان شکنی مبرا سازند. در حالی که نظر برخی از یاران علی این بود که امام بر اعراض کنندگان از بیعت سخت بگیرد، اما وی فرمود: هیچ کس را بر انجام بیعت مجبور نمی کنم. نظر مالک اشتر این بود که کسانی که بیعت نمی کنند و یا از آن اعراض می کنند، تنبیه شوند؛ وی خطاب به علی گفت: «ای امیر مؤمنان هر چند ما از مهاجران و انصار نیستیم ولی از گروه تابعان هستیم و هر چند آنان از لحاظ تقدم در سلام بر ما پیشی دارند ولی در اموری که مشترک است بر ما برتری ندارند. این بیعت همگانی است و هر کس که سر از فرمان بیرون کشد سرزنش کننده و عیب جوست. اینان را که تخلف می کنند نخست با زبان به این کار وادار و اگر نپذیرفتند زندانی کن.

ص: 87

---

1-- نصر بن مزاحم، همان، ص 651.

2-- محمد بن جریر طبری، همان، ج 6، ص 2337.

3-- همان، ج 6، ص 2337.

علی علیه السلام فرمود: آنان را به حال و عقیده خودشان وا می گذارم»(1).

حضرت علی علیه السلام با یارانش مشورت می کرد ولی نظر نهایی را بر اساس ارزش ها و اصولی که به آن اعتقاد داشت و نه بر اساس مصالح سیاسی و حکومتی می داد، در حالی که بسیاری از مشاورانش مصالح نظام حکومتی را در نظر می گرفتند. دوستان و یاران وی نیز نظر خویش را بر او تحمیل نمی کردند. نظر وچیاواگلیری در این زمینه که، اشتر همواره در میان گروه خویش بود و به خود اجازه می داد نظر و خواسته اش را بر علی تحمیل کند(2)، درست نیست. شواهد زیادی بر خلاف نظر این محقق وجود دارد از جمله این که اعراض کنندگان از بیعت و یا کسانی که برای جهاد، علی را همراهی نکردند بر اساس نظر علی و بر خلاف مشورت مصلحتی مالک آزاد و رها بودند و هیچ گاه زندانی نشدند. همچنین جریر بن عبدالله بجلی به سفارت نزد معاویه فرستاده شد، در حالی که اشتر مخالف فرستادن او بود(3).

طبیعتاً تحمیل بیعت بر طلحه و زبیر نیز نمی توانست مطابق با نظر علی

ص: 88

- 
- 1- - ابوحنیفه دینوری، همان، ص 179، یکی از محققین در مورد سخن مالک می نویسد...: «حاصل سخن مالک این است که اینان اگر چه در پذیرش اسلام بر ما سبقت گرفته اند ولی چنان نیست که در فهم اسلام بر ما سبقت گرفته باشند، در این جا چالش به سر سابقه دینی و فهم دینی است.» فتوح در اسلام، فتح تغلبی، فتح قلوب؛ ر.ک: فصلنامه تاریخ اسلام، س 1، ش 2، تابستان 1379، ص 49.
  - 2- - Veccia Vaglieri, Ibid, p.704 و برای آگاهی از خلاف این نظر در منابع؛ ر.ک: ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری، امامت و سیاست، ترجمه سید ناصر طباطبایی، تهران، ققنوس، چاپ اول، 1380، ص 120.
  - 3- - در مورد سفارت جریر در فصل بعد بحث شده است.

باشد و عملی شود. حضرت علی در مورد ادعای زبیر مبنی بر بیعت به اجبار چنین فرمود: «پندار با دستش بیعت نموده است نه با دلش پس به آن چه به دستش کرده اعتراف می کند و به آن چه به دلش بوده ادعا. پس بر آن چه ادعا کند دلیلی روشن باید، یا در آن چه بود [بیعت] و از آن بیرون رفت در آید»(1).

البته امام به توصیه مالک در مورد ابوموسی اشعری عمل کرد، زیرا چاره ای جز آن نبود. مردم کوفه عماره بن شهاب حاکم اعزامی علی به کوفه را قبول نکردند و گفتند جز به ابوموسی اشعری راضی نمی شوند. پیش از این گفته شد آن ها وی را در دوره عثمان به جای سعید مطرح کردند، اشتر ضمانت ابوموسی را بر عهده گرفت و از علی خواست که ابوموسی را بر امارت کوفه بنشانند. امام وقتی مخالفت ابوموسی را در اعزام کوفیان برای جهاد ملاحظه فرمود، وی را عزل کرد و به اشتر فرمود تو خود ضامن وی شدی و حال مشکلی که او به وجود آورده است را اصلاح کن.

### مالک، مأمور بسیج کوفیان

در ابتدای خلافت علی علیه السلام طلحه و زبیر به مکه رفتند، در آن جا با عایشه همراه شدند و با کمک مالی عمال معزول عثمان به سمت بصره حرکت کردند و در آن جا آشوب به راه انداختند. اکثریت بصری ها دعوت آن ها را برای خونخواهی عثمان و مقابله با خلیفه پذیرفتند. پس از آشکار

ص: 89



شدن نافرمانی معاویه، امام عازم عراق شد و دلیلش را چنین اعلام کرد: «اموال و مردمان در عراق هستند و مردم شام در حال شورش، دوست دارم نزدیک آنان باشم(1)».

در بین راه، علی علیه السلام از حرکت لشکر جمل به سمت بصره آگاه شد و آن ها را تعقیب کرد ولی به آن ها نرسید. احتمال این که امام از آغاز به قصد مقابله با پیمان گسلان به راه افتاده باشد ضعیف است(2)، زیرا بدون مشکل آن ها، خالی گذاشتن عراق در نزدیکی شام با حاکمی چون معاویه که سپاهی آماده داشت معقول و منطقی نبود. علاوه بر این جزیره العرب از مردان جنگی خالی شده بود و نیروهای قبایل عرب به سمت عراق (کوفه و بصره) و شامات مهاجرت کرده بودند. تعداد همراهان علی از مدینه خود بیانگر این موضوع است. منابع شمار همراهان امام از مدینه را بین سیصد تا هزار تن نوشته اند(3). بصره و کوفه شهرهایی بودند که نیروهای زیادی را در خود جای داده بودند. درآمدهای دولت نیز بیشتر از املاک سرزمین های فتح شده بود(4). با توجه به این که شامیان طرفدار معاویه و مردم بصره نیز هواخواه طلحه، زبیر و عایشه بودند، همچنین مردم حجاز

ص: 90

---

1- - ابوحنیفه دینوری، ص 179، یکی از محققین غربی نیز نظری مشابه دارد و می گوید علی به پول و سپاه احتیاج داشت. ر.ک:

"Djamaal" (L.Veccia Vaglieri); Encyclopaedia of Islam, P,414"

2- - نظر ولهاوزن این است که علی به قصد پیمان شکنان به راه افتاد. ر.ک: Wellehuasen, Ibid, p.53

3- - احمد بن ابی یعقوب، همان، ج 2، ص 76؛ محمد بن جریر طبری، همان، ج 6، ص 2365؛ ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، همان، ج 1، ص 709.

4- - Encyclopaedia of Islam, "al-Kufa", see; (Hicham Djail), V. 5, p. 345 -1

در درگیری های داخلی جهان اسلام طرفدار هیچ کدام از این ها نبودند(1)، چنان که تعدادشان نیز به مراتب کمتر بود، برای علی علیه السلام جایی جز کوفه باقی نمی ماند و به همین دلیل است که آن حضرت در اواخر خلافتش خطاب به مردم کوفه می فرمود: «به خدا که این سفر را به اختیار نگزیدم، بلکه خود را در آمدن نزد شما ناچار دیدم»(2).

علی در حالی کوفه را مورد توجه قرار داد که افرادی با تفکرات متفاوت در آن شهر حضور داشتند. تنها ویژگی مثبت این شهر برای علی این بود که دوستانش در این ناحیه بیشتر بودند. گفته می شود مصریان طرفدار خلافت علی بودند، اما در مجموع بسیاری از مصریان نیز عثمانی و مخالف حکومت علوی بودند. حاکمان علی از ابتدا یعنی قیس و بعد محمدبن ابی بکر در مورد مردم خربتا که با معاویه مکاتبه داشتند، دچار مشکل بودند. بسیاری از مصریان به عمرو بن عاص پیوستند به طوری که تعداد افراد سپاه ابن ابی بکر از مصریانی که به عمرو پیوستند کمتر بود، بنابراین نیروی مصر به زحمت می توانست آن منطقه حساس را در مقابل حمله احتمالی شام حفظ نماید. چنان که ذکر شد معلوم نبود کوفیان به علی جواب مساعد می دادند یا نه؟ ولی جواب آن ها برای رفع قایله فتنه انگیزان و تثبیت قدرت خلافت بسیار ضروری بود. باید مأمورینی اعزام می شدند و به بهترین وجه این وظیفه بزرگ و مأموریت سترگ را به انجام می رساندند.

ص: 91

---

1-- محمدبن جریر طبری، همان، ج 6، ص 145.

2-- نهج البلاغه، همان، خ 71، ص 54.

نام کسانی که از سوی علی برای انجام این کار بزرگ اعزام شدند در منابع آمده است بر اساس یک روایت علی ابتدا هاشم بن عتبّه را به سوی کوفه همراه با نامه برای ابوموسی حاکم این شهر فرستاد. بعد از او حسن علیه السلام عمار و در نهایت مالک اشتر<sup>(1)</sup> روانه این شهر شدند و بر اساس روایت دیگری ابتدا محمد بن ابی بکر و محمد حنفیه و بعد عمار و حسن علیه السلام و در نهایت ابن عباس به کوفه رفتند<sup>(2)</sup>. با بررسی همه جانبه موضوع در می یابیم که غیر از قیس همه آن ها برای این مأموریت اعزام شده اند. قیس بن سعد در این زمان در مصر بود و در جنگ جمل هم حضور نداشت. هاشم، محمد بن حنفیه و ابن ابی بکر نیز در ابتدا و برای رساندن نامه علی به ابوموسی روانه کوفه شدند. پس از مشخص شدن نافرمانی ابوموسی و تلاش های وی برای جلوگیری از حرکت مردم برای جهاد، علی، عمار، فرزندش حسن و ابن عباس را روانه کوفه کرده همه این افراد صاحب نفوذ و موقعیت بودند. عمار از نخستین مسلمانان و مهاجران بود؛ حضور وی در این مأموریت با توجه به سابقه حکومت در این شهر و پیشینه درخشان مذهبی می توانست در حرکت مردم تأثیر گذار باشد. امام حسن علیه السلام نوه بزرگ پیغمبر بود و حضور وی و سخنانش در

ص: 92

---

1- - ابوالحسن علی بن الحسین مسعودی، همان، ج 1، ص 716؛ تنها مسعودی مالک را جزو سپاه داوطلب کوفی می داند که در ذی قار به علی پیوست، یعنی این که مالک در این زمان در کوفه اقامت داشت نه این که مأمور بسیج کوفیان باشد که البته با شواهد و قرائن سازگار نیست.

2- - ویکاورگلری، ابن عباس، عمار، حسن و اشتر را نمایندگان اعزامی علی می داند، ر.ک: L. veccia Vaglieri, "Djamal", V. P. 415.

کوفه در تحریک مردم برای پیوستن به علی مؤثر بود. ابومخنف سخن مردم کوفه را نقل می کند که هنگام سخنرانی حسن علیه السلام می گفتند: «بار خدایا سخن پسر دختر پیامبر ما را استوار دار» (1). ابن عباس نیز در چاره اندیشی و در استدلال نمودن فوق العاده بود (2). برای جایی چون کوفه، قانع کردن مردم برای چنان جنگی بسیار اهمیت داشت.

با وجود تلاش این افراد و سخنرانی هایشان موفقیت چشمگیری حاصل نشد و مردم آن چنان که باید و شاید جواب مساعد نمی دادند. دلیل اصلی آن تبلیغات وسیع ابوموسی بود که مردم را از شرکت در این نبرد باز می داشت. وی حرکت برای این جنگ را محکوم می کرد و به مردم کوفه می گفت: «ای مردم شمشیرها را در نیام کنید، نیزه ها را کوتاه کنید، تیرها را بگذارید و زه ها را پاره کنید و در خانه هایتان بنشینید» (3). ابوموسی در میان کوفیان تا اندازه ای نفوذ داشت؛ این مردم خود او را به عنوان حاکم معرفی کرده بودند. کوفه نیز شهری ناهمگون بود و افرادی از همه قبایل و گرایش ها در آن زندگی می کردند. این شهر حاکمانی چون سعید و ولید را دیده بود، حکومت عمار، سعد و ابن مسعود را نیز تجربه کرده بود، بنابراین طبیعی بود که در مقابل ابوموسی بعضی مثل زیدبن

ص: 93

---

1- - اللهم سدد منطلق ابن بنت نبینا، ر.ک: ابی مخنف لوط بن یحیی الازدی، همان، الجزء الاوّل، ص 114.

2- - برای آگاهی از نمونه هایی از چاره اندیشی ها و حاضر جوابی های ابن عباس ر.ک: ابن ابی الحدید، ج 4، ص 3649.

3- - محمدبن جریر طبری، همان، ج 6، ص 2402؛ شهاب الدین احمد نویری، همان، ج 5، ص 130.

صوحان و عبد خیر خولانی از جا برخیزند و به حمایت از حسن و عمار سخن گویند، بعضی دیگر مثل شبت بن ربیع، زید را محکوم کند و یا مثل قعقاع بن عمرو بگوید من خیر خواه و دلسوز شمایم و می خواهم که راه صواب در پیش گیرید، سخن درست با شما می گویم، کار درست همان است که امیر (ابوموسی) می گوید(1).

چون امام نتیجه مطلوبی نگرفت به اشتر فرمود: تو ضمانت ابوموسی را کردی اکنون خود برو و تباهی هایش را اصلاح کن(2). روایتی نیز هست که می گوید: «مالک اشتر برخاست و گفت: ای امیرالمؤمنین بار نخست مردی را به کوفه گسیل داشتی که ندیدم کاری از او ساخته باشد و این دو تن دیگر را که گسیل داشتی کاری را که دوست می داری از دست ایشان بر نمی آید و نمی دانم سرانجام چگونه خواهد شد؟ اکنون فدایت گردم، اگر صلاح می دانی مرا از پی ایشان روانه کن، مردم کوفه از من بهتر اطاعت می کنند و اگر من به کوفه برسم امیدوارم هیچ کس از آنان با من مخالفت نکند. امیرالمؤمنان فرمود در پناه نام خدا به آنان ملحق شود»(3).

با آمدن مالک به کوفه اوضاع به کلی دگرگون شد. وی در راه قصر از مردم طوایف گوناگون می خواست که به قصر بیایند. غلامان ابوموسی وارد کاخ شدند و از ورود اشتر به شهر خبر دادند. مردم با دیدن مالک و

ص: 94

- 
- 1- محمدبن جریر طبری، همان، ج 5، ص 129؛ و عزالدین بن اثیر، همان، المجلد الثالث، ص 227.
  - 2- شهاب الدین احمد نویری، همان، ج 5، ص 129؛ و ابن اثیر، همان، المجلد الثالث، ص 227.
  - 3- محمدبن جریر طبری، همان، ج 6، ص 2406؛ شیخ مفید، همان، صص 6-135.

یاران او شروع به غارت وسایل ابوموسی کردند که وی ایشان را از آن کار بر حذر داشت(1). جو کوفه تا قبل از آن بینابین بود و تبلیغات ابوموسی در بعضی ها اثر گذار بود ولی با آمدن مالک اوضاع تغییر کرد و پس از خطبه وی و سخنرانی حبربن عدی مردم اعلام کردند که شنیدند و فرمانبردارند(2).

با توجه به نفوذ فوق العاده مالک در کوفه و سخنرانی وی و حمایت برخی دیگر از بزرگان و زمینه سازی های قبلی عمار و امام حسن علیه السلام مردم کوفه دعوت حضرت علی علیه السلام را اجابت کردند و در نبرد جمل عمده نیروهای وی را تشکیل می دادند. در واقع در جهان اسلام آن روز فقط کوفی ها بودند که به خلیفه در رفع آشوب کمک کردند، حتی کوفی ها نیز همه جانبه حمایت نکردند. شهر کوفه به راحتی می توانست هفتاد هزار نیرو را بسیج کند؛ این موضوع از تعداد نیروهای این شهر در جنگ صفین مشخص می شود، ولی در این زمان بین شش تا دوازده هزار تن از آنان به علی علیه السلام پیوستند(3). اگر مردم از جنگ با ام المؤمنین و خواری رسول

ص: 95

- 
- 1- - شیخ مفید، همان، ص 136؛ و نیز عزالدین بن اثیر، همان، المجلد الثالث، ص 231؛ ابن ابی الحدید، همان، ج 6، ص 16.
  - 2- - «فاجاب الناس بأجمعهم بالسمع والطاعة»، ر.ک: شیخ مفید، همان، ص 138؛ و نزدیک به همین مضمون، ر.ک: دینوری، همان، ص 181.
  - 3- - عباس قمی، تتمه المنتهی فی وقایع ایام الخلفاء، به تصحیح علی محدث زاده قمی، قم، انتشارات کتابفروشی داوری قم، چاپ سوم 1379ق، ص 18؛ ابوحنیفه دینوری، همان، ص 182؛ شیخ مفید، همان، ص 143؛ محمدبن جریر طبری، همان، ج 2، ص 79؛ عزالدین بن اثیر، همان، المجلد الثالث، ص 231؛ خواندمیر، همان، ج 1، ص 529؛ نورالله شوشتری، همان، ص 258؛ محمد باقر مجلسی، همان، الجز الثانی و الثلاثون، ص 120.

خدا و تبلیغاتی که در این زمینه صورت گرفت مانع از حرکت همه جانبه مردم شد(1). شاید به دلیل تأخیر در کمک به علی و به سبب تعداد نسبتاً کمی که به وی پیوستند، آن حضرت در آغاز ورود به کوفه فرمود: «... من شما را به حق خواندم و پذیرفتید اما به ناروا آغاز کردید و دگرگون شدید...»(2)، شاید هم اعتراض خلیفه به این بود که چرا وقتی عمار که ملاک های اسلامی در او جمع بود به سفارت فرستاده شد، دعوت وی آن چنان که باید و شاید مورد قبول واقع نشد ولی وقتی مالک که دارای نفوذ قبیله ای بود و هواداران زیادی داشت فرستاده شد، دعوت وی را اجابت کردند.

به این ترتیب مالک اشتر مأموریتی حساس را با موفقیت انجام داد و با کمک سپاه کوفی عراق تحت اختیار حضرت علی در آمد. یکی از مستشرقین معتقد است که توفیق مالک در این مأموریت باعث شد که جایگاه وی به عنوان وزیر علی مستحکم شود(3). البته مالک مشاور علی بود، چه قبل از این ماجرا و چه بعد از آن، نظراتش هم در قبل و بعد از این مأموریت گاهی پذیرفته می شد و گاهی مورد قبول قرار نمی گرفت.

ص: 96

---

1- - زبیر به حواری رسول خدا معروف بود. ابوموسی به کوفیان می گفت علی از شما می خواهد که به جنگ ام المؤمنین و حواری رسول خدا بروید، ر.ک: شیخ مفید، همان، ص 134.

2- - نصر بن مزاحم، همان، ص 15.

3- - L. Veccia, Vaglieri, "Ashtar" V. I, P. 704 -1

پس از رسیدن این نیرو به ذی قار و به نزد علی علیه السلام مالک اشتر در مورد اقدامات طلحه و زبیر و ادعاهای آن ها گفت که ایشان به رضا و نه به اجبار بیعت کردند و سپس بدون این که ما (گروه علی) ستمی یا بدعتی کرده باشیم از ما گسستند و به فتنه انگیزی روی آوردند. در مورد خونخواهی عثمان نیز گفت که می گویند عثمان مظلوم کشته شده است و باید خاندان عثمان نخست آن دو را قصاص کنند و اگر به فتنه انگیزی اصرار ورزند و به جماعت برنگردند آن دو را به عثمان ملحق خواهیم کرد (1). مسلماً این سخنان از سوی کسی چون مالک تأثیر زیادی در سپاه علی داشت و آن ها را از لحاظ عقیدتی و رفع شک و شبهه برای مقابله با اصحاب جمل آماده می ساخت. چنان که در فصل های آینده خواهد آمد، نقش و عملکرد مالک در حوادث فقط شجاعت فردی وی در جنگ ها نبود، بلکه به لحاظ گوناگون می توانست اثر گذار باشد.

### اشتر در نبرد جمل

مسئولیت مالک در جنگ جمل فرماندهی جناح راست سپاه علی بود و نقش وی در شکست یاران جمل بسیار مؤثر بود. در واقع سه تن که مسئولیت های شاخصی را بر عهده داشتند عبارت بودند از: مالک فرمانده جناح راست، عمار بن یاسر فرماندهی جناح چپ و محمد حنفیه

ص: 97

---

1- - ابوحنیفه دینوری، همان، ص 184؛ محمد بن یزید بن مبرد اگر چه مالک را فرمانده جناح راست ذکر می کند ولی به اشتباه فرماندهی جناح چپ را بر عهده هاشم بن عتبّه می داند. ر.ک: محمد بن یزید بن مبرد، همان، الجزء الثانی، ص 306.



فرزند قدرتمند(1) حضرت علی علیه السلام پرچمدار بزرگ بود. صدرالدین و شرف الدین، مؤلفان کتاب عمار یاسر، معتقدند عمار در نبرد جمل فرمانده سواران بوده است(2)، در حالی که عمار در صفین فرمانده سواران بود(3) و وی را پرچمدار علی علیه السلام نامیده اند در حالی که در هیچ کدام از جنگ های جمل و صفین وی پرچمدار نبوده است.

شجاعت مالک و شهرت او در این زمینه سبب می شد تا جنگاوران از هماوردی و نبرد تن به تن با وی اکراه داشته باشند. محمد بن طلحه که مثل عبدالله بن زبیر در بر پایی جنگ نقش مؤثری داشت و فرماندهی سواران لشکر جمل را بر عهده داشت، با اشتر رویاروی شد و طلحه که از شجاعت مالک آگاه بود فرزند را از مبارزه با اشتر بر حذر داشت و گفت بازگرد، این شیر است که نمی توان با وی درگیر شد(4). اما مالک بر محمد حمله برد و با وجود فرار وی توانست به قتلش برساند. هلال بن وکیع نیز که از سرداران جناح چپ لشکر جمل بود توسط مالک کشته شد. خباب

ص: 98

---

1- - نباید از قدرتمند بودن محمد حنیفه تعجب کرد. وی در سال 16 هجری متولد شده و در این زمان 20 ساله بود. ر.ک: شیخ مفید، همان، پاورقی ص 179؛ و برای آگاهی از بحث های ابن ابی الحدید در مورد قدرت محمد حنیفه ر.ک: ابن ابی الحدید، همان فارسی، ج 6، ص 420.

2- - صدرالدین و شرف الدین، عمار یاسر، ترجمه غلامرضا سعیدی [بی جا]، انتشارات آیین جعفری، [بی تا]، ص 308.

3- - نصر بن مزاحم، همان، ص 280.

4- - «ارجع یا بنی هذا الاسد... ر.ک: عباس قمی، سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار [بی جا]، انتشارات فراهانی و نیز عزالدین بن اثیر، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، الجزء الخامس، ص 94.

بن عمرو راسبی از لشکر جمل بیرون آمد و چنین رجز خواند:

اضربهم و لو رأی علیا عممته ایض مشرفیا اریح منه معشراً عذیاً(1) (آنان را ضربه می زنم و اگر علی را ببینم شمشیر رخشان مشرفی را بر سرش عمامه سازم و آن گروه گمراه را از شتر او راحت سازم).

مالک در مبارزه با خباب وی را به قتل رساند. یکی از پهلوانان مغرور قریش عبدالرحمن بن عتاب بن اسید بود. وی فرماندهی قبیله قیس را در لشکر جمل بر عهده داشت(2) نام شمشیرش ولول بود. او چنین رجز خواند:

انا ابن عتاب و سیفی ولول والموت دون الجمل المجلل(3) (من پسر عتابم و شمشیرم ولول است و باید برای حفظ این شتر مجلل مرگ را پذیرا شد) وی نیز توسط مالک کشته شد. عبدالله بن حکیم بن حزام ضربتی سنگین را از مالک دریافت کرد ولی با کمک قومش فرار کرد و نجات یافت.

عمرو بن یثربی یکی از پهلوانان بزرگ لشکر جمل بود که لگام شتر را مدتی در دست داشت. وی به میدان مبارزه آمد و هماورد طلبید. ابتدا علباء بن هیشم سدوسی از یاران علی به مقابله وی شتافت ولی کاری از

ص: 99

---

1- - ابی مخنف لوط بن یحیی الازدی، همان، الجزء الاوّل، ص 137؛ ابن ابی الحدید، همان، ج 1، ص 133.

2- - ابو حنیفه احمد بن داود دینوری، همان، ص 183.

3- - نبیل محسن، همان، الحلقة الاولى، ص 135؛ و نیز: ابن الحدید، همان، ج 1، ص 133.

پیش نبرد و کشته شد. پس از آن همدین عمرو جملی و زیدبن صوحان عبدی به ترتیب به مبارزه عمرو رفتند که هر دو را کشت(1).

در این که چه کسی این پهلوان نامی را کشت اختلاف است. برخی می گویند که عمار این کار بزرگ را انجام داد. بدین گونه که با وجود پیری به مبارزه عمرو رفت. عمرو ضربتی به عمار زد که شمشیرش در سپر او گیر کرد و عمار ضربتی بر ابن یثرب زد و او را به خاک هلاک افکند(2).

اما براساس روایتی دیگر زمانی که عمرو بن یثرب سه تن از یاران علی را کشت به قبیله ازد گفت: «ای گروه ازد شما قومی هستید که هم آزر دارید و هم شجاعت. من تنی چند از این قوم را کشته ام و آنان قاتل من خواهند بود. مادرتان عایشه را یاری دهید و اگر به زمین افتادم مرا یاری دهید». ازدیان گفتند: «در این جمع هیچ کس جز مالک اشتر نیست که از او بر تو بیم داشته باشیم. او گفت: من هم فقط از وی می ترسم»(3). ابو مخنف می نویسد: قضا را خداوند مالک اشتر را همآورد او ساخت و هر دو بر خود نشان زده بودند. اشتر چنین رجز خواند:

انی اذا ما الحرب ابدت نابها و اغلقت یوم الوغی ابوابها... (4)

ص: 100

---

1- - محمدبن جریر طبری، همان، ج 6، ص 2445؛ ابن اعثم وی را قاتل دو تن از یاران علی می داند. ر.ک: ابن اعثم کوفی، همان، ص 432.

2- - محمدبن جریر طبری، همان، ج 6، صص 6-2445.

3- - ابی مخنف لوط بن یحیی، همان، الجزء الاول، ص 139؛ و ابن ابی الحدید، همان، ج 1، ص 128.

4- - ابی مخنف لوط بن یحیی، الجزء الاول، ص 142؛ ابن ابی الحدید، همان، ج 1، ص 129؛ و نیبیل محسن، همان، ص 135.

(من چنانم که چون جنگ دندان نشان دهد و از خشم جامه بر تن بدرد و سپس درهای خویش را استوار ببندد رویاروی آن خواهم بود و ما دنباله رو نیستیم...).

مالک اشتر به عمرو بن یثربی نیزه زد و وی را بر زمین انداخت. ازدیان به سفارش عمرو عمل کرده وی را بیرون کشیدند او برخاست ولی زخمی بود و نمی توانست از خود دفاع کند. در این هنگام عبدالرحمن بن طودبکری ضربه ای دیگر بر وی وارد کرد و برای بار دوم او را به زمین انداخت. مردی از قبیله سدوس نیز وی را به نزد علی آورد. عمرو او را به خدا سوگند داد و گفت ای علی مرا عفو کن که تمام اعراب همیشه نقل می کنند که تو هرگز زخمی و خسته یی را نمی کشی. علی او را رها کرد و گفت هر کجا می خواهی برو (1). وی به نزد قومش برگشت و به مرگ نزدیک شد. از او پرسیدند قاتل تو کیست؟ گفت: «اشتر. وی در ادامه چنین توضیح داد: من همچون کره اسب با نشاط بودم ولی نیروی او برتر از نیروی من بود و مردی را دیدم که برای او ده تن همچون من باید. آن مرد بکری با آن که من زخمی بودم، چون با من رویاروی شد، دیدم ده تن همچون او باید که با من مبارزه کنند. اسیر کردن من را هم ضعیف ترین مردم بر عهده گرفت و در واقع قاتل اصلی من مالک اشتر است» (2) و گفته شده است عبدالرحمن می گفته است من قاتل عمرو هستم که در زمره

ص: 101

---

1- ابن ابی الحدید، همان، ج 1، ص 129.

2- ابی مخنف لوط بن یحیی، همان، الجزء الاول، ص 139؛ و ابن ابی الحدید، همان، ج 1، ص 129.

پیدادگان بودم و اشتر در پشت سر من قرار داشت. چون این سخن به اطلاع مالک رسید، گفت: به خدا سوگند اگر من آتش عمرو را فرو نشانده بودم، عبدالرحمن هرگز به او نزدیک نمی شد و کسی جز من او را نکشته است و همانا شکار از آن کسی است که آن را بر زمین انداخته است(1).

مهمترین مبارزه مالک در نبرد جمل درگیری و جنگ تن به تن وی در اواخر جنگ با عبدالله بن زبیر بود. تقریباً همه کسانی که درباره جمل سخن رانده اند، درباره این هموردی سخن گفته اند.

براساس برخی اخبار، جنگ جمل یک روز یا حتی چند ساعت به طول انجامیده است(2). برخی از روایات بر آن است که این جنگ سه روز به طول انجامیده و نیز گفته شده است که این نبرد هفت روز دوام داشته است(3). یکی از دلایل کسانی که معتقدند این جنگ سه روز به طول انجامیده است، شعر اشتر خطاب به عایشه در مورد درگیری با عبدالله در روز سوم جنگ است(4).

هر کسی از دلیران و جنگاوران لشکر جمل که می خواست تا آخرین نفس جانفشانی کند، لگام شتر را در دست می گرفت و بسیاری افراد جان

ص: 102

---

1- - ابی مخنف لوط بن یحیی الازدی، همان، الجزء الاول، ص 140؛ ابن ابی الحدید، همان، ج 1، ص 130.

2- - سه روز مهلت برای پیوستن به جماعت و یک روز جنگ، ر.ک: شیخ مفید، همان، به ترتیب صص 178 و 182؛ و نیز رسول جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام 2، تهران سازمان انتشارات فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، 1374، ص 271.

3- - L. Veccia Vaglieri, "Djamal, V. II; P. 415 -1

4- - ابن ابی الحدید، همان، ج 1، ص 131.

بر سر این کار باختند و بسیاری دست‌ها به این دلیل قطع شد(1). عبدالله بن زبیر وقتی لگام شتر را به دست گرفت و هم‌اورد طلبید، اشتر به مبارزه او رفت. روایتی دیگر می‌گوید: «اشتر نخعی جلادت و مبارزت می‌نمود. عبدالله بن زبیر چون او را بدید بانگ بر او زد و گفت: ای دشمن خدای زمانی بایست و بر جای خود باش که در همه عالم تو را می‌طلبیدم که دست مردان بینی. این بگفت و نیزه راست کرد و اسب بر جهانید»(2).

اشتر و عبدالله هر کدام به دیگری ضربتی زدند. ضربت اشتر کاری و ضربت عبدالله ضعیف بود(3). سپس با یکدیگر گلاویز شدند و مالک بر روی عبدالله قرار گرفت. ابن زبیر که امید به زنده ماندن را از دست داده بود فریاد برآورد من و مالک را با هم بکشید ولی از شدت شلوغی و صدای چکاچک شمشیرها و گرد و غبار، افراد زیادی فریاد او را نمی‌شنیدند، مخصوصاً که صدای او بر اثر زخم ضعیف شده بود. آن تعدادی هم که می‌شنیدند، نمی‌دانستند که مالک کیست و اگر می‌دانستند که مالک همان اشتر است، وی را می‌کشتند. با وجود این یاران ابن زبیر برای نجات او هجوم آوردند. مالک از روی عبدالله بلند شد و به جنگ با ایشان پرداخت تا این که خود را به صف یارانش رساند، در حالی که

ص: 103

- 
- 1- - شیخ مفید، همان، ص 187؛ و نیز عباس قمی، تتمه المنتهی، ص 27 و نیز: L.Veccia Vaglieri, "Djamal", v. II, p415
  - 2- - ابن اعثم کوفی، همان، ص 435؛ لازم به ذکر است که عبدالله خود از شهسواران قریش بود. ابن شاکر در مورد وی می‌نویسد: «کان فارس قریش فی زمانه» ر.ک: محمد بن شاکر الکتبی، همان، المجلد الثانی، ص 171.
  - 3- - محمد بن جریر طبری، همان، ج 6، ص 2456.

اسپش رم کرده و گم شده بود(1). برخی از منابع به طرفداری از ابن زبیر این خبر را بدین صورت نقل کرده اند که اشتر با این که بر روی عبدالله قرار داشت در دست عبدالله بود و کسی به فریاد ابن زبیر (من و مالک را بکشید) توجهی نکرد تا آن که مالک آن قدر دست و پا زد تا نجات یافت(2). این برداشت از نبرد مذکور با شواهد و قرائن سازگار نیست. عبدالله بعد از این نبرد، زخمی در میان کشته گان افتاد و برخی از یارانش او را برداشتند تا جایی که عایشه از او خبری نداشت. به عایشه گفته شد، آخرین باری که وی را دیدم با اشتر گلاویز شده بود. عایشه فریاد برآورد: ای وای بر بی فرزند شدن اسماء!(3) همان گونه که پیش از شروع نبرد، وقتی علی، زبیر را فرا خواند و به عایشه خبر دادند، گفت: وای بر بی شوهر شدن اسماء(4). بنابراین با زخمی که اشتر بر وی وارد ساخت، او نمی توانست مالک را محکم نگه دارد. مالک بر وی مسلط بود و می خواست وی را خفه کند ولی موفق نشد. دلیل عدم موفقیتش را خطاب به عایشه چنین اعلام کرده است:

ص: 104

1- - ابو حنیفه احمد بن داود دینوری، همان، ص 187.

2- - محمد بن جریر طبری، همان، ج 6، ص 2461؛ ابن قتیبه می نویسد: عبدالله بن زبیر مالک را دید، مالک عبدالله را با شمشیر زد، عبدالله مالک را گرفت و او را به زمین زد و بعد به روی سینه مالک نشست و فریاد زد من و مالک را بکشید، ر.ک: ابن قتیبه دینوری، امامت و سیاست، ص 106.

3- - محمد بن جریر طبری، همان، ج 6، ص 1456؛ و ابن خلکان می نویسد: وقتی عایشه فهمید عبدالله لگام شتر را در دست گرفت این جمله را گفت. ر.ک: ابن خلکان، همان، المجلد الثالث، ص 18؛ و مقایسه شود با ابی مخنف لوط بن یحیی، همان، الجزء الاول، ص 145.

4- - عباس قمی، تتمه المنتهی، ص 19.

اعائش لولا انتی كنت طاویاً ثلاثاً لا لفیت ابن اختک هالکا غدا ینادی و الرجال تحوزه با ضعف صوت اقتلونی و مالکا فلم یعرفوه اذ دعاهم و عمه حذب علیه فی العجاجة بارکا فنجاه منی و اللّٰه و شبابه و انی شیخ لم اکن متماسکا (1) (ای عایشه اگر نه این بود که گرسنه بودم و سه روز چیزی نخورده بودم، همانا پسر خواهرت را نابود شده می دیدی. بامدادی که مردان به گردش بودند و با صدایی ناتوان می گفت من و مالک را بکشید، او را نشناختند، هنگامی که ایشان را فرا می خواند و عموی تنومند او در میان جمعیت به روی او افتاده بود، سیری و جوانی او موجب نجات وی از چنگ من شد که من پیرمرد و نسبتاً ناتوان بودم.) برخی گفته اند که گلاویز شدن مالک در نبرد جمل با عبدالرحمن بن عتاب بن اسید بوده است (2) و همچنین صحبت از عبدالرحمن بن اسید شده است (3) ولی هیچ کدام درست نیست. دیگر این که گزارش هایی از ابن زبیر هم درباره این درگیری و مبارزه در منابع ذکر شده است. وی ضمن بیان هم‌آوردی و ضرباتی که رد و بدل شد، می گوید من گفتم من و مالک را بکشید و اشتر می گفت من و عبدالله را با هم بکشید. مردم نمی دانستند مالک کیست و عبدالله کیست و اگر من می گفتم من و اشتر را بکشید و او

ص: 105

---

1- - ابن ابی الحدید، همان، ج 1، ص 131؛ حسین شاکری، سلسله اعلام من الصحابه و التابعین، قم نشر ستاره، الطبعة الثانية، 1418 هـ ق، ص 69.

2- - محمدبن جریر طبری، همان، ج 6، ص 245.

3- - همان، ج 6، ص 2449.



می گفت من و ابن زبیر را بکشید بدون تردید هر دوی ما کشته شده بودیم(1). در واقع ابن زبیر با بیان این خبر می خواهد موقعیت برابر با مالک را در این مبارزه برای خود مطرح سازد در حالی که مالک بعد از این مبارزه هنوز به نبرد ادامه داد و بعد هم سالم بود، اما عبدالله زخم های بسیار داشت(2) و بعد از جنگ هم عایشه از وی خبری نداشت و نذر کرده بود به کسی که خبر سلامتی وی را بیاورد، ده هزار درهم پاداش دهد(3). قوت و موقعیت مالک در این مبارزه بالاتر بود و زخم کاری را به عبدالله وارد ساخت، ولی خود او از آن ضربت راضی نبوده و در خبر آمده است که اشتر گفته است:

«به خدا سوگند شمشیر من پیش از آن هرگز به من خیانت نکرده بود و سوگند خورده ام که دیگر هرگز آن شمشیر را با خود همراه نداشته باشم»(4).

جالب این که برخی از منابع و پژوهش های طرفدار اشتر نیز درگیری این دو سردار و برخی سخنانشان را تحریف کرده اند. این دسته از مؤلفان که نمی خواهند بپذیرند مالک و عبدالله با هم درگیر شدند و به هر حال عبدالله از مرگ نجات یافت و اشتر نتوانست وی را بکشد، این گونه عنوان می کنند که مالک می توانست ابن زبیر را بکشد ولی این کار را به خاطر

ص: 106

---

1- - احمد بن یحیی بلاذری، همان، الجزء الثانی، ص 39.

2- - ابن ابی الحدید، همان، ج 1، ص 134؛ و نیز ابن کثیر دمشقی، همان، الجزء السابع، ص 255.

3- - ابن خلکان، همان، المجلد السابع، ص 195.

4- - ابن ابی الحدید، همان، ج 1، ص 132.

خویشاوندی عبدالله با رسول خدا انجام نداد(1). این تعبیر نمی تواند درست باشد؛ جدای از سخنان مالک و شعر او در منابع متقدم که به صراحت این برداشت از هم‌آوردی را به شدت رد می کند، شواهد و قراین دیگری نیز وجود دارد که مالک برای کشتن عبدالله نه تنها بی میل نبوده بلکه مشتاق نیز بوده است، از جمله این که اشتر، نقش عبدالله را از پدرش زبیر و خاله اش عایشه در بر پایی فتنه و جنگ مؤثرتر می دانست(2)، دیگر این که این زبیر شخصاً عهده دار ذبح سیب‌بچه گردید که نگهبانان بیت المال بودند و آنان نخستین کسانی بودند که در اسلام سربریده شدند. همفکران اشتر در بصره یعنی حکیم بن جبلة و یارانش از این عمل و دیگر اقدامات سپاه جمل به قدری برآشفته شدند که بر آن تاختند و تا پای جان جنگیدند و کشته شدند(3). حکیم بن جبلة از بزرگان عبدقیس و عابدان ربیعہ بود(4). اصلاً پاسخ دادن به ندای هم‌آوردطلبی عبدالله به معنی قبول داشتن کشتن

ص: 107

- 
- 1- - سید مرتضی عسکری، نقش عایشه در تاریخ اسلام، ترجمه سردار نیا، نجمی هریسی و جاودان، تهران، مجمع اسلامی، چاپ پنجم 1371، ص 201، اصل این روایت نیز از زبان خود ابن زبیر و برای تأکید بر خویشاوندی اش با حضرت رسول صلی الله علیه و آله است.
  - 2- - محمد بن جریر طبری، همان، ج 6، ص 24491؛ و مجدالدین بن اثیر، النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، تحقیق طاهر احمد الزاوی، محمود محمد الطناحی، بیروت، دارالفکر، الجزء الاول، ص 45.
  - 3- - برای آگاهی از اقدام حکیم بن جبلة ر.ک: عبد الفتاح عبد المقصود، امام علی بن ابیطالب، ج 3، ترجمه محمد مهدی جعفری [بی جا]، رشدیة، چاپ دوم، 1354، صص 159-169؛ و نیز: "L. Veccia Vaglieri, "Djamal".
  - 4- - ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، همان، ج 1، ص 715.

وی و آمادگی برای این کار می باشد. وقتی یاران علی، عبدالله بن مقداد را که در لشکر جمل بود کشتند، عمار گفت: «من در مورد حق، رعایت این را نمی کنم که چه کسی پدر یا پسر کیست؟»(1).

نکته آخر در مورد مبارزه اشتر این سخن اوست: «اگر نه این بود که گرسنه بودم و سه روز چیزی نخورده بودم...». ممکن است گفته شود: آیا چنین چیزی امکان دارد و اگر واقعا چنین بود چرا مالک در طی سه روز هیچ نخورده بود؟ در پاسخ باید گفت: مردم جزیره العرب در هنگام ظهور اسلام سخت کوش بودند و بسیاری از آن ها خود را با سختی هایی ویژه عادت می دادند، برای مثال امام حسن علیه السلام مدت های طولانی روزه می گرفت. عبدالله بن زبیر نیز از خصوصیات ویژه ای برخوردار بود، از جمله آن که وی روزه های طولانی می گرفت و عادت های فوق العاده ای داشت(2). ظاهرا برخی جنگجویان به هنگام جنگ چیزی نمی خوردند و یا کمتر می خوردند. حمزه در مدینه قبل از احد سوگند یاد کرد که هیچ نخورد تا دیری به چالاکی با مشرکان بجنگد، و به همین دلیل در جمعه و شنبه هیچ نخورد و روزه بود(3). اما در مورد این که چرا مالک سه روز

ص: 108

---

1- - شیخ مفید، همان، ص 210.

2- - ابن ابی الحدید، همان، ج 1، ص 131؛ و نیز ابو حنیفه دینوری، همان، ص 302.

3- - فقال حمزه بن عبدالمطلب رضی الله عنه: «والذی انزل علیک الکتاب لا اطعم الیوم طعاما حتی اجالدهم بسیفی خارجا من المدینه و کان یقال کان حمزه یوم الجمعه صائما و یوم السبت صائما فلا قاهم و هو صائم...». ر.ک: محمد بن عمر واقدی، المغازی، تحقیق مارسدن جونز، تهران، انتشارات اسماعیلیان، [بی چا]، [بی تا]، الجزء الاول، ص 211.

چیزی نخورده بود، ابن ابی الحدید می گوید: این کار عادت او(1) بود و ابن اعثم می نویسد آن روز روزه بود و پیش از آن به دوروز بیماری چیزی نخورده بود(2) و یکی از محققین نیز می گوید در آن زمان بعضی جنگجویان در هنگام جنگ غذا نمی خوردند تا اگر شکمشان دریده شد، پلیدی ظاهر نشود(3). شاید به همین دلیل باشد که مالک در ایام جنگ اندکی گوشتش ریخته و اندامش لاغر شده بود؛(4) البته مدت نبرد صفین طولانی بود و منظور کم خوردن و معده را پر نکردن است.

### مالک اشتر از پایان جمل تا ورود به کوفه

مالک از نبرد جمل سالم بیرون آمد و زخم کاری بر نداشت به این دلیل که وقتی عمرو بن جرموز به همراه سلاح زبیر و برای تبریک و گرفتن پادشاه به نزد علی رفت هنگامی که به نزد خیمه علی رسید، مردی تنومند از خیمه بیرون آمد، وی که زره بر تن داشت اشتر نخعی بود(5). چنان که ذکر شد مالک، عبدالرحمن بن عتاب بن اسید، فرمانده گروه قریش و کنانه را به قتل رساند. مسعودی در بیان حوادث پس از اتمام جنگ جمل می نویسد: «علی بر کشته عبدالرحمن بن عتاب بن اسید که روز جمل کشته شده بود بایستاد و گفت: افسوس به تو ای دلیر قریش! اشتر گفت:

ص: 109

---

1- ابن ابی الحدید، همان، ج 1، ص 131.

2- ابن اعثم کوفی، همان، ص 435.

3- محمد محمدی اشتهاردی، همان، ص 113.

4- نصر بن مزاحم، همان، ص 348.

5- شیخ مفید، همان، ص 207.

ای امیر مؤمنان سخت غم آن‌ها می‌خوری، آن‌ها سرنوشت خویش را برای تو می‌خواستند. علی گفت: «زنانی که من و آن‌ها را آورده اند تو را نیاورده اند» (1). این خبر به صورتی مشابه در شرح نهج البلاغه نیز آمده است. علی علیه السلام از کنار جسد عبدالرحمن بن عتاب بن اسید گذشت و گفت: او را بنشانید؛ نشانند، فرمود: این سرور قریش و خرد محض خاندان عبد مناف بود و سپس چنین گفت: هر چند نفس خود را آرامش بخشیدم ولی طایفه خود را کشتم، سران عبد مناف کشته شدند و سران قبیله مذحج از جنگ من گریختند. کسی به علی گفت: ای امیر المؤمنین امروز این جوان را بسیار ستودی، فرمود: آری من و او را زنانی پرورش داده و تربیت کرده اند که در مورد تو چنان نبوده است (2). قسمتی از این سخنان علی در نهج البلاغه به گونه‌ای دیگر آمده است؛ امام در سخنانی اعلام می‌کند که دوست نداشت افراد قریش را بدین گونه کشته ببیند ولی صحبت از گریختن سران مذحج نیست، بلکه می‌گوید: «کین خود را از بنی عبدمناف گرفتم، سرکردگان بنی جمح از دستم گریختند، آنان برای کاری که در خور آن نبودند گردن افراشتند» (3).

روایتی را که ابن ابی الحدید آورده است شباهت بسیار به روایت مسعودی دارد جز آن که وی چون تحت تأثیر شجاعت و رزم آوری مالک قرار گرفته بود، احتمالاً به جای نام مالک نوشته است: «کسی به علی گفت» و خطبه نهج البلاغه نیز پس از این که علی بر نعش طلحه و

ص: 110

---

1-1 - ابو الحسن علی بن حسین مسعودی، همان، ج 1، ص 728.

2-2 - ابن ابی الحدید، همان، ج 1، ص 120.

3-3 - نهج البلاغه، همان، خ 219، ص 251.

عبدالرحمن بن عتاب بن اسید گذر کرده، ایراد شده است. سخنانی دیگر از امام در این موقعیت زمانی نقل شده است(1). همچنین خود ابن ابی الحدید سخنان حضرت را هنگام مواجه شدن با پیکر بی جان طلحه و نه عبدالرحمن به نقل از ابومخنف به صورتی دیگر آورده است(2).

اما این روایت تا آن جا که مربوط به تعریف از قریش است نمی تواند سخن علی بن ابی طالب باشد. علی علیه السلام کسی بود که در اندیشه، گفتار و عملکرد خویش تعصب نژادی، قومی و قبیله ای را به شدت محکوم و همواره بحث حق و باطل را مطرح کرده است. در دوره پیامبر، خلفا و خلافت خودش، نمونه های بسیاری در این باب می توان یافت و گاهی همین موضوع مشکلاتی را برای حکومت آن حضرت به وجود آورد. در دفاع از بی گناهی هرمان ایرانی و در ندادن امتیاز اشرافی به اشعث بن قیس، همچنین در بی توجهی به اعتراض اشعث در مورد نزدیکی آن حضرت با ایرانی ها و بسیاری موارد دیگر علی علیه السلام اصرار بر نفی مسائل و امتیازات قبیله ای و نژادی داشت(3). در دوره پیامبر نیز پهلوانان بسیاری از

ص: 111

---

1- - در الجمل آمده است: در کنار نعش عبدالرحمن فرمود: «این رهبر و سالار این قوم بود که او را این چنین می بیند. ر.ک: شیخ مفید، همان، ص 209 و خطاب به نعش طلحه آن چه را که به نعش کعب بن سور در مورد تحقق وعده الهی گفته بود، باز گفت. ر.ک: همان، ص 210.

2- - در روایت ابو مخنف، طلحه را نکوهش می کند: «... ولی شیطان گمراهت کرد و تو را به لغزش انداخت و شتابان به دوزخ برد». ر.ک: ابن ابی الحدید، همان، ج 1، ص 119.

3- - به عنوان مثال یکی از این موارد، برابری در پرداخت عطایا بین موالی و اعراب اصیل بود. ر.ک: احمد بن ابی یعقوب، همان، ص 217، صص 1-250.

قریش به دست وی کشته شدند که خود آن حضرت در سخنرانی‌ها و نامه‌ها بدان اشاره دارد. در دوره خلفا با تبعیض بین عرب و غیر عرب به شدت مخالف بود و حتی با روش عمر در تقسیم مقرر بر اساس سابقه اسلامی مخالف بود. در زمان خلافتش خواهرش ام هانی و کنیزش را به یک اندازه از بیت المال سهم داد و به اعتراض ام هانی وقعی ننهاد.

حضرت علی علیه السلام نه تنها نسبت به قبیله اش قریش تعصب نداشت بلکه از دست آنان و عملکردشان بسیار ناراحت هم بود. وی در موقعیت‌های زیادی از قریش شکایت کرده و آنان را مشکل ساز و طرفدار باطل دانسته است. امام در یکی از خطبه‌های نهج البلاغه درباره این قبیله چنین می‌فرماید: «بار خدایا از تو بر قریش یاری می‌خواهم که پیوند خویشاوندانم را بریدند و کار را بر من واژگون گردانیدند و برای ستیز با من فراهم گردیدند»<sup>(1)</sup> در موقعیت دیگری و پس از حمله ضحاک بن قیس فهری به قلمرو خلافت علی علیه السلام و ایجاد ناامنی و کشتار در نامه‌ای خطاب به برادرش عقیل چنین نوشت: «قریش را بگذار تا در گمراهی بتازند و در جدایی خواهی این سو و آن سواروند و در سرگردانی با سرکشی بسازند که آنان در جنگ با من فراهم گردیدند»<sup>(2)</sup>. ابن ابی الحدید پس از بیان مفصل بحث‌های ذوالکلاع، عمرو... با ابو نوح، عمار و... در مورد شک شامیان نسبت به حقانیتشان به سبب حضور عمار در سپاه علی علیه السلام می‌نویسد: «جای بسی شگفتی است از قومی که به سبب وجود عمار در

ص: 112

---

1- - نهج البلاغه، همان، خ 217، صص 1-250.

2- - همان، نامه 36، صص 11-310.

کار خود گرفتار شک و تردید می شوند ولی با وجود مقام علی علیه السلام گرفتار چنین شک و تردیدی نیستند»(1).

وی در ادامه، برخی احادیث پیامبر در مورد علی علیه السلام را ذکر می کند و چنین نتیجه می گیرد که تمام افراد قریش از آغاز در کار پوشیده نگه داشتن نام و یاد و فضایل علی و خصایص پسندیده اش کوشیده اند تا آن جا که فضل او از سینه های عموم مردم زدوده شد مگر شمار اندکی از ایشان(2).

آیا با عملکرد منفی قریش و نکوهش های صریحی که از علی درباره آنان است، جایی برای ستایش باقی می ماند؟ آن حضرت کشته شدگان طرف مقابل را اهل دوزخ می دانست. در حالی که برخی از آن ها از دلیران و بزرگان قریش بودند. در صفین وقتی همسران عبیدالله بن عمر برای تحویل گرفتن جنازه او آمدند مشاهده کردند یاران علی یکی از طناب های خیمه را به جسد وی بسته اند(3). همسران عبیدالله به پیشنهاد معاویه راضی بودند ده هزار درم در برابر جسد عبیدالله بدهند ولی علی به آن ها گفت: «جثه او جثه یک سگ است که فروش آن روا نیست»(4). وانگهی روایت ابن ابی الحدید می گوید «سران مذحج از چنگم گریختند» در حالی که سران این قبیله و افراد آن چنان که ذکر کردیم با علی بودند. شوشتری در

ص: 113

---

1- - ابن ابی الحدید، همان، ج 4، ص 9.

2- - همان، ج 4، ص 9-10.

3- - ابن ابی الحدید، همان، ج 3، ص 117؛ به نقل از صفین بن دیزیل همدانی؛ عباس قمی، تتمه المنتهی، ص 28.

4- - ابوالحسن علی بن الحسین مسعودی، همان، ج 1، ص 743.



مجالس المؤمنین قبیله مذحج را جزو قبایل شیعی دانسته است(1). از طرفی آیا شایسته است که علی در مقابل سردار بزرگش که همان دم خدمات ارزشمندی را در راه پیروزی انجام داده است، مذحج و قبیله وی و سران آن را نکوهش و قریش را ستایش کند؟ آیا هیچ انسان عاقلی این کار را می کند؟ مالک محبوب ترین فرد در نظر علی علیه السلام بود و وی آرزو می کرد ای کاش مثل او یک تن دیگر می داشت(2). آیا علی که نسبت به اشتر چنین دیدگاهی داشت به وی می گوید: من و او را زنانی بزرگ کرده اند که در مورد تو چنان نبوده است مسلم است که این خبر رنگ و بوی گرایش های قبیله ای و قومی را دارد. و راوی قریشی آن می خواسته است بگوید بهترین سردار قحطانی علی از نظر خود او ارزش پهلوانان معمولی قریشی مخالفش را نداشته است. قریشیان در جمل و صفین بر ضد علی و یارانش توطئه هایی را انجام دادند و این اقدامات قبل از خلافت وی نیز در جریان بود، هر چند بعضی از افراد این قبیله با حضرت امیر بودند و چنان که در صفحات آتی خواهیم گفت، جنگ های علی و دشمنانش نژادی و قبیله ای نبود.

بعد از فرو پاشی لشکر جمل و تمام شدن جنگ، علی علیه السلام حکومت شهر بصره را به پسر عموی خویش عبدالله بن عباس سپرد. گفته شده است عایشه به این انتخاب اعتراض کرد و گفت: عییدالله در یمن، قثم در مکه و عبدالله در بصره، پس چرا دیروز آن پیرمرد را کشتیم! اما براساس

ص: 114

---

1- - نورالله شوشتری، همان، ص 132.

2- - ابو جعفر اسکافی، همان، ص 4-183؛ ابن اثیر، همان، المجلد الثالث، ص 322؛ شهاب الدین احمد نویری، همان، ج 5، ص 202.

خبری دیگر مالک اشتر به حکومت عبدالله اعتراض کرد و گفت: پس چرا دیروز (در گذشته) آن پیرمرد (عثمان) را کشتیم! (1) و روایتی دیگر مدعی است که مردی به مالک اشتر که بر مقدمه سپاه علی علیه السلام از بصره به سوی کوفه می رفت، گفت: ابن عباس حاکم بصره شد پس چرا آن پیرمرد را در مدینه کشتیم! (2) امام علی علیه السلام در جواب اشتر فرمود: من، فرزندانم و فرزندان برادرانم را حکومت نداده ام و حکومت عبدالله و برادرانش نیز از حکومت فرزندان آزادشدگان در فتح مکه بهتر است (3). مادلونگ به نقل از ابن ابی شیبہ در مصنف می نویسد: علت اعتراض مالک این بود که وی توقع داشت علی حکومت بصره را به او واگذار کند مخصوصاً با تلاش ها و نقش مهمی که در شکست لشکر جمل داشت (4). وی در ادامه روایتی را ذکر می کند که مالک از حکومت عبدالله بر بصره ناراحت بود و می خواست به معاویه بپیوندد، بدین سبب بدون اجازه با شتاب از بصره به سوی کوفه حرکت کرد (5). طبری نیز خبری مشابه بدون ذکر نام اشتر را آورده است: سبائیان شتاب کردند و با علی نماندند و بی اجازه وی حرکت کردند اما علی از دنبالشان رفت تا اگر قصدی دارند جلوگیری کند که هنوز مقررش به انجام بود (6). هر چند عبدالله بن سبا محتملاً وجود

ص: 115

- 
- 1- - ابن ابی الحدید، همان، ج 6، ص 314؛ و نیز: "Djamal" Veccia Vaglieri, L .
  - 2- - شمس الدین عثمان الذهبی، همان، المجلد الثالث، ص 237.
  - 3- - ابن ابی الحدید، همان، ج 6، صص 15-314.
  - 4- - مادلونگ، همان، پاورقی ص 252؛ به نقل از مصنف ابن ابی شیبہ، ج 8، ص 706.
  - 5- - همان، ص 252، البته خود مادلونگ این روایت را رد می کند.
  - 6- - محمد بن جریر طبری، همان، ج 6، ص 2447؛ مقایسه شود با: 254. p. The Cliphate ..., William Muir.

خارجی نداشته است ولی منظور همان مخالفان عثمان است. موضوع اندیشه مالک برای پیوستن به معاویه احتمالاً ساختگی است. مالک در بصره خیلی صاحب نفوذ نبود و کشتن تعدادی از شخصیت های سرشناس این شهر امارت وی را مشکل کرد و بعید به نظر می رسد که وی چنین توقعی را در سر پرورنده باشد. اگر اشتر چنین قصد و اندیشه ای داشت و به فکر پیوستن به معاویه بود، علی علیه السلام بعد از ورود به کوفه وی را حاکم جزیره نمی کرد؛ این منطقه بسیار حساس و هم مرز با شام بود، از طرفی معاویه که همواره در راه صید بزرگان قبایل بود هیچ گاه حتی اندیشه نامه نوشتن و جذب اشتر را به سر راه نداد چرا که خیلی خوب او را می شناخت.

مالک قبل از حرکت عایشه برای جنگ به وی اخطار کرده بود که برای این کار حرکت نکند و بعد از جنگ هم با عمار به دیدار عایشه رفت (1). علاوه بر این مالک در عوض شتر عایشه که در جنگ از پای در آمد برای ام المؤمنین شتری خرید و به نزدش فرستاد. وقتی فرستاده، شتر را تقدیم و سلام مالک را ابلاغ کرد، عایشه جواب داد: خدایش سلام نگوید که سرور عرب یعنی پسر طلحه را کشت و با خواهرزاده من چنان کرد. فرستاده آن چه را شنیده بود برای اشتر باز گفت. مالک جواب داد:

می خواستند مرا بکشند جز این چه می کردم (2). در هنگام دیدار مالک با عایشه نیز وقتی عایشه پرسید: چرا می خواستی خواهرزاده مرا بکشی

ص: 116

---

1- - عباس قمی، سفینه البحار، ج 1، ص 685؛ ابن ابی الحدید، همان، ج 3، ص 293.

2- - ابن ابی الحدید، همان، ج 6، صص 5-2474.

مگر مرتد شده بود یا قتل انجام داده بود و یا زناى محصنه کرده بود؟ مالک اشتر جواب داد: بدون تردید یکی از این کارها را مرتکب شده بود(1).

ص: 117

---

1- - همان، ج 1، ص 132؛ محمد باقر مجلسی، همان، الجزء الثانی و الثلاثون، ص 192.



در این قسمت به بیان نظر مالک در فرستادن نماینده به نزد معاویه، حکومت وی بر جزیره، نقش و جایگاه مالک در آمادگی کوفه برای پیکار صفین، تأثیر همراهی اشتر با سپاه در حل مشکلات مسیر لشکریان به صفین، طلایه داری سپاه، نقش وی در اتحاد سپاه، هماهنگی و تشویق سپاهیان و جلوگیری از فرار آنان، شجاعت ها و هموردی هایش در پیکار صفین می پردازیم.

### نظر علی علیه السلام و مالک در مورد سفارت جریر

از ابتدای ورود علی علیه السلام به کوفه مشکل شام مهمترین مسأله حکومت وی بوده است؛ فتنه ای که هر روز دیرتر ریشه کن می شد، استحکام بیشتری می یافت. چنان که ذکر کردیم علی از ابتدا به قصد حل این مشکل راهی عراق شد که در بین راه از فتنه جمل آگاهی یافت. وقتی سواران

معاویه سهل بن حنیف حاکم انتخابی علی برای شام را از تبوک برگرداندند، مخالفت معاویه علنی شد. بعضی از یاران علی علیه السلام وی را برای حمله به معاویه تشویق می کردند ولی امام لازم دید قبل از بسیج سپاه، نهایت تلاش خویش را برای حل مشکل بدون جنگ به کار گیرد. از همین روی جریر بن عبدالله را که در دوره عثمان حاکم همدان بود و از لحاظ فکری نسبت به سایر همراهان علی به معاویه نزدیک تر بود، نزد وی گسیل داشت. مالک اشتر فرستادن جریر را به صلاح نمی دانست (1)، اما حضرت علی علیه السلام که در صدد بود مشکل را بدون جنگ حل کند، همچنین گامی در جهت اتمام حجت بردارد و از طرفی حسن نیت خود را نشان دهد، جریر را فرستاد. اشتر به امیرالمؤمنین توصیه می کرد که مرا به سفارت نزد معاویه بفرست. شاید از لحاظ سیاسی فرستادن مالک اشتر مناسب تر بود ولی از آن جایی که مالک را در شام به عنوان یکی از قاتلان عثمان می شناختند، فرستادن او به منزله مسدود ساختن راه حل های سیاسی محسوب می شد. از سوی دیگر امکان داشت به بهانه قصاص قاتلان عثمان، وی در شام با مشکلاتی مواجه و حداقل زندانی شود. همچنان که در دوره تبعید مدت کوتاهی توسط معاویه به زندان افتاد و در این صورت علی از درایت و شجاعت سرداری بزرگ در جنگ با معاویه محروم می شد. شاید به همین دلیل بود که در طول نبرد صفین با این که سفرایی بسیار به نزد معاویه می رفتند، مالک هیچ گاه از سوی علی علیه السلام

ص: 120

---

1- - ابو حنیفه دینوری، همان، ص 194؛ ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، همان، ج 1، ص 739؛ احمد بن ابی یعقوبی ابن واضح یعقوبی، همان، ج 2، ص 83.

فرستاده نشد. جریر در شام قاطعیتی از خود در مقابل معاویه نشان نداد و به وی فرصت آزمایش اشراف و مردم شام را داد و در آخر هم معاویه به وی گفت: «به مولایت بنویس که شام را به من بسپارد و مصر را نیز خراجگزار من مقرر دارد و وقتی اجلس در رسید بیعت کسی را به گردن من ننهد، من نیز کار را به او وا می‌گذارم و خلافت کلی او را کتبا می‌پذیرم»<sup>(1)</sup>.

جریر که خیلی مایل بود هر طور شده مانع از ایجاد جنگ بین علی علیه السلام و معاویه شود و اصول و ارزش های علی برایش مطرح نبود، نامه ای به آن حضرت نوشت و خواسته معاویه و درخواست حکومت خود مختار شام را به اطلاع علی رساند. امام در پاسخ نامه جریر به وی نوشت: اگر می‌خواستم معاویه را بر شام بگمارم به توصیه مغیره بن شعبه در مدینه گوش می‌کردم. مغیره و حتی ابن عباس به علی در ابتدای خلافت وی پیشنهاد کردند، برای این که معاویه بیعت کند و حکومت و خلافت علی علیه السلام تثبیت شود، علی ابتدا معاویه را بر شام حکومت دهد و پس از بیعت او و شامیان، او را از حکومت بر آن سامان عزل کند، در این صورت معاویه نمی‌توانست به بهانه خونخواهی عثمان قیام کند و برای همگان مشخص می‌شد که برای قدرت طلبی شورش کرده است. اما علی علیه السلام حاضر نبود حتی یک روز معاویه از سوی وی حکومت کند و بعد از شکسته شدن پیمان نامه حکمیت نیز یک روز تأخیر در جنگ با معاویه را

ص: 121



به صلاح نمی دانست(1). دلیل این عقیده و دیدگاه را وی در

## پاسخ نامه جریر

چنین نگاشت: «زنهار مباد آن که خداوند بیند من گمراهان را دست و دستیار خود گرفته باشم، اگر آن مرد به وسیله تو بیعت سپرد و گرنه باز گرد»(2). ولی جریر بازنگشت با این که معاویه نیز با علی علیه السلام بیعت نمی کرد. سرانجام علی در نامه ای دیگر به وی نوشت: چون این نامه من به تو رسید، معاویه را به روشن گویی وادار و او را قاطعانه به حجت گیر و سپس میان جنگی ویرانگر یا صلحی سعادت آور مخیرش گردان، اگر جنگ را برگزید به پیمان شکنی هشدارش ده و اگر صلح را اختیار کرد، بیعتش بستان(3). معاویه که در این زمان از حمایت همه جانبه مردم شام مطمئن شده و فهمیده بود که آنان با وی بیعت خواهند کرد، به جریر گفت: پیش صاحبیت برگرد و به او بگو من و مردم شام تقاضای او را برای بیعت نمی پذیریم(4).

سفارت جریر نزد معاویه طولانی شد به طوری که در این زمان طولانی معاویه با اشراف شام و مخصوصاً شرحبیل بن سمط کندی

ص: 122

---

1- - دل نگرانی علی از تأخیر جنگ با معاویه و استحکام قدرت او پس از جنگ نهروان در لابه لای سخنان علی علیه السلام کاملاً مشهود است. برای نمونه مراجعه شود به، نهج البلاغه، همان، خ 27، ص 8-27، علی در روزی که این خطبه خوانده شد کسالت داشت و نمی توانست سخنرانی کند. وی مطالب را نوشت و شخص دیگری آن را برای مردم کوفه خواند و این خود به خوبی نشان می دهد که وی از تأخیر در آماده شدن کوفیان دلنگران بود.

2- - نصر بن مزاحم، همان، ص 81؛ مقایسه شود با ابن ابی الحدید، همان، ج 2، ص 14.

3- - نصر بن مزاحم، همان، ص 86.

4- - ابو حنیفه دینوری، همان، ص 199.

مذاکرات طولانی انجام داد و با صحنه سازی های مناسب توانست آنان را شدیداً به خونخواهی عثمان برانگیزد. این مأموریت آن قدر طول کشید که معاویه عمرو را از فلسطین فرا خواند و برای حکومت مصر در این مورد با وی مذاکره کرد. این درنگ طولانی سبب شد تا جریر در نزد یاران علی علیه السلام متهم به همراهی با معاویه شود. بعضی از آنان از امام خواستند که برای جنگ با شامیان فرصت را از دست ندهد به دلیل این که مشخص شده بود معاویه با شرایط علی علیه السلام بیعت نمی کند و به سرکشی ادامه می دهد(1) و علی در جواب آنان چنین فرمود: «همان آماده شدن من برای نبرد با مردم شام حالی که جریر نزد آن هاست، بستن در آشتی با شام است و بازداشتن شامیان از خیر طاعت امام، اگر راه آن جویند و طریق آشتی پویند. من جریر را گفته ام که تا چه مدت در شام بمان، اگر بیش از آن بماند فریب خورده است یا نافرمان، و رأی حسن این است که بردبار باشیم نه شتابان، پس با نرمی و مدارا دست به کار شوید و ناخوش نمی دارم که آماده پیکار شوید»(2).

وقتی جریر برگشت بیشتر از همه مالک اشتر از عملکرد و تأخیرش ناراضی بود، وی خطاب به علی چنین گفت: به خدا سوگند ای امیر مؤمنان اگر مرا نزد معاویه فرستاده بودی از این شخص برایت بهتر بودم

ص: 123

---

1- در تاریخ الخلفاء ابن قتیبه آمده است: مالک اشتر به علی علیه السلام گفت برماست قبل از این که تو سخن بگویی ما سخن بگویم و وقتی عازم شدی دیگر سخن نمی گویم. امروز اگر با این تفکر و شدت سوی شام روی، روز دیگر ما را این چنین نخواهی یافت، ر.ک: عبدالله بن قتیبه دینوری، امامت و سیاست، ص 120.

2- نهج البلاغه، همان، خ 43، ص 40.

که دچار خنای شده و دم نزنده است و دیری نزد او ماند تا وی هیچ دری را که امید فعالیت و تکاپو در آن می رفت یا انتظار راحتی در آن می برد، ناگشوده رها نکرد و هر دری را که از گشوده شدن آن نگران بود و بیم داشت بیست(1). جریر جواب داد که اگر رفته بودی بی گمان تو را می کشتند و وی را از سرداران بزرگ معاویه ترساند اما مالک جواب داد که اگر من می رفتم «معاویه را به طرحی می کشاندم که فرصت اندیشیدن نداشته باشد»(2).

پس از آن که مالک به علی علیه السلام گفت: ای امیر مؤمنان آیا من از این که جریر را به سفیری فرستی بازت نداشته بودم و از دشمنی و بدخواهی او آگاهی نکرده بودم؟ سپس خطاب به جریر گفت: ای مرد بجیلی، عثمان دینت را در برابر حکومت همدان از تو باز خرید(3).

پس از این بحث ها و مشاجرات، جریر به قرقیسیا رفت و جمعی از قوم وی (شاخه قنسر از بجیله) نیز به او پیوستند، از این قوم تعداد کمی در

ص: 124

---

1- - نصرین مزاحم، همان، ص 91، و با کمی تفاوت در: ابن ابی الحدید، همان، ج 2، ص 40.

2- - نصرین مزاحم، همان، ص 91؛ ابن ابی الحدید، همان، ج 2، ص 40 و ابو حنیفه دینوری، همان، ص 200 و ابوالحسن مسعودی، همان، ج 1، ص 730.

3- - نصرین مزاحم، همان ص 2-91؛ ابن ابی الحدید، همان، ج 2، ص 41، در مورد درگیری و بحث های لفظی بین جریر و اشتر در منابع گوناگون ر.ک: به محمد بن جریر طبری، همان، ج 6، ص 1-2500؛ عز الدین بن اثیر، الکامل فی التاریخ، المجلد الثالث، ص 276؛ شهاب الدین احمد نویری، همان، ج 5، ص 8-167؛ ابن اعثم کوفی، همان، ص 475؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، الجزء الثانی و الثلاثون، ص 381.

صفین شرکت کردند. لکر می نویسد: شماری از کندیانی نیز که تحمل توهین به خلیفه سوم را نداشتند به جزیره رفتند(1).

اشتر، حاکم جزیره مالک اشتر چه قبل و چه بعد از صفین از سوی امام علی علیه السلام برای حکومت بر جزیره (منطقه شمالی بین النهرین) انتخاب شد، دلیلش هم روشن است، منطقه مرزی با شام باید در دست سرداری توانا، لایق، زیرک و هوشیار قرار می گرفت بنابراین سخن و چیاواگیری را که مدعی است علی به خاطر خلاص شدن از شر اشتر بعد از متارکه جنگ با معاویه وی را به موصل فرستاد(2)، درست نیست، چرا که مالک قبل از صفین حاکم جزیره بود و بعد از صفین هم در نصیبین، نه موصل، اقامت کرد(3). علاوه بر این، چنان که ذکر خواهیم کرد، اعتماد علی علیه السلام به مالک بعد از صفین بیشتر شد. در حالی که مالک حاکم این منطقه حساس بود، مشاور علی علیه السلام نیز محسوب می شد.

معاویه از سوی خویش ضحاک بن قیس را به شهرهایی از جزیره که در اختیار داشت مثل حران، رقه، رها و قرقیسیا گماشت. شهرهایی که در دست مالک بود شامل موصل، نصیبین، دارا، سنجار، آمد، هیت و عانات و مناطق کوچک تر دیگری می شد. وی به قصد دستگیری ضحاک آهنگ حران کرد. مردم رقه که بیشتر عثمانی بودند، جانب ضحاک را گرفتند ولی

ص: 125

---

1-1 - M. Lecker, *Ibid*, v, x, p. 553

2-1 - L. Veccia Vaglieri, "Ashtar" V, I, P. 704

3-2 - Wellhausen, *Ibid*, p. 595

با وجود این، اشتر ایشان را شکست داد و آن‌ها به حصار پناه بردند. مالک تارقه و قرقیسیا رفت و مردم این دو منطقه از درگیری با وی ترسیدند. پس از آن مالک به مقر خویش بازگشت. چون این خبر به عبدالرحمن بن خالد بن ولید که از سوی معاویه برای کمک به ضحاک فرستاده شده بود، رسید، با سواران خویش برگشت(1).

### نقش مالک در آمادگی کوفه برای جنگ صفین

با این که مالک حاکم جزیره بود، مشاور مورد اعتماد علی علیه السلام نیز بود و با توجه به نفوذش در کوفه، آن حضرت از وجود وی جهت آماده کردن کوفیان برای پیکار با معاویه و شامیان نهایت استفاده را کرد. یاران علی علیه السلام هنگام عزیمت سپاه به سمت شام سخنرانی کردند و لزوم جنگ را تذکر دادند. سردارانی چون هاشم بن عتبّه، عمار بن یاسر، قیس بن سعد، عبدالله بن بدیل، سهل بن حنیف سخن گفتند اما سخنان مالک تأثیر گذارتر بود. خود مالک با اعتقاد و اتکا به نفوذ و تدبیرش خطاب به جریر که وی را از شامیان ترسانده بود چنین سرود «اگر سالم ماندم چنان جنگی را بر ضد ایشان فرماندهی کنم که از بیم آن موی های هر نوجوانی سفید شود»(2). زمانی که اربد فزاری با رأی علی علیه السلام برای جنگ با دشمنان سنت‌ها و قرآن و بازمانده احزاب و قاتلان مهاجران و انصار مخالفت کرد و گفت: آیا می‌خواهی ما را بر سر برادران خویش، مردم شام، بتازانی که

ص: 126

---

1- - نصر بن مزاحم، همان، ص 27؛ ابو حنیفه دینوری، همان، ص 2-191؛ ابن اعثم کوفی، همان، ص 446.

2- - همان، ص 93.

آنان را به خاطر تو بکشیم، همان گونه که ما را بر سر برادرانمان، مردم بصره، راندی و ایشان را کشتیم؟ هان به خدا سوگند که ما دیگر چنان نکنیم(1). اشتر برخاست و گفت ای مردم به راستی این کیست؟(2) مردم سر در پی او نهادند و وی را کشتند. بعد از آن مالک از طرفداری مردم از امیر المؤمنین یاد کرد و گفت که «همانا ما را دلیلی آشکار از پروردگارمان در دست است که هیچ کس تا اجلس نرسد نمیرد، پس چرا با قومی بدان گونه که امیر مؤمنان و صفشان کرد ن جنگیم»(3).

نفوذ مالک در این زمان و جو کوفه به گونه ای بود که اندیشه اربد و همفکران او مجال ظهور و خودنمایی نمی یافت و در نهایت بیان مخالفت با آن گستاخی سبب شد که موافقان علی علیه السلام و مالک مخصوصا افراد قبیله همدان باشتاب و هیجان وی را کشتند. امام فرمود: چه کسی او را کشت؟ گفتند: افراد قبیله همدان همراه گروه دیگری از مردم. گفت: پرداخت خون بهای کسی که در غوغا کشته شود و قاتلش معلوم نباشد از بیت المال مسلمانان است(4) و بنا به روایتی دیگر گفت: کشته شده تعصب و گمراهی که قاتل او هم معلوم نیست، و خون بهای او را از بیت المال به خانواده اش پرداخت کرد(5).

ص: 127

- 
- 1- - ابو حنیفه دینوری، همان، ص 204؛ نیز ابن ابی الحدید، همان، ج 2، ص 78.
  - 2- - ابن ابی الحدید می نویسد: مالک گفت این بیرون شده از دین کیست؟ ر.ک: ابن ابی الحدید، همان، ج 2، ص 78.
  - 3- - نصر بن مزاحم، همان، ص 134؛ ابن ابی الحدید، همان، ج 2، ص 79.
  - 4- - نصر بن مزاحم، همان، ص 134.
  - 5- - ابو حنیفه دینوری، همان، ص 204؛ ابن ابی الحدید، همان، ج 2، ص 78-9.

در ابتدای حرکت به سمت صفین، حضرت علی علیه السلام، اشعث بن قیس کندی را از فرماندهی ربیعه و کنده عزل کرد. شماری از دوستداران یمانی علی، از جمله مالک اشتر، عدی بن حاتم و... این عزل و انتخاب حسان بن مخدوج به جای اشعث را نپسندیدند(1). در واقع دوستداران مصلحت اندیش علی، عزل شخص صاحب نفوذی چون اشعث را صلاح نمی دانستند، این اختلاف نظر علی و اشتر، مثل موارد قبلی، تفاوت دو دیدگاه مصلحت اندیشی و اصولگرایی را نشان می داد. مسلماً مالک بیشتر از آن که به دلیل نژاد یمانی اشعث از وی حمایت کند، به دلیل نفوذ او در سپاه عراق و کاربرد آن در جنگ، از وی در این مقطع حمایت کرد، و گرنه در لیله الهیر و پس از آن که اشعث نقش منافقانه ای را بازی کرد، اعتقاد مالک بر ضد وی از علی هم شدیدتر شد(2).

حضرت علی علیه السلام حضور و وجود مالک را هم در سپاه اصلی و در مسیر صفین لازم داشت و هم وی را برای فرماندهی طلایه داران مناسب می دانست. از این رو ابتدا مالک با سپاه اصلی بود و زیاد بن نصر و شریح بن هانی فرماندهی جلوداران را بر عهده داشتند و زمانی که آنان به امام اطلاع دادند که پیشاهنگان سپاه معاویه را دیده اند، به سرعت مالک

ص: 128

---

1- - نصر بن مزاحم، همان، ص 191.

2- - در یکی از سخنان اشتر به اشعث در جریان نگارش پیمان نامه حکمیت آمده است که «خداوند بدین شمشیر من خون های مردانی را ریخته است که تو در نظرم از هیچ یک از آنان بهتر نیستی و ریختن خونت حرام تر از خون هیچ یک از آنان نیست» ر.ک: همان. ص 708.

را به سمت آنان اعزام کرد و بر آن دو فرماندهی داد.

مهمترین حادثه در مسیر راهپیمایی علی علیه السلام به صفین، ماجرای مردم رقه بود. چنان که ذکر شد، مردم رقه عثمانی بودند و به سبب علاقه و هواداری از معاویه به آن جا آمده بودند. سماک بن مخرمه اسدی خود با صد تن از کوفه به آن جا رفته بود و بعدا با مکاتبه هفتصد مرد دیگر از قوم وی بدو پیوستند(1). علی علیه السلام به مردم رقه گفت پلی برایم بسازید که از آن بگذرم و به شام روی آورم ولی آنان خودداری کردند. پس وی از آن جا حرکت کرد تا از نقطه ای دورتر، از پل منبج گذر کند. اشتر در آن جا ماند و به آنان گفت که اگر امیر المؤمنان از این جا برود و شما در کنار شهر خود برای او پلی نساخته باشید که از آن بگذرد، بی گمان شمشیر در میان شما نهم و رزم جویانتان را بکشم و سرزمینتان را ویران کنم و اموالتان را بگیرم(2). آنان با همدیگر مشورت کردند و گفتند مسلما اشتر به آن چه گوید عمل کند و علی او را این جا گماشته تا گزندی بر ما وارد سازد. از این رو پیام دادند که ما برای شما پلی خواهیم زد و مالک به امام گزارش داد. ظاهرا پل از قایق بود(3). مالک خود به دستور علی علیه السلام با سه هزار نفر ایستاد تا تمام مردم از پل بگذرند و او خود آخرین کسی بود که از پل

ص: 129

---

1- - همان، ص 203 و در Encyclopaedia of Islam آمده است که ششصد مرد از قومش به وی پیوستند. ر.ک: M. Lecker, Ibid, 553.

2- - شهاب الدین احمد نویری، همان، ج 5، ص 169؛ محمد بن جریر طبری، همان، ج 6، ص 2504؛ عز الدین بن اثیر، همان، المجلد الثالث، ص 281 و نیز: William Muir, the Cliphate ..., p. 25

3- - L. Veccia Vaglieri, "Ashtar" V, I, P. 704 - 1



زمانی که زیاد و شریح به علی علیه السلام پیام دادند که جلوداران شامی را به فرماندهی ابالاعور سلمی دیده اند امام به مالک که در سپاه خودش بود(2)، چنین نوشت: «ای مالک، زیاد و شریح به من پیام دادند که ابالاعور سلمی را با سپاه شام در باروی روم دیده اند و پیک من گزارش داد که ایشان را در حالی ترک کرده بود که رویا روی یکدیگر برای جنگ ایستاده بودند، پس بشتاب و خود را به یارانت برسان و چون به ایشان رسیدی فرماندهی آن ها با توست»(3). در ادامه این نامه، امام به وی تذکر داد که مبادا آغازگر جنگ باشد. همچنین دستورات لازم برای طرز موضعگیری به وی ابلاغ شد. علی علیه السلام به زیاد و شریح نیز نامه ای نگاشت و آن دو را به اطاعت از مالک واداشت. مطالب این نامه و بیان آن از سوی علی نشان دهنده اعتماد کامل آن حضرت به مالک می باشد. البته تمجید علی از اشتر به این یک مورد محدود نمی شد، در قسمتی از این نامه آمده است «اما بعد من مالک را به فرماندهی بر شما فرستادم. پس امرش را بشنوید و مطیع فرمانش باشید زیرا او کسی است که نه بیم کم خردی و لغزش بر او می رود و نه در

ص: 130

1- - نصر بن مزاحم، همان، ص 210؛ ابن ابی الحدید، همان، ج 2، ص 112؛ ابن اعثم کوفی، همان، ص 521.

2- - سپاه علی و معاویه در نبرد صفین از لحاظ تعداد نسبت به سایر نبردهای آن زمان بالا بود و تعداد آن ها را متفاوت نوشته اند از جمله نصر شمار هر یک را صد و پنجاه هزار نوشته است. فرماندهی چنین سپاهی درایت لازم را می طلبد و طبیعاً علی و مالک در فاصله ای نسبتاً زیاد از هم قرار گرفتند.

3- - نصر بن مزاحم، همان، ص 212؛ ابن ابی الحدید، همان، ج 2، ص 113؛ ابن اعثم کوفی، همان، ص 524.

موردی که شتاب لازم است کندی می کند و نه آن گاه که درنگ مناسب تر است، شتاب می ورزد»<sup>(1)</sup>. مالک به توصیه های امیر مؤمنان عمل و از شروع جنگ خودداری کرد ولی ابالاعور در هنگام عصر بر ایشان حمله کرد و تا هنگام شب پیکاری سخت صورت گرفت. مالک برای روحیه دادن به سپاهیانش می گفت: ای وای بر شما، ابالاعور را که معاویه بدو چنین مفاخرت می کند، به من نمایید<sup>(2)</sup>. در نهایت هم، از سردار پیشاهنگان معاویه تقاضای هموردی کرد ولی او از مصاف دادن با اشتر ترسید و به مبارزه وی نیامد. صبح روز بعد اشتر و یارانش دیدند که ابالاعور و سپاهیانش گریخته اند.

### مالک و حفظ روحیه سپاه

مالک در اتحاد سپاه، حفظ روحیه، ایجاد انگیزه های معنوی و نژادی برای پیکار، جواب دادن به هموردی شهبسواران و واداشتن سپاهیان به هموردی نقش مهمی در حفظ موقعیت سپاه و کسب پیروزی داشت. خطبه های اشتر با توجه به شجاعت و نفوذش باعث مقاومت بیشتر عراقیان می شد. وی در روز جنگ بر سر آب در تشویق یارانش چنین سخن می گفت: «جانم به قربانتان بکوشید، چونان گرفتار مردی که به امید نجات می کوشد، اگر نیزه ها به شمار رسید به آن ها در پیچید و اگر

ص: 131

---

1- محمدبن جریر طبری، همان، ج 6، ص 2506؛ نصرین مزاحم، همان، ص 213، ابن ابی الحدید، همان، ج 2، ص 114.

2- ابن اعثم کوفی، همان، ص 524؛ در روایت نصر و ابن ابی الحدید تفاوت های جزئی با این تعبیر وجود دارد، و نیز: Willium Muir, The Cliphate..., p. 259.

شمشیرها پیکرتان را آزد، مرد باید دندان برهم فشارد و تحمل درد کند تا سرافرازی آرد»<sup>(1)</sup>. فقط در همین روز هفت تن از دلاوران شامی را از پای درآورد. در سخنرانی‌ها، مالک همواره بر نبرد حق و باطل تأکید می‌کرد. وی در یک سخنرانی در قنصرین پس از ستایش خدا و معرفی علی علیه السلام برای سپاهیان و برشمردن فضایلش فرمود: «بدانید که شما بر حقیق و آن گروه که همراه معاویه می‌جنگند بر باطلند. شما اینک با نزدیک به یکصد تن از بدریان همراهید پرچم‌هایی که با شماست همان پرچم‌هایی است که با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پرچم‌هایی که با معاویه است همان است که در دست مشرکان و بر ضد پیامبر بوده است، پس در لزوم پیکار با آن گروه جز مرده دل تردید نمی‌کند»<sup>(2)</sup>. در روز هفتم نبرد و پس از کشته شدن عبدالله بن بدیل نیز خطاب به مدحجیان گفت «سوگند به آن که جان مالک در دست اوست، یک تن از اینان - اشاره به شامیان - در برابر دین خدا به دیده من چون بال پشه ای نباشد»<sup>(3)</sup>. مالک در طول پیکار صفین همواره فرمان‌های علی را مدنظر داشت و عمل می‌کرد، فقط در یک مورد دستور آن حضرت را نادیده انگاشت و این مورد ماجرای نیرنگ معاویه بود که با پرتاب تیری به سوی علی (ع) و سپاهیان عراق در نوشته‌ای منضم به تیری به زبان خیرخواهانه‌ای از آن‌ها خواست که اردوگاهشان را از غرق

ص: 132

- 
- 1- - نصر بن مزاحم، همان، ص 327؛ ابن ابی الحدید، همان، ج 3، ص 77.
  - 2- - محمد بن جریر طبری، همان، ج 6، ص 2533؛ محمد باقر مجلسی، همان، الجزء الثانی و الثلاثون، ص 1-470.
  - 3- - نصر بن مزاحم، همان، ص 1-260؛ ابن ابی الحدید، همان، ج 2، ص 188؛ محمد باقر مجلسی، همان، الجزء الثانی و الثلاثون، ص 452.

شدن نجات دهند به سبب این که معاویه و شامیان قصد گشودن بند فرات را دارند(1). معاویه افرادی را به بهانه حفاری و در واقع برای فریفتن یاران علی علیه السلام به سوی کمرگاه فرات فرستاد تا با بیل ها مشغول کار شوند.

سپاهیان عراق از جای خویش که جایگاه مناسبی برای دسترسی به آب بود جنبیدند و لشگر را به جایی مرتفع بردند. هر چند علی خواست مانعشان شود موفق نشد. وی به آن ها گفت: این چاره گری که معاویه به آن پرداخته نه درست است و نه امکان تحقق آن وجود دارد. او می خواهد با این حيله (جنگی) شما را از جای خود براند، دل به آن مشغول مدارید و نادیده اش انگارید. گفتند: نادیده اش نتوانیم گرفت که به خدا ساعتی است حفاری می کنند(2). علی به ناچار با آخرین دسته های سپاه به آن ها پیوست و چنین سرود «اگر فرمان مرا می پذیرفتند من قوم خود را به رکن یمامه یا شمام می کشاندم. ولی اینک هر چند فرمان مؤکد می دهم با اختلاف نظر دونان مواجه می شوم»(3). اشتر و اشعث روز بعد سخت جنگیدند و جایگاهی را که به راحتی و با نیرنگ از دست دادند به دشواری و با پیکارهای سخت به دست آوردند.

ص: 133

---

1- - ابن ابی الحدید، همان، ج 2، ص 188؛ اصطلاح کمرگاه از نصر است و در شرح نهج البلاغه آمده است در یکی از پیچ های فرات و در روایت ابن اعثم آمده است امام فرمود او هرگز این بند نتواند گشاد و اگر خراج جمله ولایات شام بر این کار صرف کند میسر نشود؛ ر.ک: به ابن اعثم کوفی، همان، ص 528.

2- - ابن اعثم کوفی، ص 528؛ نصر بن مزاحم، همان، 261 و در شرح نهج البلاغه: به خدا سوگند اجازه نمی دهیم تا آن جا را حفر کنند؛ ابن ابی الحدید، همان، ج 2، ص 188.

3- - نصر بن مزاحم، همان، ص 262؛ ابن ابی الحدید، همان، ج 2، ص 9-188.

تأثیر مالک در تبدیل شکست به فرار و هم پیمان شدن با داوطلبان جنگی و ایجاد هیجان در جنگاوران بالا بود. در یکی از روزهای صفین که نبرد بین سپاهیان علی و معاویه شدت یافته بود، جناح راست سپاه عراق روی به فرار نهادند و این گریز در نهایت به قلب سپاه که علی در آن جا بود نیز راه یافت. جناح چپ در برابر حملات مقاومت می کرد. علی علیه السلام مالک را فراخواند و به وی گفت فراریان را فراخواند و میمنه سپاه را از گریز باز دارد. اشتر که صدایی بسیار بلند داشت ایشان را فرا خواند و با سخنرانی هایی هیجانی و نکوهش های آن چنانی (1) از ایشان خواست تا شکست را به پیروزی بدل کنند و در نهایت گفت: «رو سفیدم سازید تا خون به چهره ام باز آید» (2) و در بعضی روایات آمده است که «سرخی به چهره ام باز آید» (3) و در عمل این سخنان و عملکرد اشتر تأثیر خود را بر جای گذاشت و باعث شکست جناح چپ سپاه معاویه شد.

حضرت علی علیه السلام پس از تبدیل این فرار به پیشروی برای سپاهیان

ص: 134

- 
- 1- - برای آگاهی از نکوهش های اشتر از فراریان با بیان ضرب المثل هار.ک: نصر بن مزاحم، همان، ص 343؛ ابن ابی الحدید، همان، ج 3، ص 86؛ محمد باقر مجلسی، همان، الجزء الثانی و الثلاثون، ص 1-470.
  - 2- - عزالدین بن اثیر، همان، المجلد الثالث، ص 300؛ «اجلوا سواد وجهی یرجع فیه دمه».
  - 3- - «سیه رویی مرا از بین ببرید و چهره ام را سرخ کنید»؛ ر.ک: شهاب الدین احمد نویری، همان، ج 5، ص 186؛ متن عربی یکی است و در ترجمه فارسی در پیکار صفین اتابکی و نویری (دامغانی) متفاوت است. برای آگاهی از متن عربی نهایی الارب، ر.ک: شهاب الدین احمد نویری؛ نهایی الارب فی فنون الادب، قاهره، وزارت الثقافه [بی چا]، 1975م، الجزء العشرون، ص 128.

خطبه خواند و چنین گفت: «همانا از جای کنده شدن و بازگشت شما را در صف ها دیدم. فرومایگان گمنام و بیابان نشینان از مردم شام شما را پس می رانند، حالی که شما گزیدگان عرب و جاندا نه های شرف و پیشقدم در بزرگواری و بلند مرتبگی و دینداری هستید. سرانجام سوزش سینه ام فرو نشست که در واپسین دم دیدم آنان را رانید، چنان که شما را رانند و از جایشان کندید، چنان که از جایتان کردند، با تیرهایشان کشتید و با نیزه هاشان از پای در آوردید»(1).

پس از سخنان مالک در تحریض سپاهیان به جهاد گروه های زیادی از سپاهیان به میدان آمدند؛ از جمله این گروه ها افراد قبیله همدان بود که همراه با مالک فداکاری های بسیار کردند و از بزرگان این قوم تعداد زیادی بعد از جانفشانی کشته شدند. در چنین وضعی به پیشنهاد مردی به سبب کشته شدن شماری از سران، از حمله بیشتر خودداری کردند، در حالی که به دنبال هم پیمان می گشتند و نیت بازگشت به نبرد داشتند و شاعر معاویه، کعب بن جعیل در این باره می گفت: «همدانیان کبود چشم هم پیمان می جستند»(2). پس در این حال بر اشتر گذشتند، اشتر به آنان گفت: سوی من بیایید، من با شما پیمان می بندم و عهد می کنم که باز نگردیم تا پیروز و یا نابود شویم. ایشان بدین قصد و نیت با وی به پایداری ایستادند(3). در حمله مالک برای مقابله یا حمله عبدالرحمن بن خالدبن

ص: 135

---

1- نهج البلاغه، خطبه 107، ص 100.

2- نصر بن مزاحم، همان، ص 346؛ مقایسه شود با عزالدین بن اثیر، المجلد الثالث، ص 301.

3- ابن ابی الحدید، همان، ج 3، ص 87؛ نصر بن مزاحم، همان، ص 346.

ولید نیز موقعیت سپاه علی که عقب نشینی بود، به پیروزی تبدیل شد و این در حالی بود که بعضی دیگر از سرداران علی علیه السلام نتوانسته بودند جلو او را بگیرند(1).

چنان که پیش از این گفته شد مالک اشتر از قبایل عرب قحطانی بود و در میان قبایل یمانی نفوذ بسیاری داشت. در فصل های بعد خواهیم گفت یکی از دلایل نگرانی معاویه از اعزام مالک برای حکومت مصر، وجود قبایل جنوبی (یمانی) در این ایالت بود. اشتر در نبردها همواره از این نفوذ خویش استفاده می کرد و افراد را برای جهاد برمی انگیزت. علاوه بر تأکید بر مسایل دینی و دفاع از حق در سخنرانی هایش گاهی برای تحریک حساسیت های قبایل، ضمن ستایش نام آوری، ننگ فرار و گریز را مطرح می ساخت. به عنوان نمونه در تشویق مردم ازد به جدیت و سخت کوشی در پیکار چنین می گفت: «در برابر امور شکیبایی کنید و از قوم با سرهای خود استقبال کنید و بر دشمن با چنان شدتی بتازید که کشته شدگانی از خویشاوندان خود دارید و به خون بهای کشته شدگان خود نایل نیامده اید تا ستمی بر شما نرسد. در این جهان لکه ننگ بر دامنتان نشیند»(2).

### نگرانی معاویه از اشتر

معاویه از میان سرداران علی بیشتر از هر کس دیگری از مالک، پیکارها و هموردی های وی وحشت داشت. سرداران، زبده سواران و تن

ص: 136

1- - ابو حنیفه دینوری، همان، ص 228.

2- - عبدالرحمن بن خلدون، مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ نهم 1379، ج 1، ص 528.

آورانی در مصاف با مالک از پای در آمدند. بارها معاویه از کشته شدن پهلوانانش توسط اشتر بی تاب می شد. وی همواره در آرزوی کشته شدن مالک بود. روزی که عبدالله بن بدیل یکی از پهلوانان برجسته سپاه علی علیه السلام کشته شد، معاویه که بر سر جنازه وی حاضر شده بود، گفت: خدایا مرا بر اشتر نخعی و اشعث کندی نیز پیروز بگردان(1). از اواسط صفین به بعد معاویه نسبت به اشعث حساسیت نشان نمی داد و بیشتر از جانب مالک اظهار نگرانی می کرد. فداکاری و اخلاص مالک و نیز تلاش او در اواخر جنگ صفین فوق العاده بود. در حدود اواسط نبرد صفین یعنی زمانی که هنوز هاشم بن عتبہ بن ابی وقاص کشته نشده بود، معاویه به یاران قریشی خویش گفت: برخی از یاران علی مرا اندوهگین و دلنگران کرده اند و سعید بن قیس، هاشم بن عتبہ، مالک اشتر، قیس بن سعد و عدی بن حاتم را نام برد(2). و برای مقابله با آن ها هموردانی از سرداران قریشی خویش را در نظر گرفت، ولی از اشعث بن قیس کندی اظهار نگرانی نکرد. در سخنان اشعث نیز تمایلاتی مبنی بر توقف جنگ دیده می شد. اشعث در این زمان و در پاسخ نامه معاویه تأکید می کرد علت حمایت او از عراقیان سکونت در آن منطقه است(3). سرداری که برای مقابله با اشتر به میدان فرستاده شد، عبیدالله بن عمر بود که شکست خورده و بازگشت. در رجز اشتر بار دیگر بر دینداری و راه رفتن در راه نیکوکاران و دوری از پی سپاری در راه کافران تأکید شده بود. همچنین وی

ص: 137

---

1- - نصر بن مزاحم، همان، ص 337.

2- - ابن ابی الحدید، همان، ج 4، ص 52.

3- - ابن ابی الحدید، همان، ج 4، ص 45؛ ابن اعثم کوفی، همان، ص 3-652.



در این اشعار تأکید می‌کرد که آرزوی کشته شدن در راه خدا را دارد و تمام دنیا در نظرش ارزش بال‌پیشه‌ای را ندارد<sup>(1)</sup>، اما اشعار عبیدالله درباره خونخواهی عثمان بود<sup>(2)</sup>. در اواخر جنگ صفین معاویه به مروان گفت: «ای مروان اشتر مرا اندوهگین می‌دارد. تو با این گروه سواران «کلاع و یحصب» به پیکارش برو و با او نبرد کن»<sup>(3)</sup> مروان از پذیرفتن دستور معاویه سرباز زد و معاویه از عمرو بن عاص خواست تا به این مهم اقدام کند<sup>(4)</sup>.

عمرو بیشتر به خاطر لجبازی با مروان که در نزد معاویه از بخشش‌های وی به پسر عاص ناراحتی نشان داده بود پذیرفت. وقتی با آن گروه یمانی به میدان مبارزه آمد، اشتر پیشاپیش سوارانش به او برخورد. مالک که می‌دانست به زودی با عمرو درگیر خواهد شد رجزی در این زمینه خواند و عمرو چون شنید دانست که وی اشتر است، نگران شد و از نیرویش در جا بکاست و دلش فروریخت و ترسید<sup>(5)</sup> ولی شرم داشت که باز گردد. پس به ناچار به سمت اشتر حرکت کرد و رجزی خواند و در آن اشاره کرد

ص: 138

---

1- - نصر بن مزاحم، همان، ص 586، ابو حنیفه دینوری، رجز اشتر را نیاورده و فقط در مورد این درگیری سخن رانده و در پایان می‌گوید «برتری با اشتر بود» ر.ک: ابو حنیفه دینوری، همان، ص 219.

2- - نصر بن مزاحم، همان، ص 7-586.

3- - همان، ص 600-599؛ ابن اعثم می‌نویسد: پس از این که اشتر چهار هم‌اورد معاویه را پشت سر هم به خاک هلاکت انداخت معاویه از مروان چنین تقاضایی کرد، ر.ک: ابن اعثم کوفی، همان، ص 580.

4- - نصر بن مزاحم، همان، ص 600؛ ابن اعثم کوفی، ص 580؛ نیز ابن قتیبه دینوری، همان، ص 143؛ نیز: Kamal al-sayyid, . lbid,p. 19

5- - نصر بن مزاحم، همان، ص 601.

که پهلوانان و شهسواران زیادی را کشته و مالک را نیز خواهد کشت (1). در پیکار هنگامی که عمرو با حمله مالک و نیزه او مواجه شد، جا تهی کرد. مالک نیزه ای دیگر به سمت عمرو پرتاب کرد که بر چهره اش خورد ولی چندان کارگر نیفتاد. عمرو از درد بی تاب شد، دست بر رخسار نهاد و از صحنه جنگ فرار کرد (2). جوانی از یصبیان به جای عمرو برای مقابله با مالک به میدان آمد و چنین رجز خواند: «اشتر با نیزه بلند و نازک دلدوزش بر عمرو چیره آمد، به خدا اینک به جان خودم فرصت پیکار با او برای من مایه مباهات است» (3) پس مالک اشتر به پسر خویش ابراهیم گفت که به هموردی آن جوان برود و گفت: جوانی در برابر جوانی. ابراهیم در نبردی تن به تن آن مرد یحصبی را از پای در آورد (4). معاویه قبل از ليله الهير در برابر نگرانی و ناراحتی شامیان از کشته شدن پهلوانان و نامداران خویش گفت: شما هم بزرگانی را از آن ها کشته اید و ان شاءالله خداوند مالک اشتر و عدی بن حاتم آن ها را هم فردا خواهد کشت (5). زمانی هم که علی علیه السلام اعلام کرد حمله سرنوشت ساز را آغاز خواهد کرد و کار جنگ را یکسره خواهد نمود، مالک شعری سرود «لحظه سرنوشت ساز با درآمدن سپیده

ص: 139

1- همان، ص 602.

2- همان، ص 602؛ ابن اعثم می نویسد: عمرو خواست بگریزد، نیزه بر کوهه عمرو فرود آمد، بشکست و تنگ اسب او پاره شد، به زمین افتاد بینی اش شکست و سه دندانش افتاد. ر.ک: ابن اعثم کوفی، همان، ص 581.

3- نصر بن مزاحم، همان، ص 602.

4- همان، ص 603؛ ابن اعثم کوفی، همان، ص 581.

5- نصر بن مزاحم، همان، ص 625.

دم نزدیک شد. صلح را مردانی و جنگ را جنگاورانی است ای پسر هند تن به مرگ سپار و آرزوهای دور و دراز تو را از عالم واقع بینی بیرون نبرد»<sup>(1)</sup>. چون این شعر مالک به آگاهی معاویه رسید گفت: «شعری ناهنجار از شاعری ناهنجار، او سر کرده مردم عراق و بزرگ آنان و آتش افروز جنگشان و اولین و آخرین فتنه انگیز آن سامان است»<sup>(2)</sup>. معاویه هیچ وقت به فکر نامه نوشتن به وی نیفتاد به دلیل این که می دانست وی هرگز از علی جدا نمی شود، در حالی که برای دیگران مثل ابن عباس، اشعث، زیادبن ابیه، ابو ایوب انصاری و قیس بن سعد بارها نامه نگاشت.

### جایگاه مالک در لیله الهریر

جایگاه مالک در لیله الهریر<sup>(3)</sup> مالک اشتر در طول دوران زندگی اش در پیکارهای زیادی شرکت کرد ولی اوج تلاش او در روزهای پایانی پیکار بزرگ صفین بود. زمانی که علی علیه السلام اعلام کرد حمله سرنوشت ساز را آغاز خواهد کرد، مالک قصیده ای سرود که قسمت هایی از آن را ذکر کردیم. در سپاه معاویه نیز معاویه بن ضحاک شعری سرود که شامیان را بسیار نگران و متزلزل کرد. وی در ضمن این شعر گفت: «هلا ای کاش این شب تا ابد بر ما بیاید و ما

ص: 140

---

1- همان، ص 645؛ ابن ابی الحدید، همان، ج 6، ص 7-326.

2- نصر بن مزاحم، همان، ص 646؛ ابن ابی الحدید، همان، ج 6، ص 327.

3- هریر به معنی زوزه درندگان است و وجه تسمیه آن این بوده است که در آن شب جنگجویان شدیداً برهم می خروشدند. در واقع در این شب درگیری ها به اوج خود رسیده بود و از روایات منابع چنین استنباط می شود که مدت زمان حمله سرنوشت ساز بیش از یک شب بوده است.

فردایی به دنبال آن نینیم که از بیم علی بگریزیم چه او به روزگار، مادام که لبیک گویان کعبه، لبیک گویند، وعده خلف نکند»<sup>(1)</sup>.

مالک اشتر در روز آغاز حمله سرنوشت ساز، در حالی که غرق در سلاح آهنین بود، پس از آراستن سپاهیان علی چنین خطبه خواند: «سپاس خدای را که پسر عم پیامبر خود را در میان ما نهاد، اوست که در هجرت پیشگام ترین مردم و در پذیرفتن اسلام نخستین کس است. او تیغی از تیغ های خداست که بر ضد دشمنان او فرود می آید. به من بنگرید! چون تنور جنگ تفته شود و گرد از آوردگاه بر آید و نیزه ها بر هم شکنند و اسبان در زیر ران دلیران به جولان در آیند و جز شیهه اسبان و غرور جنگاوران آوایی شنیده نشود فرمانم را بپذیرید و به دنبال ما باشید»<sup>(2)</sup>.

در پیکار صفین به علت طولانی بودن زمان جنگ، بارها سمت ها تغییر می کرد. سستی بعضی و رشادت دیگران و همچنین کشته شدن برخی سرداران باعث تغییراتی در مناصب می گردید. در این زمان (حمله سرنوشت ساز) مالک فرماندهی جناح راست سپاه علی علیه السلام را بر عهده داشت. هر چند اشتر مسؤولیت میمنه را بر عهده داشت ولی در این زمان آرام نبود، و «بین جناح راست و چپ لشکر در تکاپو بود و به هر قبيله یا فوجی از قاریان می رسید، ایشان را به پایمردی و پافشاری بر ادامه جنگ

ص: 141

- 
- 1- - نصر بن مزاحم، همان، ص 643؛ ابن اعثم کوفی، همان، ص 661؛ «حذار علی انه غیر مخلف مدی الدهر مالبی الملبون موعدا».
  - 2- - نصر بن مزاحم، همان، ص 651؛ ابن ابی الحدید، همان، ج 1، ص 323، وی می نویسد: اسب ها سرداران ورزیده را به جولان آوردند، من جز همهمه و خروش نخواهم شنید، از پی حرکت کنید و به دنبال من بیایید.

تشویق می کرد»(1). همین راوی در ادامه می گوید: «اشتر تا دم صبح همچنان کسان را تشویق می کرد تا آوردگاه را پشت سر نهاد»(2).

در این موقعیت حساس، شجاعت، صدای رسا و نفوذ قبیله ای مالک همگی باعث شد تا پیروزی از ناحیه وی آشکار شود و امید به یکسره شدن جنگ زیاد شد. در نتیجه تلاش های اشتر، پیکار از نیمه شب دوم تا برآمدن آفتاب ادامه یافت و اشتر در حالی که به سوی شامیان پیشروی می کرد به یارانش می گفت: به اندازه این نیزه من پیش روید! و چون پیش می رفتند می گفت: به اندازه این کمان پیش روید(3). این پرتاب های نیزه و تیر و پیشروی های برق آسا، نیروهای وی را خسته کرد. مذحجیان به سختی با قبایل عک و لخم و جذام درگیر شده بودند و آنان را به عقب می راندند. چون خستگی نیروهای مالک را فرا گرفت و آن ها از پیشروی بیشتر بازماندند، وی شیوه جدیدی به کار بست بدین گونه که اسبش را طلبید و پرچمش را برافراشت و همراه حیّان بن هوذ نخعی به میان فوج ها رفت و می گفت: آیا کسی نیست که جان خود را به خدا فروشد و پا به پای اشتر بجنگد تا پیروز شود یا به خدا بپیوندد(4) و مردان پیاپی همپای او می رفتند و دوشادوش او می جنگیدند و جنگ این داوطلبین آثار پیروزی نهایی را

ص: 142

- 
- 1- - نصر بن مزاحم، همان، ص 653؛ و طبری این حالات را برای علی علیه السلام آورده است، ر.ک: محمدبن جریر طبری، همان، ج 6، ص 2561.
  - 2- - نصر بن مزاحم، ص 653؛ پشت سر نهادن آوردگاه در طبری، ج 6، ص 2561.
  - 3- - ابن ابی الحدید،
  - 4- - نصر بن مزاحم، همان، ص 5-654؛ محمد بن جریر طبری، همان، ج 6، ص 2561؛ عز الدین بن اثیر، همان، المجلد الثالث، ص 315.

آشکار ساخت. حضرت علی علیه السلام به خطبه ایستاد و فرمود: «کار شما و دشمن بدین قرار است که می بینید و جز واپسین دم دشمن باقی نمانده است»(1).

عمار بن ربیع می گوید: «به خدا سوگند اشتر در این میان بر من گذاشت و من همراه وی رفتم تا به قرارگاه خود باز آمد و میان یارانش رفت و گفت پایمردی کنید، عمو، دایی، و عزیزانم فدای شما! چنان هجوم آرید که خدا از شما خرسند شود و با بازوهای خود، دین را چیره سازید.

چون من حمله کردم شما نیز هجوم کنید و پس از آن به صفوف دشمن حمله برد و یارانش نیز هجوم کردند و صفوف مقدم شامیان را در هم کوفتند»(2).

پیشروی های سپاه علی علیه السلام معاویه و عمرو را به وحشت انداخت. در سپاه علی نیز کسانی از این پیشروی راضی و خوشحال نبودند. بعضی اشراف قبیله ای مثل اشعث بن قیس کندی پیروزی امام را به صلاح خویش نمی دانستند، در این مورد در فصل های بعد مفصل بحث خواهیم کرد. بنابراین در حالی که مالک اشتر دلاوری های فوق العاده ای از خود نشان می داد تا جایی که یکی از سپاهیان علی به دیگری می گفت: «این مالک اشتر چه بزرگمردی می بود اگر به خلوص نیت چنین دلاوری ها می کرد: رفیقش گفت مادرت به عزایت بنشیند، چه نیتی بزرگ تر و صادق تر از این؟ می بینی که مرد این گونه در خون شناور است و جنگ او

ص: 143

---

1- - نصر بن مزاحم، همان، ص 5-654؛ مقایسه شود با ابوحنیفه دینوری، همان، ص 231؛ ابن ابی الحدید، همان، ج 1، ص 325.

2- - محمد بن جریر طبری، همان، ج 6، ص 2561.

را به ستوه نیاورده و با آن که مغز سواران از فرط گرما به جوش آمده و جان‌ها به گلو رسیده، او چنین که خود به عیان می‌نگری استوار مانده است و افزون بر دلیری خود این سخنان دلیرانه و تشویق‌آمیز را نیز به ما می‌گوید» (1) اشعث برعکس نه تنها دلآوری و تلاشی از خود نشان نمی‌داد، بلکه در میان یاران خویش خطبه خواند و از لزوم ترک جنگ و صلح سخن راند. وی در این سخنرانی گفت: «ای توده مسلمان دیدید که دیروز بر شما چه گذشت و تا چه اندازه از دلیران عرب نابود شدند. به خدا سوگند من بدین عمر که به خواست خدا سپری کرده‌ام، روزی چنین صعب‌ندیده‌ام، هان حاضران به غایبان باز گویند، به راستی اگر ما فردا از پیکار باز نایستیم نسل عرب یک سره نیست و نابود می‌شود» (2). از صعصعه بن صوحان روایت شده است که جاسوسان معاویه این خبر را به آگاهی وی رساندند و او همین را شعار خویش قرار داد. وی گفت: «اگر ما از پیکار دست برداریم رومیان و پارسیان بر فرزندان و زنان شامیان و عراقیان طمع خواهند بست» (3). شعار تن دادن به حکمیت قرآن همراه با این شعار در حالی عنوان شد که دو سپاه از پیکارهای پیاپی به شدت خسته بودند و شامیان که نشانه شکست نهایی شان آشکار شده بود، چاره کار را در این

ص: 144

---

1- - نصر بن مزاحم، همان، ص 660؛ ابن ابی الحدید، همان، ج 1، ص 329؛ شبیه این سخنان با کمی تفاوت و با جوابی از مالک در الفتوح نیز آمده است، ر.ک: ابن اعثم، همان، ص 4-663؛ مشابه آن در موقعیتی دیگر در پیکار صفین، ر.ک: نصر بن مزاحم، همان، ص 348.

2- - نصر بن مزاحم، همان، ص 661؛ ابو حنیفه دینوری، همان، ص 231.

3- - ابو حنیفه دینوری، همان، ص 231.

شعار یافتند(1). عمرو بن عاص آن قدر بدین طرح امیدوار بود که به معاویه گفت: «تو طرحی در افکن و آنان را برابر امری قرار ده که اگر بپذیرند و یا نپذیرند به هر حال دچار اختلاف شوند»(2).

وقتی سپاهیان علی شب هریر را به صبح رساندند سحرگاهان چیزهای پرچم گونه را در برابر صفوف شامیان دیدند و چون آفتاب برآمد فهمیدند که قرآن هاست که بر سر نیزه ها قرار داده شده است(3). پیش بینی عمرو درست بود. بین سرداران علی در ادامه پیکار اختلاف ایجاد شد. گروهی موافق و گروهی مخالف ادامه جنگ بودند. اکثریت سپاه هم بانگ توقف جنگ را سر می دادند. در این حال مالک با نیروهای داوطلب و یاران خویش پیکار را ادامه می داد. امام علی علیه السلام به خطبه ایستاد و فرمود: اینان اهل قرآن نیستند و دعوی حکم قرآن را از سر ناچاری و از روی نیرنگ مطرح کرده اند. به ایشان پاسخ مثبت ندهید که حق به نقطه اوج خود رسیده و از ایشان نفسی بیش نمانده است(4). اما نه تنها آن ها به علی پاسخ مثبتی ندادند، بلکه بعضی از ایشان که تصور می کردند جنگ با شامیان در این حالت درست نیست، علی را محاصره کرده و از وی خواستند تا مالک را از صحنه نبرد باز گرداند. هر چه علی فریاد برآورد که اینان اهل قرآن نیستند و خواستار عمل به کتاب خدا نمی باشند، فایده ای

ص: 145

---

1- - ابی الفلاح عبدالحی بن عماد الحنبلی، همان، الجزء الاول، ص 46.

2- - نصر بن مزاحم، همان، ص 655.

3- - ابن ابی الحدید، همان، ج 1، ص 327 در روایت وی عوض پرچم ها درفش ها است.

4- - تفصیل خطبه علی علیه السلام در نصر بن مزاحم، همان، ص 4-673؛ نیز ابن ابی الحدید، همان، ج 1، ص 3-232؛ عباس قمی، تتمه المنتهی، ص 30.



نداشت. این گروه به وی گفتند: بی درنگ شخصی را به نزد مالک بفرست تا باز گردد و اشتر در بامداد شب هریر تقریباً بر سپاه معاویه چیره شده بود(1).

وقتی علی علیه السلام شورش و آشفتگی در سپاه را مشاهده کرد، به ناچار یزید بن هانی را به نزد اشتر فرستاد و پیام داد که وی باز گردد. اشتر به مأمور گفت: «نزدش باز گرد و به وی بگو: اینک وقت آن نیست که بر تو روا باشد مرا از سنگرم باز خوانی و برداری. من از خداوند امیدوارم که پیروزم سازد. در کارم شتاب مفرما»(2).

آن پیک به نزد علی برگشت و پیام مالک را به وی رساند. در زمانی که وی سخنان اشتر را به علی باز می گفت: «خروش و غریب [شادی] از سپاه اشتر برخاست و دلایل فتح و پیروزی عراقیان و نشانه های شکست و تیره بختی شامیان ظاهر شد، اما آن گروه معترض و مخالفان ادامه جنگ گفتند به خدا سوگند که تو به اشتر فرمان ادامه جنگ با آنان داده ای»(3). علی خطاب به محاصره کنندگان گفت: من در حضور شما و آشکارا به او پیام دادم، گفتند: به او فرمان صریح ده نزدت باز گردد و گرنه به خدا سوگند تو را معزول می کنیم. علی گفت: ای یزید آوخ بر تو بدین پیام گذاری، به او

ص: 146

- 
- 1- - نصر بن مزاحم، همان، ص 674؛ ابن ابی الحدید، همان، ج 1، ص 333؛ ابن اعثم کوفی، همان، ص 675.
  - 2- - نصر بن مزاحم، همان، ص 675؛ ابو حنیفه دینوری، همان، ص 233؛ ابن اعثم کوفی، همان، ص 676.
  - 3- - ابو حنیفه دینوری، همان، ص 233؛ نصر بن مزاحم، همان، ص 675؛ نیز ابن ابی الحدید، همان، ج 1، ص 333.

بگو نزد من آی که فتنه در گرفته است. یزید دیگر بار به نزد اشتر رفت و او را آگه ساخت(1). مالک اشتر که فکر نمی کرد قضیه خیلی جدی باشد و از طرفی می دانست که رها کردن صحنه جنگ سبب آمادگی و بازسازی مجدد شامیان می گردد، به یزید بن هانی گفت: «آیا به سبب برآوردن قرآن ها؟ گفت: آری، گفت: به خدا سوگند، آن دم که قرآن ها را بر آوردند هرگز نمی پنداشتم که بر اثر آن اختلاف نظر و پراکندگی روی دهد. این نتیجه رایزنی پسر نابغه یعنی عمر و بن عاص است»(2) و بنا به روایتی دیگر مالک گفت: «به خدا وقتی قرآن ها را بالا بردند می دانستم که اختلاف و تفرقه پدید می آورد، این مشورت روسپی زاده است»(3). آن گاه مالک خطاب به یزید گفت: افسوس بر تو با این پیام آوردن! آیا می بینی که دشمن به چه روزی افتاده است؟ آیا مددی را که خداوند به ما رسانده می بینی؟ آیا سزاست که این پیروزی آماده را رها کنیم و از آن دست بکشیم، یزید به وی گفت آیا دوست داری که تو این جا پیروز شوی و آن جا کسان امیر مؤمنان را در قرارگاهش تنها گذارند و به دشمن تسلیم کنند؟ گفت سبحان الله نه به خدا چنین نخواهیم. گفت: پس بدان که ایشان به وی گفتند، کس به دنبال اشتر فرست که نزدت باز آید و گرنه ما همان گونه که

ص: 147

---

1- ابن ابی الحدید، همان، ج 1، ص 333؛ ابن اعثم کوفی، همان، ص 675.

2- نصر بن مزاحم، همان، ص 6-675؛ با تعبیری مشابه در ابن اعثم کوفی، همان، ص 675.

3- محمد بن جریر طبری، همان، ج 6، ص 2564؛ ابو حنیفه دینوری، همان، ص 234؛ ابن ابی الحدید، همان، ج 1، ص 334؛ عز الدین بن اثیر، همان، المجلد الثالث، ص 317.

عثمان را کشتیم تو را نیز می کشیم یا به دشمن تسلیم می کنیم(1). مالک از سویی نمی خواست این پیروزی آماده را رها کند و نتیجه ماه ها تلاش و کوشش سپاهیان و نتیجه جانبازی های سرداران را از دست بدهد و از سویی دیگر می دید که فتنه در لشکر خودی در حال شعله ور شدن است و جان علی در خطر است. به ناچار با ناراحتی تمام، صحنه نبرد را ترک و به نزد علی باز گشت. در این جا مناسب است به نکته ای اشاره شود و آن روایتی است که بعضی نقل کرده اند مبنی این که اشتر و جمعی از یارانش قبل از شروع جنگ جمل، در حالی که نزدیک بود بین طرفین صلح شود، اوضاع را بر هم زدند و کدورت هایی را بین دو سپاه ایجاد کردند. این روایت مدعی است که اشتر می خواست علی را بکشد تا به خواسته ها و اهدافش برسد(2).

نویری که خود این خبر را در نهاییه الارب آورده است، سخن مالک و نیز سخن یزید بن هانی را نقل می کند: «یزید گفت آیا دوست می داری که تو پیروز شوی ولی امیرالمؤمنین را به دشمن تسلیم کنند یا کشته شود؟»

ص: 148

---

1- - نصر بن مزاحم، همان، ص 676؛ ابن ابی الحدید، همان، ج 1، ص 334؛ در مورد آخرین موفقیت های اشتر بعد از لیله الهریر برخی گزارش ها حاکی از اندیشه فرار و حتی امان خواهی معاویه حکایت می کند؛ ابن اعثم می نویسد معاویه بعدا می گفت واللّه که در آن وقت که اشتر جنگ می کرد خواستم به او بگویم از علی امانی برآیم بگیر، تا به خدمت او بیایم و اندیشه گریختن داشتم. ر.ک: ابن اعثم کوفی، همان، ص 678.

2- - شهاب الدین احمد نویری، همان، ج 5، ص 137؛ نویری غیر از اشتر، علباء بن هیشم، عدی بن حاتم، سالم بن ثعلبه و شریح بن ابی اوفی را جزو گروه نام می برد.

گفت نه به خدا سوگند، سبحان الله (1). این دو خبر نمی تواند باهم جمع شود. در دومی شکی نیست و از طریق منابع مختلف نقل شده است. اگر مالک واقعا دوستانه و دلسوزانه با علی نبود، در موارد زیادی و از جمله در این موقعیت می توانست علیه آن حضرت اقدام کند ولی مالک مخلصانه دوستدار علی بود. نویری و کسانی امثال او برای این که صحابه متقدم مثل علی، طلحه، زبیر و عایشه را پاک و به دور از خطا نشان دهند، طوری وقایع را ذکر کرده و تجزیه و تحلیل کرده اند که قاتلان عثمان را همواره باعث و بانی همه مشکلات، آشوب ها و کدورت ها نشان دهند.

وقتی مالک به سوی مخالفان ادامه جنگ و محاصره کنندگان علی آمد، فریاد برآورد: ای سست عنصران وای خواری پسندان! آیا در این دم که چیرگی شما بر دشمن ظاهر شده و آنان خود یقین دارند که شما بر ایشان پیروز می شوید گامتان سست می شود؟! به خدا سوگند آن ها آن چه را خداوند قرآن امر فرموده و نیز سنت آن کس که قرآن بر او نازل شده است را وانهادند، پس بدیشان پاسخ ندهید (2). بعد از این سخنرانی به اصرار از ایشان مهلت خواست تا کار جنگ را یک سره کند (3)، ولی آن ها نه

ص: 149

---

1- - همان، ج 5، ص 198؛ جالب این جاست که پژوهشگرانی که توطئه مالک علیه علی را تأیید و در کتاب خویش ذکر کرده اند، از نگرانی او برای علی نیز یاد کرده اند. برای نمونه ر.ک: William Muir, *Annals...* p. 284; William Muir, *The Cliphate ...*, p. 384

2- - ابو حنیفه دینوری، همان، ص 234؛ محمد بن جریر طبری، همان، ج 6، ص 5-2564.

3- - نصر بن مزاحم، همان، ص 676؛ ابن ابی الحدید، همان، ج 1، ص 334؛ ابن اعثم کوفی، همان، ص 676.

تنها جواب مساعد ندادند بلکه در جواب گفتند: در آن صورت ما نیز در خطای تو شریک می شویم. برخی از این افراد که اعتقاد داشتند جنگیدن با شامیان در چنین حالتی خطا و گناه است، فکر می کردند که معاویه راضی شده است که براساس پیمان نامه ای به صورت صلح آمیز موضوع مظلوم کشته شدن عثمان بررسی شود و مطمئن بودند که براساس حکم قرآن، وی مظلوم کشته نشده و حکم قرآن در مورد وی اجرا شده است. بسیاری از آن ها جزو مخالفان و محاصره کنندگان خانه عثمان بودند و بدین لحاظ به علی علیه السلام گفتند: همان گونه که عثمان را کشتیم تو را نیز می کشیم. این افراد اکثرا بعد خارجی شدند. بسیاری از محاصره کنندگان علی از دنباله روهای اشراف قبایل بودند که توقف جنگ را بهتر از پیروزی علی می دانستند و بعضی نیز با تأثیر پذیری از کشتار زیاد در صفین به این نتیجه رسیده بودند که آمدنشان بدین جنگ اشتباه بوده است. در علت تعیین ابوموسی اشعری (عبدالله بن قیس) که به نفع دو گروه اخیرالذکر و منتخب ایشان بود می گفتند: «او بود که ما را از آن چه بر سرمان آمد، بر حذر می داشت»<sup>(1)</sup>. گروه اول بینش سیاسی عمیقی نداشتند و معاویه و عمرو را نمی شناختند و نمی دانستند که شامیان تا لشکر از پی لشکر به سرزمینشان کشیده نشود به سخن حق سر تسلیم فرود

ص: 150

---

1- - ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، همان، ج 1، ص 747؛ ابوحنیفه دینوری، همان، ص 236؛ محمد بن جریر طبری، همان، ج 6، ص 2566؛ ابن ابی الحدید، همان، ج 1، ص 343؛ ابن اعثم کوفی، همان، ص 684.

نمی آورند(1). گروه دوم پیرو اشراف بودند و سومین گروه تحت تأثیر کشتار زیاد و تبلیغات قاعدین و معتزلیان سیاسی قرار گرفته بودند. در برابر این سه گروه علی، مالک و طرفداران ادامه پیکار نمی توانستند کاری از پیش ببرند.

مالک اشتر با استدلال و محاجه می خواست ایشان را قانع کند تا حداقل وی را اجازه دهند به پیکار باز گردد. بدین لحاظ از کشته شدن افراد زیادی از نامدران و بزرگان در این راه سخن گفت و در نهایت این گونه نتیجه گرفت که آیا کشته شدگان شما که منکر فضل و برتری ایشان نیستند و به مراتب از شما بهتر بوده اند، اینک به تمامی در دوزخند؟ گفتند: ای اشتر دست از ما بدار ما در راه خدا با آن ها جنگیدیم و هم در راه خدا جنگ با ایشان را و ما می نهیم. ما از تو فرمان نمی بریم، از ما دور شو. گفت: «به شما نیرنگ زده اند و به خدا سوگند که شما نیز خوب در دام خدعه افتاده اید. شما را به ترک جنگ خواندند و شما نیز به آسانی پذیرفتید»(2). مالک در ادامه ایشان را دشنام داد و ایشان نیز وی را دشنام دادند و کار به آن جا کشید که به روی اسب های یکدیگر تازیانه زدند و علی علیه السلام که وضع را بدین حال دید، فرمود: بس کنید! و آنان دست از ستیز برداشتند، اشتر گفت: ای امیر مؤمنان، صفوف عراق را بر صفوف آنان

ص: 151

---

1- - نصر بن مزاحم، همان، ص 721؛ نیز ابن ابی الحدید، همان، ج 1، ص 5-254 «اشاره به سخنان علی در مورد تسلیم ناپذیری شامیان مگر به زور».

2- - نصر بن مزاحم، همان، ص 7-676؛ مقایسه شود با ابن ابی الحدید، همان، ج 1، ص 334.

بتازان تا دشمن به خاک در افتد(1). کسان یک صدا فریاد برآوردند: امیر مؤمنان علی داوری را پذیرفته و به حکم قرآن راضی شده و جز این چاره ای ندارد. اشتر گفت: «اگر امیر مؤمنان پذیرفته و به داوری قرآن راضی شده، من نیز به رضای امیر مؤمنان راضیم»(2).

رقابت شام و عراق که پیشینه تاریخی آن به قبل از اسلام بر می گشت(3)، در این زمان نیز وجود داشت و نشانه های آن را در شعر شاعران و سخن خطیبان به خوبی می توان یافت. نمونه آن شعر کعب بن جعیل، شاعر معاویه بود که به نشانه سرکشی شامیان از اطاعت امیر مؤمنان برای علی علیه السلام فرستاده شده(4). شامات که از ابتدا تحت حکومت فرزندان ابوسفیان اداره شده بود، مخصوصاً با اقدام معاویه در ایجاد سپاهی منظم و کارآمد، منسجم تر و هماهنگ تر شد. در طول دوره خلافت امویان هیچ گاه عراق نتوانست سروری و سیادت شامیان را از بین ببرد. در قیام های ابن زبیر، ابن اشعث (عبدالرحمن بن محمد بن اشعث)، قیام های علویان و همواره عراقیان تلاش می کردند تا از مرکزیت شام رهایی یافته و از موقعیت عراق دفاع کنند. هر چند حمایت عراقیان از

ص: 152

---

1- - عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری، امامت و سیاست، ص 154، وی می نویسد اشتر گفت: «آهن را به آهن بکوب و از خدا یاری بخواه».

2- - نصر بن مزاحم، همان، ص 677؛ ابن ابی الحدید، همان، ج 1، ص 335.

3- - عبدالعزیز سالم، تاریخ عرب قبل از اسلام، ترجمه باقر صدیقی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، 1380، ص 160-197.

4- - در این شعر آمده است: «شامیان را می بینم که حکومت عراقیان را مکروه می دارند و مردم عراق هم آنان را ناخوش می دارند». ر.ک: ابوحنیفه دینوری، همان، ص 199.

قیام های فوق الذکر دلایل دیگری نیز داشت.

سپاه بنی امیه در هیچ دوره ای مثل زمان معاویه کار ساز نبود و در این دوران سرداران بزرگی چون حبیب بن مسلمه فهری، ضحاک بن قیس، عبد الرحمن بن خالد، ذوالکلاع، حوشب ذی ظلم، عبیدالله بن عمر، بسر بن ارطاه و... را در بر می گرفت و شامل مشاورانی چون عمرو بن عاص، مغیره بن شعبه و بعدا زیاد بن ابیه می شد. ولی ته مانده همین سپاه و ارکان منظمی که پایه ریزی شده بود، بعدها بارها قیام های عراقیان را در هم کوفت، در حالی که در آن زمان اتحاد دوران معاویه هم در بین سرداران نبود. عبدالرحمن بن خالد مسموم شد، ضحاک با مروان درگیر شد و در دوره عبدالملک، عمرو بن سعید با وی به منازعه پرداخت. ولی با وجود این، همان زیر بنای اساسی باعث توفیق شامیان می شد. ابن قریه که کاتب حجاج بود و همراه ابن اشعث قیام کرد و در نهایت دستگیر شد، از اطلاعات سودمندی در مورد سرزمین ها و مردم برخوردار بود. حجاج به وی گفت که شام چگونه است، گفت: «آن همچون عروس است که میان زنان نشسته باشد. اموال به سوی آن کشیده می شود و در آن شیران دلیر سکونت دارند»<sup>(1)</sup>.

ص: 153

1- - ابو حنیفه دینوری، همان، ص 365؛ شامیان از ایجاد سپاهی منظم که باعث تسلط شام بر عراق و انتقال مرکزیت جهان اسلام به دمشق می شد، خوشحال بودند. حمایت همه جانبه قبایل عک، لخم، جذام و حمیر از معاویه در صفین بعدها در خاطره شامیان باقی ماند و با اساطیر در آمیخت. مسعودی در قرن چهارم یعنی دو قرن پس از فروپاشی بنی امیه گروهی از دوستداران آنها را دیده است که کتابی تحت عنوان «البراهین فی الامام الامویین و نشر ماطوی من فضائلهم» داشته اند و می نویسند این کتاب سیصد صفحه ای عقاید این گروه را توضیح داده است. فضائل بنی امیه در آن ذکر شده و نویسنده مدعی شده است که در آینده ای نزدیک سفیانی از نسل ابوسفیان ظهور خواهد کرد و افراد قبایل عک، لخم، جذام، و قضاعه به او خواهند پیوست و حکومت بار دیگر به بنی امیه در شام خواهد رسید. ر.ک: ابوالحسن علی بن الحسین مسعودی، التنبیه و الاشراف، عنی بتصحیحہ و مراجعته عبداللہ اسماعیل الصاوی، [بی جا]، 1938م، 1357 هـ ق، ص 2-291.



تنها یک بار عراقیان بر شامیان غلبه یافتند و آن صفین بود. عجیب آن که این یک بار زمانی بود که شام در اوج قدرت قرار داشت. ولی با حيله عمرو و شکست شامیان به پیروزی مبدل گشت. با این که عراقیان در این یک بار بر شامیان غلبه کردند ولی عملاً هیچ بهره ای عایدشان نشد و بعدها همواره به خاطر تعلل و بی تدبیری در تبدیل پیروزی نهایی به شکست مورد تمسخر قرار می گرفتند(1).

وقتی پس از اعلام حکم حکمین به معاویه خبر رسید که علی با کوفیان به سمت شام حرکت کرده است، بیشتر شامیان نظرشان این بود که به صفین برویم زیرا از آن جا خاطره خوبی داریم(2) و این خاطره چیزی جز گول زدن عراقیان و متزلزل کردن آنان نبود. بعدها پیروزی عراق بر شام برای عراقیان یک آرمان تحقق نیافتنی شده بود. از منظری دیگر نیز حکومت معاویه با حکمیت امتیازات فوق العاده ای به دست آورد. معاویه با خلیفه ای که مهاجر و انصار با وی بیعت کرده بودند برابر نهاده شد در

ص: 154

---

1- - ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی، همان، المجلد الثانی، ص 1-520.

2- - ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی، همان، المجلد الثانی، ص 417؛ نیز ابن ابی الحدید، همان، ج 1، ص 254.

حالی که حاکمی معزول و یاغی بود(1). او به خواسته ای که از قبل بدان راضی بود و در طول صفین آن را درخواست می کرد و بلکه به بیشتر از آن یعنی حق تعیین نماینده ای برابر با نماینده خلیفه و در عمل بالاتر از آن دست یافت.

ص: 155

---

1- - عبدالحسین زرین کوب، بامداد اسلام، تهران، امیرکبیر، چاپ ششم: 1369، ص 107.



### اشاره

موضوع مالک در قبال پیمان نامه حکمیت، ناراحتی و نگرانی وی از نتیجه پیکار، اطاعت کامل وی از حضرت علی علیه السلام حکومت بر جزیره و اقامت در نصیبین، انتخاب وی توسط امام برای حکومت بر مصر و شهادت وی توسط عمال معاویه به وسیله عسل مسموم در راه مصر جزو مباحث این فصل می باشد که به شرح و تجزیه و تحلیل آن ها می پردازیم:

### موضع مالک در قبال پیمان نامه حکمیت

همان گونه که آمد مالک جزو طرفداران ادامه پیکار بود و مانند علی علیه السلام معتقد بود که دعوت به حکم قرآن بهانه ای برای فرار از شکست است. در واقع شامیان و معاویه اهل تن دادن به حکم خدا نبودند، و گرنه

در ابتدای جنگ، علی علیه السلام آن ها را به کتاب خدا خواند ولی نپذیرفتند(1).

وانگهی آن ها اگر می خواستند به فرمان خدا گردن نهند، باید با خلیفه منتخب مهاجر و انصار که با ابوبکر، عمر و عثمان بیعت کرده بودند و حق انتخاب خلیفه در آن روزگار با آن ها بود، بیعت می کردند.

مالک در ابتدای اعتراضات به ادامه جنگ با دردمندی تمام خاموشی گزیده بود(2) و به پیکارش ادامه می داد، اما هنگامی که از سوی علی به سبب بالا رفتن آتش فتنه احضار شد، بر سر معترضان فریاد آورد و چون در این زمان دیدگاه و اعتقاد او در سپاه خریدار زیادی نداشت ناچار سکوت کرد، در حالی که بسیار ناراحت بود. او می دید که ثمره ماه ها تلاش و کوشش جهادگرانی چون ابن بدیل، عمار، هاشم و بیشتر از همه خودش و دلاوری های نیروهای همدان، ربیع، مذحج و انصار از بین می رود. در حقیقت سپاه امام علی به اهدافی که از این جنگ داشت، نرسید. مالک خطاب به مخالفان ادامه پیکار گفت: «... هان زشت نامی بر شما، ای گرانمایه نمایان که از این پس دیگر هرگز روی عزت نبینید»(3) و علی علیه السلام بعد از جنگ خطاب به سپاهیان فرمود «کاری کردید که نیرویی

ص: 158

---

1- - جواب معاویه در دعوت به حکم خدا در ابتدای جنگ این بود که بین ما و شما شمشیر حکم خواهد کرد. ر.ک: ابوالحسن علی بن الحسین مسعودی، همان، ج 1، ص 735؛ در این که چگونه حکم خدا را داور قرار دهیم و آن را تفسیر کنیم دقیقاً نظر معاویه و شامیان اجرا شد. اشعث به علی گفت: اگر می خواهی بروم و از معاویه سؤال کنم که چه منظوری دارد. ر.ک: عز الدین بن اثیر، همان، المجلد الثالث، ص 318.

2- - نصر بن مزاحم، همان، ص 666.

3- - نصر بن مزاحم، همان، ص 677.

را متزلزل کرد و قدرتی را بیفکند و سستی و ذلت آور بود. وقتی شما توفیق یافته بودید دشمنان از تسلط شما بیمناک بودند و کشتار در آن ها افتاد و رنج شکست را احساس کردند و از روی مکر و خدعه مصحف ها را سر نیزه کردند به خدا گمان ندارم پس از این توفیق یابید و از در مال اندیشی در آید»<sup>(1)</sup>. بعضی سخنان کوتاه فکرانه تعدادی از صاحب نفوذان در سپاه علی مثل شقیق بن ثور بگری<sup>(2)</sup> و یا سخنان منافقانه و خائنانه افرادی مثل اشعث بن قیس و خالد بن معمر در سستی سپاهیان علی بسیار تأثیر داشت. بعضی افرادی که تحت تأثیر کشتار ليله الهریر در آن لحظه دست از پیکار کشیدند، کمی بعد به خدمت علی آمدند و اعلام آمادگی کردند، ولی این آمادگی زمانی بود که پیمان نامه نوشته شده بود و از سویی همگانی نبود<sup>(3)</sup>.

وقتی زمان تعیین حکم فرا رسید. علی علیه السلام عبدالله بن عباس را پیشنهاد کرد. قاریان و پیروان اشعث پذیرفتند و گفتند که وی قریشی است و

ص: 159

- 
- 1- - محمد بن جریر طبری، همان، ج 6، ص 25720؛ و ابو علی مسکویه الرازی، همان، الجزء الاول، ص 363.
  - 2- - ابن ابی الحدید، همان، ج 1، ص 336؛ (ای مردم ما آن ها را به کتاب خدا خواندیم، پذیرفتند و آن را رد کردند و به همین سبب با ایشان جنگ کردیم و اینک امروز آنان ما را به کتاب خدا می خوانند و اگر ما این تقاضا را رد کنیم برای آنان همان چیزی که برای ما از ایشان روا بود، حالا خواهد بود) این سخنان بدون توجه به این حقیقت بود که علی خلیفه ای است که از سوی مهاجر و انصار انتخاب شده بود و موقعیت سپاه علی در دعوت به حکم قرآن آن هم در ابتدای جنگ با علت دعوت شامیان متفاوت بود.
  - 3- - نصر بن مزاحم، همان، ص 1-720.

مطمئنا معاویه عمرو را انتخاب خواهد کرد که او نیز از این قبیله است. اشعث گفت: «به خدا سوگند نباید تا قیام قیامت دو تن از مضر بر ما داوری کنند و اگر او (معاویه) مردی از قبیله مضر را خواهد گماشت، من مردی از یمنیان را قرار می دهم» (1). علی فرمود: اگر بحث یمنی - عدنانی است و باید نماینده ما یمنی باشد، مالک اشتر را حکم قرار می دهم (2). اشعث و طرفدارانش از این سخن امام به شدت عصبانی شدند. اشعث گفت: آیا کسی جز اشتر بود که زمین را به ما آتشبار کرد و آیا ما زیر حکم کسی جز اشتر هستیم؟ علی به او گفت: مراد از حکم اشتر چیست؟ گفت: حکم او این است که ما تیغ برکشیم و بر یکدیگر بتازیم تا آن چه تو و او می خواهید برآورده شود (3). ایراد دیگری که این افراد به انتخاب ابن عباس گرفتند، این بود که وی نظرش نسبت به علی و معاویه یکسان نیست. علی فرمود: شامیان و معاویه چنین شخص بی طرفی را انتخاب نخواهد کرد گفتند: آن ها به کار خود دانانند (4).

در این زمان معترضان به ادامه جنگ بر اوضاع تسلط یافته بودند و خودشان بدون نظر خواهی از علی علیه السلام، ابوموسی را انتخاب کردند.

ص: 160

- 
- 1- - نصر بن مزاحم، همان، ص 689.
  - 2- - محمد بن جریر طبری، همان، ج 6، ص 2566؛ ابو علی مسکویه الرازی، همان، الجزء الاول، ص 358.
  - 3- - نصر بن مزاحم، همان، ص 689؛ ابی مخنف لوط بن یحیی، همان، الجزء الاول، ص 204؛ محمد بن جریر طبری، همان، ج 6، ص 2567؛ ابو علی مسکویه الرازی، همان، الجزء الاول، ص 359.
  - 4- - ابو حنیفه دینوری، همان، ص 236.

گروهی منافقانه و گروهی نیز به خاطر عدم درک فکری و بینش سیاسی درست، وی را مطرح ساختند. ابوموسی کسی بود که این جنگ‌ها رامحکوم می‌کرد و علی و معاویه در نظر او فرقی نداشتند، هر دو مرتکب اشتباه شده بودند، علی علیه السلام گفت: ابوموسی مورد اعتماد من نیست. او مردم را از یاری من بازداشت (1)، اما برای اشعث و طرفدارانش نظر و رأی علی اهمیت ی نداشت (2).

حضرت علی علیه السلام گفت: من بیم آن دارم این یمانی محبوب شما فریب بخورد. اشعث در جواب گفت: «اگر پاره ای به ناخواست ما داوری کنند، ولی یکی از داوران یمانی باشد ما را خوشتر است که پاره ای به خوشایند و مراد ما داوری کنند اما هر دو از قبیله مضر باشند» (3). البته مسلم است که هدف اشعث فقط یمانی بودن نبود و گرنه با حکم نمودن اشعث مخالفت نمی‌کرد. بسیاری از دلسوزان و حتی بی‌طرفان حکم نمودن ابوموسی را در مقابل عمرو بن عاص به صلاح نمی‌دانستند. احنف بن قیس از علی خواست تا وی را به عنوان نماینده عراقیان انتخاب کند، ولی قاریان و پیروان اشعث از پذیرفتن آن خودداری کردند. وی به امام گفت ابوموسی کسی نیست که بتواند با حيله‌های عمرو مقابله کند، وی بسیار سطحی و

ص: 161

---

1- - محمد بن جریر طبری، همان، ج 6، ص 2566؛ احمد بن ابی یعقوب، همان، جلد 2، ص 9؛ ابو علی مسکویه الرازی، همان، الجزء الاول، ص 358.

2- - علی علیه السلام هنگامی که از سوی سپاهیان وادار به پذیرش حکمیت شد، چنین گفت: «من دیروز امیر شما بودم و امروز مأمورم» ر.ک: نصر بن مزاحم، همان، ص 666.

3- - ابن ابی الحدید، همان، ج 1، ص 344.



کند ذهن است(1). ایمن بن خریم اسدی که در جنگ بی طرف بود با این حال گاهی از یمانی ها تعریف کرد(2) و معاویه را نیز در یکی از اشعارش، قبل از صفین، امیر المؤمنین نامیده بود(3)، در مورد انتخاب ابوموسی از سوی لشکر عراق چنین سرود: «اگر قوم را رای خردمندانه ای شاید که از گمراهی محفوظ مانند باید ابن عباس را گسیل دارند»(4). در واقع نماینده معاویه و اشعث باید با یکدیگر مذاکره می کردند. بسیاری از افراد هم که مرکزیت عراق و کوفه بر جهان اسلام بر ایشان مهم بود به ابوموسی تذکر می دادند که مبادا عراق در مقابل شام تباه شود. از جمله این افراد، نجاشی شاعر، احنف بن قیس، شنی و شریح بودند.

مالک که از به نتیجه نرسیدن جنگ و پذیرش پیمان نامه حکمیت به شدت عصبانی بود، برایش اهمیت ی نداشت که نماینده عراقیان باشد. او نسبت به نتیجه این صلح خوشبین نبود، بنابراین نه به امام در مورد ابوموسی و انتخاب او چنان که احنف تذکر داد چیزی گفت و نه هیچ توصیه ای به ابوموسی کرد. فقط یک جمله در این زمان به علی علیه السلام گفت:

ص: 162

---

1- محمد بن جریر طبری، همان، ج 6، ص 2567.

2- نصر بن مزاحم، همان، ص 588.

3- همان، ص 28.

4- نصر بن مزاحم، همان؛ ص 693؛ دینوری، همان، ص 237؛ ایمن در ادامه شعرش ابوموسی را به پا و عمرو را به سر تشبیه نموده است. علی علیه السلام در مورد انتخاب عمرو و ابوموسی بعدا چنین گفت: «مردم شامیان برای خود کسی را برگزیدند که بدان چه دوست می دارند از همه نزدیک تر است و شما کسی را برگزیدید که بدان چه ناخوش می شمارید از همه نزدیک تر، ر.ک: نهج البلاغه، همان، خطبه 238، ص 8-267.

«ای امیر مؤمنان، مرا در برابر عمرو بن عاص بدار، به خداوندی که جز او خدایی نباشد سوگند، به محض آن که چشمم پر او افتد او را بکشم»<sup>(1)</sup>. پس از فروکش کردن آتش جنگ، اشعث فعال ترین مرد میدان شد. او به نزد شامیان رفت و پرسید هدفشان چیست و چه نظری دارید؟ و بعد از نوشته شدن پیمان نامه نیز آن را بر دسته های سپاه خواند. برعکس، مالک ناراحت بود و موضع انفعالی داشت. وقتی پیمان نامه نوشته شد، نظر اشتر را نسبت به آن پرسیدند، گفت: «از هیچ کران، راست و چپ، روی خوش نبینیم اگر در این پیمان نامه که درباره صلح و سازش است نامی از من برده شده باشد. مگر نه این است که من از پروردگرم برهانی آشکار (بر لزوم جنگ) و نیز یقینی قطعی بر گمراهی دشمنم دارم؟! و مگر نه این که اگر شما بر سست کوشی و شکست اتفاق نمی کردید، پیروزی بسیار نزدیک را به عیان می دیدید؟»<sup>(2)</sup> اشعث به وی گفت: بیا و گواهی ده به آن چه در این پیمان نامه نگاشته شده که نه پیروزی را دیدی و نه شکست را و تنها بدین وسیله است که از مردم رو نمی گردانی و تک روی نمی کنی. اشتر که فرصت را برای گفتن آن چه در دل داشت مناسب یافت، گفت:

ص: 163

- 
- 1- - نصر بن مزاحم، همان، ص 707؛ ابن ابی الحدید، همان، ج 1، ص 344؛ محمد بن جریر طبری، همان، ج 6، ص 2067.
  - 2- - نصر بن مزاحم، همان، ص 707؛ با کمی تفاوت در طبری، ر.ک: محمد بن جریر طبری، همان، ج 6، ص 2571؛ ابو علی مسکویه الرازی، الجزء الاول، ص 361؛ طبری می نویسد: «دست راستم جدا شود و دست چپم سودم ندهد». نویری از قول وی می نویسد: «دست راستم از من جدا شود و دست چپم از کار بیفتد اگر در این مکتوب خطی بنویسد». ر.ک: نویری، همان، ج 5، ص 201؛ در یکی از پژوهش ها ر.ک: محمد ابوالفضل ابراهیم و علی محمد الجبای، همان، ص 393.

«به خدا سوگند من در امور دنیا به انگیزه دنیاطلبی تو و در امور آخرت به خاطر گریز تو از آخرت از تو روی گردانم. خداوند بدین شمشیر من خون های مردانی را ریخته است که تو در نظر من از هیچ یک از آنان بهتر نیستی و ریختن خونت حرام تر از ریختن خون هیچ یک از آنان نیست»<sup>(1)</sup>.

بعد از این سخنان، مالک بر اطاعت خود از علی علیه السلام در همه حال تأکید کرد: «با این همه من بدان چه علی امیر مومنان کند رضایت دارم، به هر جا درون شود، درون شوم و از هر جا برون آید، برون آمم، زیرا وی جز به راه درستی و هدایت نرود»<sup>(2)</sup>. به نظر می رسد اطاعت مالک از علی علیه السلام و اخلاص و دلسوزیش از اواسط صفین به بعد بیشتر از قبل شد و وی مظلومیت امام را بعد از صفین بیشتر درک می کرد.

همان گونه که آمد مالک با وجود ناراحتی و نگرانی از پیمان نامه صلح، به خاطر حضرت علی علیه السلام به آن راضی شد و آن را پذیرفت. از سوی دیگر علی علیه السلام به اشتر کاملاً اطمینان داشت. وقتی به حضرت گفته شد، اشتر به آن چه در این پیمان نامه آمده راضی نبوده است و هنوز جز به ادامه پیکار با دشمن نمی اندیشد<sup>(3)</sup>، علی گفت: بلی، اشتر اگر ببیند من راضی ام،

ص: 164

---

1- - نصر بن مزاحم، همان، ص 8-707؛ ابن ابی الحدید، همان، ج 1، ص 351؛ با کمی تفاوت در محمد بن جریر طبری، همان، ج 6، ص 2571؛ یعقوبی این سخنان مالک را خطاب به اشعث در زمانی می داند که وی به علی گفت عنوان امیر مومنان را از کنار اسمت در پیمان نامه حذف کن، ر.ک: احمد بن ابی یعقوب، همان، ج 2، ص 351؛ مقایسه شود با ابی مخنف لوط بن یحیی، همان، الجزء الاول، ص 206.

2- - نصر بن مزاحم، همان، ص 708؛ وابن ابی الحدید، همان، ج 1، ص 351.

3- - نصر بن مزاحم، همان، ص 722؛ در طبری رای وی این است که با قوم مخالف جنگ باید کرد، ر.ک: محمد بن جریر طبری، همان، ج 6، ص 2576.

راضی شود اما این که یادآوری کردید که او فرمان مرا وانهاده است، من بر این عقیده نیستم، و او نیز از چنان کسانی نیست که از فرمان من سر بتابد و از این رو من در این باب از او نگران نیستم، «ای کاش دو تن چون او می بود که نظرش نسبت به دشمن چون نظر او می بود، در آن صورت بار گران فرماندهی شما به من سبک می شد و به اصلاح پاره ای کژ رفتاری های شما امیدوار می شدم»(1).

### حکومت مالک بر جزیره

مالک هم مشاور علی علیه السلام بود و هم یکی از فرماندهانش و نیز کارگزار یکی از نقاط حساس قلمرو حکومتی آن حضرت محسوب می شد. یکی از محققین علت انتخاب مالک را به عنوان حاکم جزیره، نارضایتی وی از علی دانسته و می نویسد: مالک پیمان نامه را امضا نکرد و علی برای راحت شدن از شرش، او را به حکومت شهر موصل فرستاد(2). ولی از مباحث گذشته می توان فهمید که وی از علی علیه السلام ناراضی نبود، بلکه از اقدام اشعث و همفکرانش به شدت عصبانی بود. علی از ناحیه مالک احساس خطر نمی کرد. هر دو صاحب یک نوع اعتقاد در مورد جنگ با

ص: 165

---

1- - نصر بن مزاحم، همان، ص 720؛ ابو جعفر اسکافی، همان، ص 4-183؛ ابی مخنف لوط بن یحیی، همان، الجزء الاول، ص 208؛ محمد بن جریر طبری، همان، ج 6، ص 2576؛ ابن ابی الحدید، همان، ج 1، ص 354؛ شهاب الدین احمد نویری، همان، ج 5، ص 202؛ محمد باقر مجلسی، همان، الجزء الثانی و الثلاثون ص 547؛ خیرالدین زرکلی، همان، ج 1، ص 74.

2-1 - "L. Veccia vaglieri, "Ashtar

معاویه بودند. بر خلاف نظر این مستشرق مالک از جمله امضا کنندگان پیمان نامه بود(1)، ولی از سر ناراحتی، شور و شوقی در امضای آن نداشت. حکومت مالک بر نصیبین و موصل و دیگر شهرهای جزیره نیز بعد از ورود علی علیه السلام به کوفه آغاز شد و شروع مرحله دوم آن در این زمان (بعد از صفین) بود. مالک اشتر مانند سدی مانع هجوم غارتگران شامی و حمله احتمالی و غافلگیرانه معاویه به حوزه حکومت علی علیه السلام بود. مالک اشتر همه ماهه مثل قبل از صفین با ضحاک بن قیس، حاکم معاویه، برزها، قرقیسیا و حران درگیری هایی داشت(2). غیر از اقتدار مالک، نفوذ وی در بین سپاهیان و تدابیرش که مانع از هجوم نیروهای معاویه می شد، دلیل دیگر انتخاب وی به عنوان حاکم این منطقه حساس این بود که اشتر در دوران فتح اولیه این مناطق نقشی فعال و حساس داشت و طبیعتاً به منطقه کاملاً آشنا بود.

مالک در عین حال که حاکم جزیره بود، در امور مهم جهان اسلام برای علی علیه السلام مشاوری امین محسوب می شد. یکی از مشکلات علی بعد از صفین کوتاهی یارانش در حمایت وی و پیوستن برخی به معاویه بود. معاویه برای اشراف قبایل اهمیت ویژه ای قایل بود، در حالی که علی بین رؤسا، اشراف و مردم عادی قبایل فرقی نمی گذاشت. نفوذ اشراف در بین افراد قبیله باعث می شد تا در زمانی که اشراف نخواهند، مردم با حکومت علی علیه السلام هماهنگی نشان ندهند. اشراف عراق قبل از صفین حداقل برای

ص: 166

---

1- - نصر بن مزاحم، همان، ص 699؛ ابوحنیفه دینوری، همان، ص 239؛ ابن اعثم کوفی، همان، ص 693.

2- - ابن ابی الحدید، همان، ج 2، ص 252.

حمایت از مرکزیت عراق تا اندازه ای با علی علیه السلام هماهنگی نشان می دادند ولی بعد از صفین هماهنگ شدن با معاویه و گرفتن امتیازات ویژه را بر مرکز بودن عراق ترجیح دادند. علی نزد مالک اشتر از کوتاهی و یاری ندادن یاران خویش و فرار کردن و پیوستن برخی به معاویه شکایت کرد. اشتر گفت: «ای امیرالمؤمنین ما به یاری برخی از بصریان و کوفیان با مردم بصره جنگ کردیم و رأی مردم متحد بود، ولی بعدها اختلاف و ستیز کردند و نیت ها سست و شمار مردم کم شد. تو آنان را به عدل و داد گرفته ای و میان ایشان به حق رفتار می کنی و داد ناتوان را از شریف می گیری از سوی دیگر پادشاهای معاویه را نسبت به توانگران و شریفان دیدند اگر مال ببخشی گردن های مردم به سوی تو خم می شود و خیرخواهی و دوستی ایشان ویژه تو خواهد شد»<sup>(1)</sup>. مالک در این خیرخواهی برای علی علیه السلام تذکر می دهد که رعایت ارزش ها و اصول عدالت از سوی علی علیه السلام و تأکید بر آن باعث نارضایتی اشراف و کوتاهی مردم در یاری علی می شد. امام در جواب مالک چنین فرمود: «اما آن چه در مورد کار و روش ما که منطبق بر عدل است، سخن گفتی، همانا که خدای عزوجل می فرماید: هر کس کار پسندیده کند برای خود او سودمند است و هر کس بد می کند بر نفس خویش ستم می کند و پروردگارت نسبت به بندگان ستمگر نیست و من از این که مبادا در انجام آن چه

ص: 167

---

1- - ابواسحاق ابراهیم بن محمد، همان، ج 1، ص 2-71؛ ابن ابی الحدید، همان، ج 1، ص 315؛ این توصیه مالک شبیه به سفارش دیگر خیرخواهان علی به وی در موقعیتی دیگر بود و علی به آن ها جواب داد: آیا می خواهید پیروزی را با ستم به دست آورم. ر.ک: نهج البلاغه، خ 126، ص 124.

(عدالت) کوتاهی کرده باشم، بیشتر ترسانم اما آن چه در مورد بذل اموال و برگزیدگان رجال گفتمی، ما را نشاید که به مردی از درآمد عمومی بیش از حقش بدهیم و من از رأی و پیشنهاد توفیق چیز را می پذیرم که موجب رضایت خداوند باشد و تو نیز در نزد من از امین ترین مردم و خیرخواه ترین ایشان هستی و به خواست او از معتمدترین آن ها در نزد مردم به شمار می روی» (1).

مالک با این که جزو بزرگان قبایل بود، رأی علی را در زمینه عدالت و مساوات می پسندید و در این گفت و گو نیز دلیل کوتاهی کردن مردم از یاری علی را توضیح داده است. مالک به غیر از چند استثنا همواره تسلیم تصمیم نهایی علی بود. یکی دیگر از حوادثی که در این دوران رخ داد و سخن از اشتراک در میان است، حد خوردن نجاشی شاعر بود. افراد زیادی از علی علیه السلام جدا شدند و به معاویه پیوستند. دلایل این جدایی برای همه یکی نبود. برخی از سخت گیری های علی در اجرای حدود الهی ناراحت بودند. نمونه این افراد عبیدالله بن عمر و نجاشی شاعر بودند که اولی در ابتدای خلافت علی و دومی پس از جنگ صفین به نزد معاویه گریختند. نجاشی شاعر علی در صفین بود که همراه نامه های علی علیه السلام اشعاری در جواب اشعار شاعر معاویه برای وی می فرستاد. وی در حمایت از عراقیان نیز اشعار بسیاری سرود. پس از جنگ صفین در روز اول ماه رمضان احتمالاً سال 37 هجری نجاشی به دعوت ابوسمال اسدی برای

ص: 168

---

1- - ابواسحاق ابراهیم بن محمد، همان، ج 1، ص 3-72؛ ابن ابی الحدید، همان، ج 1، ص 6-315.

باده گساری جواب مساعد داد، «پس هر دو غذا خوردند و سپس باده گساری کردند. چون نزدیک غروب شد شروع به عربده کشی کردند»<sup>(1)</sup>. پس از این که همسایه ابوسمال به علی علیه السلام خبر داد، وی گروهی را فرستاد تا آن ها را بیاورند. نجاشی گرفتار شد، روز بعد وی را صد تازیانه زدند، هشتاد ضربه برای شرابخواری و بیست ضربه برای روزه خواری<sup>(2)</sup>. چون علی علیه السلام نجاشی را حد زد، یمانی ها از این کار خشمگین شدند. صمیمی ترین فرد یمانی ها با نجاشی طارق بن عبدالله بن کعب نهدی بود که نزد علی علیه السلام رفت و به آن حضرت سخنانی گفت: «تو در سینه های ما آتش افروختی، کارهای ما را پراکنده ساختی و ما را به راهی کشاندی که چنین می بینم که هر کس به آن راه رود به آتش در افتد»<sup>(3)</sup> و علی علیه السلام در جواب او این آیه را تلاوت کرد: «و همانا که آن بر مردم خدا ترس، گران است»<sup>(4)</sup>. آن حضرت ضمن تأکید بر این که ضربات شلاق به خاطر کفاره گناهی بوده که نجاشی انجام داده است، آیه دیگری را تلاوت فرمود: «دشمنی قومی شما را وادار به آن نکند که دادگری کنید که به پرهیزگاری نزدیکتر است»<sup>(5)</sup> اگر مالک اشتر هم دارای تعصبات قبیله ای می بود، باید

ص: 169

- 
- 1- - فتغديا ثم اتاه نبيذ فشرباه فلما كان من آخر النهار علت اصواتهما، ر.ك: ابواسحاق ابراهيم بن محمد، همان، ج 2، ص 535؛ و ابن ابی الحديد، همان، ج 1، ص 255.
  - 2- - ابواسحاق ابراهيم محمد ثقفی کوفی، همان، ج 2، ص 536؛ ابن ابی الحديد، همان، ج 1، ص 255-6.
  - 3- - ابواسحاق ابراهيم محمد بن ثقفی کوفی، همان، ج 2، ص 539؛ ابن ابی الحديد، همان، ج 1، ص 257.
  - 4- - بخشی از آیه 45 سوره بقره.
  - 5- - بخشی از آیه 8 سوره مائده.



به علی علیه السلام اعتراض می کرد. مخصوصاً که نجاشی اشعار زیادی در ستایش اشتر در صفین سروده بود(1). وانگهی وی یکی از بزرگان یمانی بود. اما مالک نه تنها اعتراض نکرد.

بلکه وی وقتی طارق را دید به او گفت: تو آن سخنان را به امیر مؤمنان گفته ای؟ طارق گفت: آری من گفته ام. اشتر گفت: به خدا سوگند آن چنان که تو گفته ای نیست. دل های ما گوش به فرمان اوست و کارهای ما همه برای او هماهنگ است. طارق خشمگین شد و گفت: ای اشتر به زودی خواهی دانست نه چنان است که گفته ای و چون شب فرا رسید او و نجاشی به سوی معاویه رفتند(2).

### مالک اشتر، حاکم مصر

مصر یکی از ایالت های مهم جهان اسلام بود. این ایالت در دوره خلافت عمر توسط عمرو بن عاص فتح شد. خلیفه دوم عمرو را به عنوان حاکم آن جا منصوب کرد. عثمان، عمرو را عزل و عبدالله بن ابی سرح، برادر رضاعی خویش، را حاکم آن دیار کرد. در اواخر خلافت عثمان مردم مصر ابن ابی سرح را از آن جا بیرون راندند و محمد بن ابی حدیفه و محمد بن ابی بکر بر آن جا مسلط شدند. انتخاب حاکم مصر در دوره

ص: 170

---

1- - در یکی از اشعار نجاشی در مورد مالک آمده است: «... اگر خداوند او را در کنف خود بدارد عراق از این موهبت الهی سعادتمند خواهد بود...». ر.ک: نصر بن مزاحم، همان، ص 543.

2- - ابواسحاق ابراهیم بن محمد، همان، ج 2، ص 40-539؛ ابن ابی الحدید، همان، ج 2، ص 257.

خلافت علی علیه السلام از اهمیت ویژه ای برخوردار بود، به دلیل این که این منطقه خراج بالایی داشت و جمعیت گسترده ای را در خود جای داده بود. مهم تر از آن، نزدیک بودن این سرزمین به شام بود. احتمال تبانی حاکمش با معاویه صید شدن توسط او و یا احتمال حمله معاویه به مصر وجود داشت. با توجه به این وضع علی علیه السلام تصمیم گرفت کسانی را برای حکومت بر مصر انتخاب کند که قاطع، شجاع و مهم تر از آن اهل کنار آمدن با معاویه نباشند. از طرفی ایجاد جنگ های داخلی و احتیاج به سلحشوران نامدار در این جنگ ها تا حدودی برای علی محدودیت ایجاد می کرد. آن حضرت می خواست هاشم بن عتبّه معروف به چابک سوار را به عنوان حاکم مصر انتخاب کند(1) ولی هاشم را برای نبرد صفین لازم داشت.

کسانی که عملاً برای حکومت بر مصر انتخاب شدند، توسط معاویه قابل صید نبودند. قیس بن سعد کسی بود که پیشنهاد معاویه مبنی بر اعطای حکومت بصره و کوفه برای وی و اعطای حکومت حجاز به یکی از افراد خاندانش مخالفت کرد و به سختی معاویه را از خود رنجاند(2)، معاویه از همراهی قیس و انصار با علی و تلاش آنان در این راه بسیار ناراحت بود(3). در مورد ابن ابی بکر نیز اگر تنها نامه او به معاویه در منابع را مورد بررسی قرار دهیم از سرسختی وی نسبت به معاویه و بزرگداشت وی نسبت به علی علیه السلام آگاه می شویم. مالک نیز کسی بود که به هیچ روی با

ص: 171

1- - نهج البلاغه، خ 68، ص 52.

2- - ابواسحاق ابراهیم بن محمد، ثقفی کوفی، همان، ج 1، صص 216، 4-213، 216.

3- - نصر بن مزاحم، همان، ص 14-609.

حکومت قیس بر مصر کوتاه مدت بود. حضور خونخواهان عثمان و یا به تعبیر بهتر عثمانیان در ناحیه خربت و ناراحتی و نگرانی قیس از درگیری احتمالی با خزرجیان منطقه (1) و مخصوصاً نامه های معاویه و عمرو و حیلہ های آن دو (2) میانه علی و قیس را بر هم زد. آن حضرت پس از ورود به کوفه و پس از نبرد جمل، محمد را به جای قیس حاکم مصر کرد. محمد شدت عمل بیشتری نسبت به عثمانیان از خود نشان داد و نامه عتاب آمیزی نیز به معاویه نگاشت. بعد از نبرد صفین که موضع علی ضعیف شده بود، عثمانیان مصر بر محمد بن ابی بکر گستاخ شدند و عهد شکنی و ستیز خود را برای او آشکار ساختند (3). محمد ابتدا ابن جمهان بلوی و یزید بن حارث کنانی، و بعد از آنان مردی از قبیله کلب را به جنگ آن ها فرستاد (4). این افراد نه تنها موفق نشدند شورش را فرو خوابانند بلکه خود نیز کشته شدند و پس از آن معاویه بن حدیج که از قبیله سکاسک بود خروج کرد و مردم را به خونخواهی عثمان دعوت کرد (5). چون خبر قیام آنان بر ضد محمد بن ابی بکر به امام رسید، فرمود: «برای مصر جز یکی

ص: 172

- 
- 1- ابن ابی الحدید، همان، ج 3، ص 59.
  - 2- در مورد خدعه معاویه و عمرو و جعل نامه ای ساختگی از قیس به معاویه و پیوستن او به شامیان؛ ر.ک: ابو اسحاق ابراهیم بن محمد، ثقفی کوفی، همان، ج 1، ص 7-216؛ و ابن ابی الحدید، همان، ج 3، ص 9-198.
  - 3- ابن ابی الحدید، ج 1، ص 254؛ محمد بن جریر طبری، همان، ج 6، ص 2494.
  - 4- ابن ابی الحدید، ج 1، ص 255؛ محمد بن جریر طبری، همان، ج 6، ص 2494.
  - 5- ابن ابی الحدید، ج 1، ص 6-255؛ محمد بن جریر طبری، همان، ج 6، ص 2621.

از این دو تن را شایسته نمی بینم یا دوست خودمان که او را از حکومت مصر در گذشته بر کنار کردیم، یعنی قیس بن سعد، و یا مالک بن حارث اشتر»<sup>(1)</sup>. چنانچه ذکر آن گذشت در این زمان مالک در جزیره بود و علی علیه السلام به مالک که در شهر نصیبین بود، چنین نوشت: «تواز کسانی هستی که برای بر پاداشتن دین به آنان پشتگرم هستم و غرور و نخوت گنهکار را با آنان در هم می شکنم و زبانک مرزهای هولناک را با آنان می بندم. محمد بن ابی بکر را که به حکومت مصر گمارده ام، گروهی بر او خروج کرده اند. او جوانی کم سن و سال است و تجربه ای در مورد جنگ ها ندارد پیش من بیا تا در مورد آن چه لازم است بیندیشیم. کسی از یاران مورد اعتماد و خیرخواه خودت را بر منطقه حکومتت بگمار. والسلام»<sup>(2)</sup>. مالک به کوفه و نزد علی علیه السلام آمد. آن حضرت ماجرای مصر و خبر مردم آن را به او گفت و در ضمن سخنانش به اشتر فرمود: کسی جز تو برای حکومت مصر نیست. خدایت رحمت کند، به مصر برو و من با توجه به رأی و اندیشه خودت سفارش نمی کنم، در هر چه که بر تو دشوار آمد از خداوند یاری بخواه و نرمی و شدت را به هم بیامیز و تا هنگامی که مدارا کارساز باشد مدارا کن و هنگامی که جز شدت چاره ای نباشد، شدت کن<sup>(3)</sup>. در مورد زمان این انتخاب و حرکت مالک برای حکومت بر

ص: 173

- 
- 1- - ابن ابی الحدید، ج 1، ص 7-256؛ محمد بن جریر طبری، همان، ج 6، ص 2621.
  - 2- - ابی مخنف لوط بن یحیی، همان، الجزء الاول، ص 313؛ محمد بن جریر طبری، همان، ج 6، ص 2621؛ محمد باقر مجلسی، همان، الجزء الثانی و الثلاثون، ص 552؛ نبیل محسن، همان، الحلقه الثلاثه، ص 198.
  - 3- - ابواسحاق ابراهیم محمد ثقفی کوفی، همان، ج 1، ص 9-258 ادامه 4 به ترتیب صالحی مازندرانی؛ دولت جاوید، ص 69 و مشکور، همان، ص 28.

مصر می توان گفت که کمتر از یک سال پس از پیکار صفین و در اواخر سال سی و هفت هجری بوده است. ثقفی کوفی می نویسد: «چون موضوع حکمیت پایان گرفت علی علیه السلام به اشتر نوشت» (1). از طرفی پیمان نامه حکمیت یک ساله بود (2) و قبل از اتمام یک سال شکسته شد به دلیل این که عمرو و ابوموسی براساس نظر قرآن حکم نکردند و براساس هوای نفس نظر دادند (3). با توجه به این که جنگ صفین در اواخر سال سی و شش و اوایل سی و هفت هجری بوده است (4)، حدود اواخر سال سی و هفت بود که امام مالک را فرستاد و مصر نیز پس از اعلام آرای حکمین بر ابن ابی بکر تباه شد. حداقل مدت کمی بعد از اعلان رأی حکمین، مالک هنوز در عراق بوده است زیرا که علی علیه السلام بعد از این اعلام رأی، معاویه، عمرو و ابوموسی و حبیب بن مسلمه، و عبدالرحمن بن خالد و ضحاک

ص: 174

---

1- - همان، ج 1، ص 257 صالحی به خطا زمان انتخاب مالک را پس از کشته شدن ابن ابی بکر و مشکور نیز قبل از انتخاب محمد می داند (به خطا).

2- - نصرین مزاحم، همان، ص 699؛ در خطبه 125 نهج البلاغه نیز از مدت زمان داوری و صلح یاد شده است بدون این که مقدار آن مشخص شده باشد ر.ک: نهج البلاغه، خطبه 125، ص 123.

3- - نهج البلاغه، خطبه 177، ص 185.

4- - رسول جعفریان بررسی و مقایسه ای درباره تاریخ وقوع جنگ صفین در جنگ انجام داده است. وی می نویسد: «نظر منابع به اواخر سال 36 و اوایل سال 37 است. فقط نصرین مزاحم جنگ را از صفر 37 تا صفر 38 ه.ق. می داند». ر.ک: رسول جعفریان، همان، ص 766؛ و البته نصر بن نیز حمله سرنوشت ساز را در صفر و یا ربیع الاول سال 37 می داند. ر.ک: نصرین مزاحم، همان، ص 650.

قیس و ولیدبن عقبه را لعنت می کرد و معاویه در مقابل علی، حسن و حسین و ابن عباس و قیس بن سعد و اشتر را لعنت می کرد». همه این افراد جز قیس و اشتر از نزدیکان نسبی علی بودند(1). قیس از دشمنان سرسخت معاویه بود و اول کسی بود که با امام حسن علیه السلام بیعت کرد و حتی می خواست جنگ با فاسقان را شرط وفاداری به بیعت قرار دهد(2).

از طرفی عزیمت مالک کمی قبل از جنگ نهروان بوده است زیرا که علی پس از اعلام آرای حکمین، آماده شد که به نبرد با شامیان و معاویه رود و بعضی از صاحب نفوذان خیرخواه علی در جمع نمودن سپاه نقش داشتند ولی از مالک خبری نبود. اگر مالک در جزیره و نصیبین می بود، با توجه به موقعیت فوق العاده اش در کوفه برای تحریض مردم به جهاد می آمد، چنان که قبل از پیکار صفین آمد، ولی ظاهراً مالک در این زمان عازم مصر شده بود.

دلیل دیگری که بر حرکت مالک به سمت مصر درست کمی قبل از جنگ نهروان صحه می گذارد، این است که بلافاصله پس از این جنگ،

ص: 175

---

1- - محمدبن جریر طبری، همان، ج 6، ص 2592؛ ابن ابی الحدید، همان منبع، ج 1، ص 373 و ج 6، ص 314؛ خواندمیر، همان، ج 1، ص 566؛ نصر بن مزاحم نیز این روایت را آورده جز این که نام اشتر در بین نام کسانی که توسط معاویه لعنت می شوند نیست و اگر این روایت درست باشد می تواند دلیل باشد بر این که مالک در این زمان کشته شده بود. و گرنه معاویه دشمن درجه یک خویش در بین سرداران علی را اشتر می دانست. برای آگاهی از روایت، ر.ک: نصر بن مزاحم، همان، ص 766؛ ویلیام مویر بدون ذکر مأخذ می نویسد:

Willam Muir, *The Caliphate ...*, p. 271

2- - محمدبن جریر طبری، همان، ج 7، ص 2713.

غارنگری های سرداران معاویه در قلمرو حکومتی علی علیه السلام آغاز شد. اولین مورد از این نوع غارتگری ها که ناامنی و کشتار بسیار را در پی داشت، غارت و حمله ضحاک بن قیس بود. در شرح جزئیات حمله و غارت ضحاک و سوارانش می خوانیم: پس از اعلان رأی حکمین، علی علیه السلام آماده نبرد با شامیان شد. وقتی این خبر به معاویه رسید، به همه شهرهای شام پیام فرستاد و سپاهیان را جمع کرد. معاویه در مورد جنگ با علی علیه السلام با آنان مشورت کرد. ثقفی کوفی می نویسد: «آنان دو سه روزی برای تبادل نظر و چاره اندیشی درنگ کردند و در همان حال جاسوسان برای ایشان خبر آوردند که یاران علی با وی اختلاف پیدا کرده اند و علی از جنگ با شما منصرف شده و به آنان پرداخته است»<sup>(1)</sup>. پس از مدتی خبر رسید که خوارج توسط علی سرکوب شده اند و او قصد شام دارد. کمی بعد نامه عماره بن عقبه بن ابی معیط رسید که در آن چنین نوشته بود: «اما بعد قاریان و پارسیان اصحاب علی بر او خروج کردند و او به مقابله با آنان پرداخت و ایشان را کشت و اینک عقیده سپاهیان و مردم شهر کوفه نسبت به او تباهی گرفته و میان ایشان دشمنی آشکار شده است»<sup>(2)</sup>.

در این زمان معاویه در صدد برآمد ضحاک بن قیس را برای غارتگری به عراق بفرستد<sup>(3)</sup>، یعنی درست کمی بعد از جنگ نهروان و نه پیش از آن. این خبر

ص: 176

---

1- - ابو اسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی، همان، ج 2، ص 418؛ ابن ابی الحدید، همان، ج 1، ص 255؛ ابن اعثم کوفی، همان، ص 706.

2- - ابو اسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی، همان، ج 2، صص 20-419؛ ابن ابی الحدید، همان، ج 1، ص 255.

3- - ابو اسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی، همان، ج 2، ص 421؛ ابن ابی الحدید، همان، ج 1، صص 7-256؛ ابن اعثم کوفی، همان، ص 707.

بر حمله ضحاک بعد از نهروان تأکید دارد در حالی که مؤلف الغارات می نویسد: حمله ضحاک پیش از نهروان و پس از داستان حکمین بوده است(1). در هر دو صورت آن چه مسلم است مالک اشتر قبل از حمله ضحاک از جزیره و عراق بیرون رفته بود، زیرا تا زمانی که مالک در این مناطق بود، هیچ سواری از دلاوران معاویه جرأت آشوب و خرابکاری آن هم در قلمرو علی را نداشت. مالک حتی بعد از صفین آن قدر نفوذ داشت که با یک سخنرانی آتشین چند هزار سوار را خیلی سریع آماده جانفشانی کند و تدبیرهای او می توانست درد سرهای بزرگی برای غارتگران در محدوده حکومتی علی فراهم کند. تا زمانی که مالک در عراق بود نه تنها سواران شام مناطق و شهرهای حکومتی علی را مورد تاخت و تاز قرار نمی دادند، بلکه بنا به گفته ابن ابی الحدید، اشتر مکرر از علی علیه السلام اجازه می خواست که به معاویه شبیخون بزند و علی می فرمود: همانا پیامبر که درود پروردگار بر او باد، مسلمانان را از شبیخون زدن به مشرکان منع می کرد و فرزندانش هم این خوی گران قدر را از او ارث برده اند(2). مالک می خواست برای تضعیف موقعیت معاویه بر شهرهای شام حملاتی تدارک ببیند ولی امام به وی اجازه نمی داد؛ همان کاری که بعدا کمیل در سطح محدودی انجام داد و مورد توییح و سرزنش امام قرار گرفت. کمیل به عوض مقابله با سواران شامی، سعی کرد بر شهرهای مرزی شام مثل قرقیسیا حملات تلافی جویانه انجام دهد. علی در نامه ای که برای کمیل

ص: 177

---

1- - ابو اسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی، همان، ج 2، ص 416.

2- - ابن ابی الحدید، همان، ج 1، ص 415.



نوشت، این کار وی را سرزنش کرد: «دلیری تو در غارت مردم قرقیسیا و رها کردن مرزهایی که تو را بر آن گمارده ایم و کسی در آن جا نیست که آن را بپاید و سپاه دشمن را از آن دور نماید، رأی خطاست و اندیشه ای نارسا»(1).

## پایان راه

وقتی مالک اشتر به سمت مصر به راه افتاد، جاسوسان معاویه به وی خبر دادند و معاویه از این خبر ناراحت شد، زیرا او مالک را به خوبی می شناخت و از شجاعت و تدبیر وی آگاه بود. همچنین مالک کسی نبود که فریفته شود و مطمئناً به هیچ قیمتی به معاویه نمی پیوست. موضوع دیگری که معاویه را ناراحت می کرد این بود که وی می دانست که «مردم یمن به اشتر شتابنده تر از هر کسی هستند»(2). در مصر نیز یمنیان بسیاری با معاویه مکاتبه کرده بودند و جزو شورشیان بودند. معاویه به یکی از کارگزاران خراج که به وی اعتماد داشت، پیام فرستاد که اشتر حاکم مصر شده است، اگر کار او را برای من کفایت کنی، تا زنده هستم و تو زنده هستی خراجی از تو نخواهم گرفت؛ به هر گونه می توانی برای کشتن او چاره سازی کن(3). عامل معاویه به سمت قلزم رفت(4) و در آن جا ماند.

ص: 178

1- نهج البلاغه، خطبه 61، ص 346.

2- احمد بن ابی یعقوب، همان، ج 2، ص 99.

3- ابن ابی الحدید، همان، ج 3، ص 214؛ در یکی از منابع آمده است: اگر اشتر را بکشی 20 سال خراج تو را نخواهم گرفت؛ ر.ک: مطهر بن طاهر، همان، ج 4 تا 6، ص 886.

4- قلزم نام شهری در مصر کنار خلیجی به همین نام است و خرابه های آن هم اکنون نزدیک شهر سوئز باقی است. برخی محققین معاصر عرب نیز دریای سرخ را دریای قلزم نامیده اند. نقشه 2. یاقوت به روزگار خویش آن را دیده و شهری نسبتاً بزرگ توصیف می کند. (ر.ک: شهاب الدین یاقوت، همان، المجلد الرابع، ص 388 وی می افزاید بین قلزم و مصر سه روز راه است). در مورد خلیج سوئز که این شهر در کنار آن بوده است، در یکی از پژوهش ها می خوانیم: «همان دریای سرخ است که ساحل آفریقا و آسیا را به هم وصل می نماید. (محمد فرید وجدی، دائرة المعارف القرن الرابع عشر - عشرین، مطبعة دائرة المعارف، الطبع الرابع، 1967 م، المجلد السابع، ص 922) نام جایی که اشتر در آن جا مسموم شد؛ در بعضی منابع «جریش» ذکر شده است و نام عامل جایستار (محمد بن جریر طبری، همان، ج 2، ص 2622 و نام عامل در بعضی منابع خانسار ذکر شده است، ر.ک: ابن کثیر دمشقی: همان، المجلد السابع، ص 324 و در برخی به صورت نکره دهقان قلزم آمده است. (احمد بن یحیی بلاذری، همان، المجلد الثانی، ص 168 و مسعودی محل مسموم شدن مالک را قلزم و جریش ذکر کرده و دومی را صحیح می داند؛ ر.ک: ابوالحسن علی بن حسین مسعودی، همان، مروج الذهب، ج 1، ص 769.

وقتی مالک اشتر به قلزم رسید، مأمور معاویه به استقبال وی رفت و گفت:

«اینک منزل و اینک علوفه و غذا، من یکی از خراجگیرانم. اشتر آنجا فرود آمد، دهقان برای وی غذا و برای اسب ها علوفه حاضر کرد و چون غذا خورد، شربت‌ی از غسل برای وی بیاورد که آن را مسموم کرده بود. مالک آن را نوشید و مرد»<sup>(1)</sup>.

یک روایت بر آن است که مالک در راه مصر به مرگ طبیعی

ص: 179

---

1- - محمد بن جریر طبری، همان، ج 6، ص 2622؛ احمد بن یحیی بلاذری، همان، الجزء الثانی، ص 168، ابی الفلاح عبدالحی بن عماد حنبلی، همان، الجزء الاول، ص 48.

وفات یافته است(1) و روایت دیگر نیز مدعی است اشتر پس از رسیدن به مصر و بعد از پیکاری سخت کشته شده است(2). جدای از تأکید منابع بر مسموم شدن اشتر، سخنان علی علیه السلام و معاویه و شواهد و قرائن دیگر نیز کشته شدن مالک به وسیله دسیسه های معاویه و با زهر عامل او را تأکید می کند(3).

هنگامی که معاویه اقدامات لازم برای کشتن مالک را فراهم کرد، به مردم شام گفت: علی، اشتر را به مصر روانه کرده است، از خدا بخواهید که او را از میان بردارد(4). وقتی خبر کشته شدن مالک به وی رسید، گفت: می بینید که چگونه دعایتان مستجاب شد(5). و نیز گفت: خداوند سپاهبانی از عسل دارد(6). همچنین روایت شده که گفت: علی را دو دست بود یکی را در صدفین قطع کرده ایم یعنی عمار یاسر، دیگری مالک بود که اکنون قطع کردیم(7).

ص: 180

---

1- ابن ابی الحدید، همان، ج 6، ص 317، در همین صفحه روایت دیگری نیز ذکر شده است.

2- ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی، همان، ج 1، ص 263.

3- همان، ج 1، ص 263.

4- محمد بن جریر طبری، همان، ج 6، ص 2622.

5- ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی، همان، ج 1، ص 263.

6- احمد بن یحیی بلاذری، همان، الجزء الثانی، ص 168؛ ابو الحسن علی بن الحسین مسعودی، همان، ج 1، ص 769، و نیز مطهر بن طاهر مقدسی، همان، ج 4 تا 6، ص 886 و "L. Veccia Vaglieri, "Ashtar". با توجه به این سخن معاویه تردیدی باقی نمی ماند که مسموم نمودن مالک به دستور وی بوده است.

7- ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی، همان، المجلد الثالث، ص 264؛ محمد بن جریر طبری، همان، ج 6، ص 2623؛ عزالدین بن اثیر، همان، المجلد الثالث، ص 353؛ شهاب الدین احمد نویری، همان، ج 7، ص 30؛ بلاذری می نویسد: معاویه گفت: علی را دو دست بود، اشتر و قیس بن سعد که یکی از آن دو را قطع نمودیم؛ ر.ک: احمد بن یحیی بلاذری، همان، الجزء الثانی، ص 168؛ ولی این روایت با اجماع دیگر منابع مخالف است و در بعضی از منابع به عوض دو دست، دو دست راست ذکر شده است؛ و نویسندگان دیگر می گویند: بعد از کشته شدن اشتر، دو یار سرسخت دیگر علی، قیس بن سعد و زیاد بن ابیه بودند. ر.ک: Wellhausen, Ibid, p. 99.

چون خبر کشته شدن مالک به علی علیه السلام رسید، فرمود: «انالله وانا اليه راجعون» ستایش پروردگار جهانیان را، بار خدایامن مصیبت از دست دادن او را برای تو حساب می کنم که مرگ او از سوگ های بزرگ روزگار است(1). سپس گفت: «خدای مالک را رحمت فرماید که به عهد خویش وفا کرد و مرگش در رسید و با خدای خویش دیدار کرد»(2). علی بر از دست دادن اشتر تأسف بسیار می خورد و می فرمود: آفرین خدا بر مالک باد، مالک! مالک چه بود! اگر کوه بود کوهی بود جدا از دیگر کوه ها و اگر سنگ بود سنگی بود خارا که سم هیچ ستور به ستیغ آن نرسد و هیچ پرنده بر فراز آن نپرد(3). در برخی روایات در ادامه آمده است: «به خدا سوگند مرگ تو

ص: 181

---

1- ابن ابی الحدید، همان، ج 3، ص 216.

2- همان، ج 3، ص 216.

3- نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه 443، ص 440 و در بعضی ترجمه ها آمده است؛ اگر کوه بود، کوهی برافراشته و بزرگ بود و اگر سنگی بود بسیار سخت و شکست ناپذیر بود. ر.ک: ابن ابی الحدید، همان، ج 3، ص 216؛ عباس قمی، سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار، ج 1، ص 687؛ محمد باقر مجلسی، همان، الجزء الثانی و الثلاثون، ص 554.

جهانی را ویران کرد و جهانی را هم شادمان کرد. آری بر مثل مالک باید گریه کنندگان بگیرند و مگر کسی چون مالک وجود دارد» (1) و از سخنان مشهور آن حضرت در مورد مالک این است که: «مالک برای من آن گونه بود که من برای رسول خدا صلی الله علیه و آله» (2). روایت دیگری نیز از علی علیه السلام نقل شده است که در نکوهش مالک است. این روایت مدعی است، وقتی امام خبر مرگ مالک را شنید فرمود: «به روی دست ها و دهانش فرو افتاد» (3) این

ص: 182

1- - ابو اسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی، همان، ج 1، ص 265؛ بخشی از این سخن در تاریخ یعقوبی نیز آمده است، ر.ک: احمد بن یعقوب، همان، ج 2، ص 100؛ و نیز سید محسن الامین، همان، المجلد التاسع، ص 39.  
2- - ابن ابی الحدید، همان، ج 1، ص 329؛ عباس قمی، تتمه المنتهی فی الوقایع ایام الخلفاء، ص 38؛ خیر الدین زرکلی، همان، المجلد الخامس، ص 259؛ شیخ محمد حسین سلیمان الاعلمی، همان، المجلد التاسع والعشرون، ص 19؛ سید محسن الامین، همان، المجلد التاسع، ص 39؛ و نیز لغتنامه دهخدا، ج 2، ص 2225؛ و نیز محمد حسین الاعلمی الحائری، دائره المعارف الشیعه العامه، بیروت، منشورات مؤسسه الاعلمی للمطبوعات 1993م، الجزء السادس عشر، ذیل «اشترین حارث»؛ و نیز حسین شاکری، همان، ص 54.

3- - ابو الحسن علی بن حسین مسعودی، همان، ج 1، ص 769؛ و شهاب الدین احمد نویری، همان، ج 7، ص 30؛ و نیز عزالدین بن اثیر، همان، المجلد الثالث، ص 353؛ در متن عربی مروج الذهب، الکامل فی التاریخ و نهایه الارب جمله لیلیدین والفم ذکر شده است ولی در ترجمه متفاوت است؛ ترجمه دامغانیهایه الارب همانی است که در متن ذکر شده و در ترجمه پاینده (مروج الذهب) آمده است: «بلیه دست و دهان بود» خلیلی نیز این جمله را «سرنگون شد» ترجمه است ر.ک: عزالدین بن اثیر، تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ترجمه عباس خلیلی، تصحیح مهیار خلیلی، تهران، انتشارات کتب ایران، [بی چا]، [بی تا]، ج 4، ص 159؛ و در ترجمه سید حمید روحانی از الکامل آمده است: ای با دو دست و یک دهان؛ ر.ک: عزالدین بن اثیر، تاریخ کامل، برگردان سید حمید روحانی، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ دوم، 1376، جلد پنجم، ص 1952 در هر صورت منظور از این کلمه نکوهش است. میدانی در مجمع الامثال در توضیح این مثل می نویسد: يقال هذا عند الشماته بسقوط انسان؛ ر.ک: میدانی، ابی الفضل احمد بن محمد، مجمع الامثال، قدم له و علق علیه نعیم حسین زررور، بیروت دارالکتب العلمیه، الطبعة الاولى، 1408 ه. ق (1998م)، الجزء الثاني، ص 245. جالب این که خود مالک نیز پس از مصاف با محمد بن طلحه در نبرد جمل این مثل را در بیتی به صورت رجز خوانده است. ... هتکت له بالمرح جیب قمیصه فخر صریعا لیلیدین و للفم...» «... با نیزه گریانش را چاک دادم و بلافاصله به روی دست ها و دهانش فرو افتاد...»؛ ر.ک: سید محسن الامین، همان، المجلد التاسع، ص 42؛ نبیل محسن، همان الحلقه الاولى، ص 136.

روایت احتمالا ساختگی است زیرا با نگاه به زندگی، سخنان و عملکرد مالک مخصوصا از اواسط صفین به بعد، به خوبی در می یابیم که وی مشاوری دلسوز و راستین برای علی بوده و امام نیز به وی اعتماد کامل داشته است، وانگهی همچنان که ابن اثیر نیز می گوید، کسی که از سوی علی برای ایالت مهمی چون مصر انتخاب شده است نمی تواند این قدر در نزد وی منفور باشد. (1) سخن عبدالله بن جعفر به علی در مورد مالک و انتخابش که «اگر مصر را تصرف کند همان است که می خواهی و اگر کشته شود از شرش خلاص خواهی شد»، نیز صحت ندارد، به دلیل این که علی (علیه السلام) انتخاب ها و انتصاب هایش را براساس ارزش های اعتقادی خویش و نه بر مصالح سیاسی انجام می داد و این موضوع در سرتاسر دور خلافت آن حضرت کاملا مشهود است. چون مالک اشتر کشته شد

ص: 183

---

1-1- عزالدین ابن اثیر، همان، المجلد الثالث، ص 353.

در میان بارهای او به نامه ای که علی (علیه السلام) برای مردم مصر نوشته بود، دست یافتند. در قسمتی از این نامه آمده است «من بندهای از بندگان خدا را به سوی شما فرستادم که در روزهای بیم نخواستند و در ساعت های ترس، از دشمن روی بتابند. بر بدکاران تندتر بود از آتش سوزان. او مالک پسر حارث مذحجی است. آن جا که حق بود، سخن او را بشنوید و او را فرمان برید که او شمشیری از شمشیرهای حق است. نه تیزی آن کند شود نه ضربت آن بی اثر بود. اگر شما را فرمان کو چیدن دهد، کوچ کنید و اگر گوید بایستید، بر جای مانید که او نه بر کاری دلیری کند و نه باز ایستد و نه پس آید و نه پیش رود، جز آن که من او را فرمایم. در فرستادن او من شما را بر خود برگزیدم، چه او را خیر خواه شما دیدم و سرسختی او را در برابر دشمنانتان پسندیدم»<sup>(1)</sup>.

علاوه بر این نامه، امام عهدنامه ای نیز در مورد روش حکمرانی به مالک نوشت. این عهدنامه به دست پیروان معاویه افتاد. در الغارات آمده است که این عهدنامه را امام به محمد بن ابی بکر نگاشته است،<sup>(2)</sup> ولی ابن ابی الحدید می گوید صحیح این است که علی (علیه السلام) عهدنامه را برای اشتر

ص: 184

---

1- نهج البلاغه، همان، نامه 38، ص 312؛ ابی مخنف لوط بن یحیی، همان، الجزء الأول، ص 315؛ ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی، همان، ج 1، ص 2667؛ و نیز شیخ محمد شیخ سلیمان الاعلمی، دائرة المعارف المسماة بمقتبس الاثر و مجدد ما دثر، بیروت مؤسسه الأعمی للمطبوعات الطبعة الأولى 1971م، المجله السادس والعشرون، ص 29.

2- ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی، همان، ج 1، صص 252-230؛ عهدنامه علی (علیه السلام) به محمد بن ابی بکر کوتاه تر؛ و در ترجمه شهیدی، نامه 27 نهج البلاغه است.

نوشته است. (1) در نهج البلاغه نیز این عهدنامه خطاب به مالک اشتر است. (2) این عهدنامه معروف و مشهور است. شرح های زیادی بر آن نوشته شده و نسخ خطی زیادی از آن در کتابخانه ها وجود دارد. (3) یکی از ادبای بزرگ در مورد این عهدنامه می گوید: «این عهدنامه از عهدنامه های بلیغ و رساست و در آن علوم تقوی و تدبیر امور مملکت با هم جمع شده است». (4) به این ترتیب مالک قبل از این که به مصر برسد، وفات کرد و چون خبر به محمد بن ابی بکر رسید که علی (علیه السلام) اشتر را به مصر حکومت داده و او را عزل کرده است، دلتنگ شد و امام در نامه ای که پس از شهادت مالک برای وی فرستاد، چنین نوشت: «خبر یافتم که از فرستادن اشتر برای تصدی کاری که در عهد داری، دلتنگ شده ای، آن چه کردم نه برای آن است که تو را کند کار شمردم مردی که حکومت مصر را به او دادم. مصلحت جوی ما بود و بر دشمنان سخت دل و ستیزو، خدایش بیامرزد! روزگارش را به سر آورد و با مرگ خود دیدار کرد و ما از او

ص: 185

1-1- ابن ابی الحدید، همان، ج 3، ص 211.

2- در متن عهدنامه، در نامه 53 آمده است از علی امیرالمؤمنان به مالک اشتر، پسر حارث، در عهدی که با او می گذارد. ر.ک: نهج البلاغه، نامه 53، ص 325. برای آگاهی از ترجمه ای از این عهد نامه به زبان انگلیسی در یکی از سایت های اینترنتی، ر.ک: Hazrat Ali's Famous Epistle to Malik Ashtar, trans. Rasheed Turabi, see [www.hal-pc.org/Amana/ismaali.html](http://www.hal-pc.org/Amana/ismaali.html).

3- به عنوان نمونه در کتابخانه ملی ایران نسخه های شماره های 209-208-8 ترجمه هایی از این عهدنامه است.

4-4- ابی العباس احمد بن علی قلقشندی، همان، المجلد العاشر، ص 12.



خشنودیم، خدا خشنودی خود را نصیب او کند و پاداش او را دو چندان گرداند»<sup>(1)</sup>.

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح این نامه می نویسد: علی در این نامه مالک اشتر را ستوده و بسیار به او اعتماد داشته است، همان گونه که اشتر هم به راستی دوستدار و فرمانبردار بوده است. پس از آن علی (علیه السلام) برای اشتر دعا کرده است که خداوند از او راضی باشد و من شک ندارم که خداوند با این دعای علی، اشتر را می آمرزد و از گناهان وی در می گذرد و او را به بهشت می برد و در نظر من فرقی میان دعای پیامبر + و دعای علی (علیه السلام) نیست و خوشا به حال آن که به چنین دعایی از علی یا به کمتر از آن دست یابد؟<sup>(2)</sup> ابن ابی الحدید با تسلطی که بر حوادث و وقایع آن عصر و نقش و عملکرد مالک دارد، چنین نظری را ارائه می دهد و شواهد آن را در جای جای کتاب گران سنگش شرح نهج البلاغه با استناد به منابع و تحلیل ها و بحث های گزیده بیان کرده است. وی ضمن بیان تلاش های مالک در ليله الهرير می گوید: «پاداش مادری که چون مالک اشتر را پرورده است با خدا باد، که اگر کسی سوگند بخورد که خداوند متعال میان عرب و عجم شجاع تر از او، جز استادش علی (علیه السلام) نیافریده است، من بر او خرده نمی گیرم»<sup>(3)</sup>.

ص: 186

---

1- نهج البلاغه، نامه 34، ص 309؛ مقایسه شود با ابی مخنف لوط بن یحیی، همان، الجزء الاول، ص 315.

2- ابن ابی الحدید، همان، ج 7، ص 56.

3- همان، ج 1، ص 329.

نکته آخر در مورد کشته شدن مالک این که، دهخدا در ذکر چگونگی کشته شدن اشتر دچار اشتباهی فاحش شده و به نقل از منتهی الارب و تاج العروس می نویسد: شاعر تابعی از خواص اصحاب علی بن ابی طالب که با مصعب بن زبیر کشته شد. (1) در حالی که کسی با مصعب و در مقابله با سپاهیان عبدالملک کشته شد ابراهیم، فرزند مالک بود که پس از کشته شدن مختار به مصعب پیوسته بود (2).

ص: 187

---

1- لغتنامه دهخدا، ج 2، ص 2217.

2- ابو حنیفه دینوری، همان، ص 5-352؛ ابو الحسن علی بن الحسین مسعودی، همان، ج 2، صص 110-109؛ و نیز صادق سجادی، ابراهیم بن مالک اشتر، ر.ک: دائرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، چاپ اول 1368، ج 2، ص 452؛ و نیز شیخ محمد شیخ سلیمان الأعلمی، همان، المجلد الثانی، ص 4-353، ذیل «ابراهیم بن اشتر النخعی».



### اشاره

چگونگی تأسیس شهر کوفه در زمان خلافت عمر، اسکان اعراب در کوفه و چگونگی استقرار قبایل در آن، موقعیت یمانی ها و قبیله مذحج در شهر و دلایل نفوذ قبیله ای مالک اشتر در شهر کوفه از مباحث مهم این بخش از پژوهش است. در ضمن بحث به این نکته نیز اشاره خواهد شد که چه زمانی نفوذ مالک در کوفه کارساز و چه زمانی این نفوذ کم رنگ بود. در پایان این بخش در مورد نفوذ شخصیتی مالک در عراق و به ویژه کوفه سخن به میان خواهد آمد.

### کوفه پایگاه مهاجران مجاهد

پس از این که اعراب در جنگ های قادسیه و جلولای سپاهیان ساسانی را شکست دادند، به دستور عمر در عراق ماندند. خلیفه دوم قصد داشت تا با ماندگار کردن اعراب در پایتخت ساسانیان، تیسفون (مداین)،

موقعیت آن‌ها را مستحکم سازد و به پیشروی‌ها در قلمرو ساسانیان و سرزمین ایران، ادامه دهد. اما به زودی مشخص شد که آب و هوای مداین با خصوصیات و عادات اعراب سازگاری ندارد. براساس روایتی، عمر خود این موضوع را از رنگ و بوی اعرابی که به مدینه آمدند فهمید (1) و براساس خبری دیگر سعد وی را از نارضایتی اعراب از سکونت در مداین خبر داد و در این مورد کسب تکلیف کرد. (2) عمر با تأسیس شهری جدید برای سکونت اعراب در مناطق فتح شده موافقت کرد. ظاهره عمر علاوه بر موضوع آب و هوا و مرتع، به لحاظ سیاسی می‌خواست اعراب مهاجم مهاجر سبکبار را از مردم بومی در سرزمین‌های فتح شده جدا نگه دارد و بین آنها فاصله‌ای نسبی وجود داشته باشد. (3) اگر چه تعدادی ایرانی با نام حمراء نیز در کوفه اسکان داده شدند ولی نسبت جمعیت آنها (4 هزار نفر) نسبت به جمعیت اعراب کمتر بود (4) و این افراد توسط سعد اسلام آورده بودند. سعد پس از تحقیق کامل برای یافتن منطقه مناسب که دو سال به طول انجامید، (5) محل فعلی کوفه را انتخاب کرد. این

ص: 190

---

1- محمد بن جریر طبری، همان، ج 6، ص 4-1843.

2- شهاب‌الدین یاقوت الحموی، همان، المجلد الرابع، ص 491.

3- Hichem Djait, Ibid, V, P. 345.

4- سید حسین بن سید احمد البرقی، همان، ص 116؛ و سید محمد جعفری، تشیع در مسیر تاریخ، ترجمه محمد تقی آیت‌اللهی، تهران، مرکز نشر فرهنگ اسلامی، صص 30-129.

5- همان، ص 126. - ابو عبد الله محمد بن احمد مقدسی، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، به تصحیح علی نقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، چاپ اول، 1361، بخش اول، ص 161.

مکان جایی بود که قبلاً شهر باستانی حیره در آن قرار داشت.<sup>(1)</sup> هشام جعیط می نویسد: «اعراب مهاجر از وجود این منطقه اطلاع داشته اند، مضافاً این که با چشم اندازی که عمر بر ایشان تصویر کرده بود، مطابقت داشت از طریق این منطقه است که اعراب بر دروازه عراق کوبیده اند و این جا دالان نفوذ آنها به عراق بوده است. از این رو می توان نتیجه گرفت که آسان ترین مسیر از عربستان نیز گذرگاه فرات میانه و تمامی بابل از این منطقه می گذشته است»<sup>(2)</sup>.

وقتی نوبت اسکان طوایف مختلف عرب فرا رسید، به قید قرعه یمانی ها در شرق و نزاری ها در غرب این شهر جای گرفتند.<sup>(3)</sup> جایگاه هر قبیله در شهر، قبل از شروع کار ساختمان سازی مشخص شد. عمر به سعد دستور داد تا سرزمین کوفه را برای ساختمان خط بکشند و نشان دار

ص: 191

---

1- هشام جعیط، کوفه، پیدایش شهر اسلامی، ترجمه ابوالحسن سروقد مقدم، مشهد، آستان قدس رضوی، چاپ اول، 1372، ص 82  
2- شهاب الدین یاقوت الحموی، همان، المجلد الرابع، ص 491؛ و نیز احمد بن یحیی بن جابر بلاذری، فتوح البلدان، ترجمه و مقدمه احمد توکل، نشر نقره، چاپ اول 1367، ص 393؛ هشام جعیط، همان، ص 100؛ و نیز سید حسین بن سید احمد البرقی، همان، ص 115؛ و نیز: Hichem Djait, *Ibid*, v.p.346

3- عدنانی ها را هشت هزار تن و یمانی ها را دوازده هزار تن در سکونت اولیه کوفه بر شمرده اند؛ ر.ک: احمد بن یحیی بلاذری، فتوح البلدان، ص 394؛ و شهاب الدین یاقوت الحموی، همان، ص 115؛ با توجه به این که تعداد گروههای یمانی در تقسیم بندی های بعدی بیشتر شد، شاید هنوز هم تعدادشان نسبت به نزاریان بیشتر شده باشد.

سازند، پس هر قبیله با رئیس خود خطهای برگرفتند. (1) با ورود علی (علیه السلام) به کوفه ترکیب اجتماعی این شهر تا اندازه‌های تغییر کرد. در واقع بعد از کمک کوفیان به علی در نبرد جمل، و ورود علی به کوفه، این شهر مرکز جهان اسلام شد و مهاجران جدیدی، با او به این شهر آمدند. در ترکیب قبایل نیز علی با این که گروه‌ها را در همان تعداد هفت نگاه داشت، تغییراتی در درون آنها ایجاد کرد؛ این بار مذحج، قبیله مالک اشتر به همراه اشعر و طی در یک گروه قرار گرفتند. تغییراتی دیگر نیز در این ترکیب قبیله‌ای به روزگار حکومت زیاد بن ابیه صورت گرفت که مربوط به بحث این پژوهش نیست.

سرداران و سپاهیان علی (علیه السلام) بیشتر یمانی بودند، قبایل طی، همدان، مذحج (2)، انصار (اوس و خزرج) که ریشه و تبار قحطانی داشتند و همچنین وجود سردارانی چون مالک اشتر مذحجی، قیس بن سعد خزرجی، سعید بن قیس همدانی، عدی بن حاتم طایی (طی) و عمار بن یاسر عنسی مذحجی به خوبی نشان از حضور فعال یمانیان در سپاه علی (علیه السلام) دارد. عمار اگر چه هم پیمان مخزومی‌های قریشی بود ولی تبارش قحطانی

ص: 192

---

1- احمد بن ابی یعقوب (ابن واضع یعقوبی)، البلدان، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، 1356، ص 88؛ البته ظاهراً فقط قبیله همدان جایگاه خاصی نداشتند و در کوفه پراکنده گشتند؛ ر.ک: همان، ص 90؛ روایت سیف برای همدان نیز جایگاه خاصی مثل سایر قبایل را مشخص می‌سازد (نقشه 3).

2- حسین محمد جعفری، همان، ص 131؛ و نیز محمد حسین رجبی، «سرزمین کوفه» ر.ک: به دانشنامه امام علی علی، زیر نظر علی اکبر رشاد، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه، چاپ اول 1380، ج 9، صص 5-384.

بود. (1) البته که معاویه نیز یمانیان زیادی را در سپاهش به خدمت گرفته بود (2) و سردارانی یمانی و همچنین قریشی داشت. (3) نبردهای زمان علی نژادی و قبیله ای نبود. برخی از پژوهشگران معتقدند که سپاهیان معاویه یمنی بودند و سپاهیان علی بیشتر از ربیع و مضر بودند. (4) یعنی به طور کلی اعراب جنوبی در سمت معاویه و اعراب شمالی جانب علی (علیه السلام) بودند. این نظر صحیح به نظر نمی رسد. هر چند که قبیله ربیع یکی از مهمترین قبایل همراه علی بودند ولی قریشیان همراه معاویه کم نبودند و چنان که گذشت بیشتر سپاهیان علی نیز یمانی بودند. یکی دیگر از صاحب نظران در همراهی یمانی ها با علی و شمالی ها با معاویه دچار افراط شده و اکثر سپاهیان علی را یمانی و اکثر سپاه شام را عدنانی می داند (5) که حداقل در مورد سپاه شام این برداشت صحیح نیست.

ص: 193

---

1- حافظ بن بکر احمد بن علی خطیب بغدادی، همان، الجزء الاول، ص 3-152؛ و محمد شدید، رجال و معارف الاسلام، بیروت، مؤسسه الرساله، الطبقة الثانية، 1409 ه.ق، ص 25

2- نصرین مزاحم، همان، ص 547.

3- ابن ابی الحدید، همان، ج 4، ص 52، در این خبر آمده است که یمانیهای شام برای معاویه بیشتر جانفشانی می کرده اند.

4- M. Lecker, Ibid, v. p. 554

5- سید جعفر شهیدی، زندگانی علی بن الحسین، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ چهارم، 1371، ص 445، از ابتدا یمانیها تمایل زیادی برای رفتن به مرزهای روم و نه ایران را داشتند، هر چند که هم به مرزهای ایران و هم روم اعزام شدند. یکی از شاعران یمانی اکثریت سپاهیان معاویه را یمانی می داند؛ ر.ک: ابن ابی الحدید، همان، ج 4، ص 51، یمانیان زیادی در شهرهای شام حضور داشتند و به خدمت معاویه رسیدند، به عنوان نمونه، مردم شهر حمص که یکی از مراکز مهم نیروی دهی به سپاه معاویه محسوب می شد، از قبایل طی، کنده، کلب، همدان، و دیگر قبایل یمن بودند؛ ر.ک: احمد بن ابی یعقوب، البلدان، ص 103؛ شعری از عمرو بن حمق نیز بیانگر حضور یمانیان زیادی در سپاه معاویه است؛ ر.ک: نصرین مزاحم، همان، ص 547؛ و فداکاری یمانیان برای معاویه، همان، صص 582، 590.



نفوذ مالک در کوفه فقط در بین نخعیان و یا قبیله مذحج نبود، بلکه وی به سبب این که از سرداران بزرگ و فعال در فتوحات بود و از بزرگان مذحج و یمانیان محسوب می شد و همچنین صاحب ویژگی هایی چون درایت، شجاعت، بخشندگی و ذوق شاعرانه بود، در کوفه نفوذ برجسته ای داشت. قبل از تأسیس کوفه و آمدن مالک به عراق وی در بین یارانش و هم قبیله هایش صاحب نفوذ بود. وقتی ابو عبیده، مالک اشتر را در رأس هزار سوار و میسر بن مسروق را در رأس هزار سوار دیگر به جنگ با رومیان گسیل داشت، آنها در جنگ با دشمن موفق شدند و رومی ها را شکست دادند. بعد از این پیروزی هر کدام از سرداران جداگانه با سپاهش به جماعت نماز خواند. پس از نماز یکی از یاران میسر به مالک در مورد اقتدا نکردن به میسر اعتراض کرد. یاران اشتر به خصوص نخعیان که تحمل بی احترامی به یکی از بزرگان قبیله شان را نداشتند، سعی کردند شخص معترض را زخمی کنند ولی مالک آنها را از این کار بازداشت. (1) با این که مالک در فتح شام نقشی برجسته داشت ولی پس از

ص: 194

---

1- ابن اعثم کوفی، همان، ص 150؛ و در تاریخ فتوح الشام، سه هزار سوار، ر.ک: محمد بن عبدالله الازدی، همان، ص 237.

ورود به عراق از بزرگان این منطقه و به خصوص بعد از تأسیس کوفه از سرشناسان این شهر شد؛ همان گونه که شرحییل بن سمط کندی در فتح عراق جزو فرماندهان لشکر مسلمانان بود(1)، ولی بعد از اقامت در شام از بزرگان و صاحب نفوذان آن ناحیه شد(2).

نفوذ مالک اشتر در کوفه در زمان خلافت عثمان نمود بیشتری یافت. مالک در این زمان به اقدامات سعید بن عاص، حاکم عثمان بر کوفه، اعتراض و از حقوق جهادگران دفاع می کرد. یک بار وقتی یکی از فرماندهان سعید به سخنان اشتر اعتراض کرد، از سوی یاران اشتر مضروب و مجروح شد. (3) نفوذ مالک در اواخر عهد عثمان در کوفه بیشتر شد. یکی از دلایل این امر نارضایتی کوفیان از بخشش های بی حد و حصر خلیفه به خویشاوندان بود. احساسات بسیاری از کوفیان با اشتر هماهنگ بود. به همین سبب وقتی اعلام کرد که مردم با وی برای جلوگیری از ورود سعید بیعت کنند، ده هزار نفر دعوت وی را اجابت کردند. (4) سرانجام کنترل شهر به دست مالک افتاد و نماینده انتخابی او و شورشیان بر خلیفه تحمیل شده. (5)

ص: 195

- 
- 1- ابو حنیفه دینوری، همان، صص 5-154؛ ابن اعثم کوفی، همان، صص 10.1.
  - 2- ابو حنیفه دینوری، همان، ص 197.
  - 3- محمد بن جریر طبری، همان، ج 6، ص 2195؛ عز الدین بن اثیر، همان، المجلد الثالث، ص 138.
  - 4- ابوالحسن علی بن الحسین مسعودی، همان، ج 1، ص 700.
  - 5- نماینده پیشنهادی شورشیان ابوموسی اشعری بود که عثمان به ناچار پذیرفت. ر.ک: ابوعلی مستویه الرازی، همان، الجزء الاول، ص 273.

هنگامی که مالک در اعتراض به رفتار عثمان و عمالش راهی مدینه شد، حداقل دوستان تن با وی همراه شدند (1) و در محاصره خانه عثمان شرکت داشتند. احتمالاً به خاطر نفوذ مالک در بین کوفیان، عثمان با وی در مورد خواسته های محاصره کنندگان سخن گفت. (2) در خلافت علی (علیه السلام) نیز نفوذ قبیله ای مالک در کوفه کاملاً مشهود بود.

وقتی سفرای علی موفق نشدند مردم کوفه را برای عزیمت به سوی علی وادار کند، مالک با استفاده از نفوذ خویش توانست آنان را برای یاری رساندن به علی (علیه السلام) برانگیزد. زمانی که اربد فزاری با اندیشه علی برای جنگ با شامیان مخالفت کرد با فریاد اشتر جمعیتی بسیار بر او تاختند و وی را کشتند (3). در نبرد صفین هرگاه از سپاهیان می خواست سستی نکنند و هماوردی کنند، جواب مساعد می شنید. (4) در یکی از نبردهای صفین وقتی جناح راست سپاه علی عقب نشینی کردند، آن حضرت سهل بن حنیف را برای جلوگیری از شکست به آن جناح فرستاد که مؤثر واقع نشده ولی مالک با استفاده از نفوذ خویش و البته به دستور علی توانست اوضاع این جناح را سرو سامان دهد. وی در یک سخنرانی آتشین گفت:

به خدا که امروز چه زشت و ناهنجار جنگیدید، آی مردم چشم ها را بر هم نهدید و ملاحظه چیزی را نکنید و دندان ها را به هم فشارید و سر به

ص: 196

---

1- ابوالحسن علی بن الحسین مسعودی، همان، ج 1، ص 700.

2- ابن عبدربه الأندلسی، همان، المجلد الخامس، ص 44.

3- ابو حنیفه دینوری، همان، ص 204؛ ابن اعثم کوفی، همان، ص 354

4- نصر بن مزاحم، همان، ص 605-5 همان، ص 405.

جنگ سپارید و برابر دشمن برآیید، آن گاه چون رادمردانی که به خونخواهی پدران و پسران و برادران خویش برخاسته اند و بر دشمن خود آتش خشم می بارند و دل به مرگ سپرده اند تا کسی در خونخواهی بر ایشان پیش دستی نکند ای بندگان خدا به طیب خاطر خون های خود را فدای دیتان کنید، زیرا فرار از این میدان متضمن بر باد دادن عزت شما و چیرگی آنان بر غنیمت و موجب خواری شما در مرگ و زندگی و ننگ دنیا و آخرت و خشم خدا و عذاب دردناک اوست. (1) نفوذ مالک در میان مذحجیان بیشتر بود و او خود می دانست که چگونه با آنان سخن بگوید که ایشان را برای پایداری و شکیبایی آماده کند، به این سبب گفت: «ای مردم مذحجیان را پیرامون من آرید. پس مذحجیان گرد او آمدند، آن گاه خطاب به آنان گفت: «شما سنگ سخت را به دندان گزیدید! و آبروی خویش را بردید. به خدا سوگند امروز پروردگار خود را ناخرسند کردید و در کار پیکار با دشمن او فرمائش را نبردید. از چه رو چنین شد؟ در حالی که شما زادگان جنگ و خداوندان هجوم و زبده جوانان تاخت و تاز شهسواران مرگ آفرین و قوی دستار و مذحجیان نیزه افکن هستید که انتقام گیری شان لحظه ای به تاخیر نمی افتاد با اراده ای راستین به مقابله با دشمنانتان روید که همانا خداوند با شکیبایان و پایداران است بدین لشکر گران حمله برید که اگر خداوند در هم شکند شان، هر دو جناح سپاه از پی آن روند». (2) این سخنرانی هیجانی، آتش غیرت قبیله ای و دینی بسیاری از

ص: 197

---

1- نصر بن مزاحم، همان، صص 3-342؛ مقایسه با ابی مخنف لوط بن یحیی الازدی، همان، الجز الأول، ص 177.

2- محمد بن جریر طبری، همان، ج 6، صص 4-253؛ مقایسه شود با ابن اعثم کوفی، همان، ص 663

آنان را به شدت برافروخت و برای پیکاری سخت آماده شدند. همان راوی می گوید: «مذحجیان گفتند: ما را به هر جا خواهی ببر»<sup>(1)</sup>. علاوه بر افراد قبیله مذحج، بسیاری از افراد دیگر قبایل نیز به اشتر پیوستند گروهی از جوانان قبیله همدان که آن روز هشتصد تن بودند پیشاپیش اشتر همراهی اش می کردند»<sup>(2)</sup>. سخنان مالک در تحریک مردم قبیله از د در صفحات پیشین نقل شد<sup>(3)</sup>.

جنگ مالک در حمله سرنوشت ساز و ليله الهرير در روزهای پایانی جنگ صفین معروف و مشهور است. در این جنگ و حملات برق آسا نقش مالک و نفوذ قبیل‌های او به خصوص در بین مذحج و یمانی ها باعث پیشروی عراقیان و عقب نشینی شامیان می شد. هدایت سپاهیان جناح راست توسط وی نزدیک بود کار جنگ را یکسره کند و به همین دلیل است که ولهاوزن اشتر را فاتح صفین می نامد،<sup>(4)</sup> هر چند که از این فتح هیچ سودی عاید سپاه علی نشد. نفوذ مالک اشتر در عراق در قبایل مختلف یمانی و حتی عدنانی بعد از صفین نیز وجود داشت ولی این نفوذ مثل قبل از این نبرد (اواخر عهد عثمان و اوایل دوران علی) نبود. اوضاع جامعه و تمایل عمومی مردم بعد

ص: 198

- 
- 1- نصر بن مزاحم، همان، ص 344؛ و محمد بن جریر طبری، همان، ج 6، ص 2534.
  - 2- ابو علی مستویه الرازی، همان، الجزء الاول، ص 346؛ عزالدین بن اثیر، الکامل فی التاریخ، المجلد الثالث، ص 300.
  - 3- مراجعه شود به فصل چهارم همین پژوهش، ص 95.
  - 4- Wellhausen, Ibid, p. 95

از صفین موافق با اندیشه و رأی مالک و علی نبود. کشتارهای جمل و به خصوص صفین و مخصوصا نهروان که در بین کوفیها تفرقه، تشتت و بدبینی نسبت به علی را به وجود آورد و در مجموع باعث بی تفاوتی بسیاری از کوفیان نسبت به جنگ با معاویه شد، اندیشه بسیاری از رؤسا و بزرگان قبایل مثل اشعث بن قیس کندی، جریر بن عبد الله، مصقله بن هبیره شیبانی و در میان مردم پذیرفتنی تر شد، در حالی که قبل از حرکت برای نبرد صفین رأی و نظر آنان جایی برای عرض اندام نداشت. وقتی در زمان حرکت کوفیان به سمت صفین، اشتر، ابن بدیل، سهل بن حنیف، هاشم بن عتبّه و در تشویق مردم برای پیکار سخنرانی می کردند، اشعث و بزرگان دیگر همفکر او هیچ نمی گفتند و اگر سخن می گفتند مورد پذیرش عموم مردم واقع نمی شد. اما بعد از تمام شدن جنگ نهروان، زمانی که علی مصرانه از سپاهیان می خواست به جنگ با معاویه و شامیان بروند، (1) اشعث و دیگر همفکران او برخاستند و گفتند: «ای امیر مؤمنان تیرهای ما تمام شده است و شمشیرهای ما کند شده است، ما را به شهر خودمان برگردان که با ساز و برگ و ابزار جنگ آماده شویم» (2).

در این زمان تقریبا همه کوفیان رأی اشعث را پذیرفتند و هیچ کس در حمایت از فرمان علی سخن نگفت. در صفحات پیشین ذکر شد که وقتی اربد قبل از صفین با حرکت برای این جنگ مخالفت کرد، مردم کوفه وی

ص: 199

---

1- برای آگاهی از سخنان متعدد علی و تلاش هایش برای قانع کردن کوفیان و جواب های آنها ر.ک: ابن ابی الحدید، همان، ج 1، ص 31.

2- ابو حنیفه دینوری، همان، ص 257؛ مقایسه شود با ابن ابی الحدید، همان، ج 1، ص 310.

را کشتند. (1) این تغییر اوضاع فکری و جو سیاسی کوفه و ضعف موضع علی (علیه السلام) باعث کم شدن نفوذ مالک و همفکرانش شد، با وجود این مالک هنوز در بین یارانش، نخعیان، مذحجیان و یاران علی (علیه السلام) آن قدر نفوذ داشت که با یک سخنرانی، چند هزار نفری را آماده مقابله با هر گونه غارتگری کند و اگر قصد انجام مأموریتی را داشت، افراد زیادی با وی هماهنگ می شدند. به همین دلیل وی پس از پیکار صفین همواره از علی درخواست می کرد که به او این اجازه داده شود تا بر شهرهای مرزی قلمرو معاویه حمله برد (2) و موقعیت حکومت معاویه را متزلزل سازد. تا مالک در جزیره بود هیچ کدام از سرداران معاویه جرأت قتل و غارت در قلمرو علی را نداشتند. آشفته‌گی قتل، غارت و ناامنی در محدوده حکومتی علی زمانی آغاز شد که اشتر کشته شد. (3) پس از مرگ مالک بود که هر از چندگاهی سواران معاویه تحت فرماندهی ضحاک بن قیس، نعمان بن بشیر، سفیان بن عوف، بسر بن ارطاه و... هر آن چه می خواستند

ص: 200

- 
- 1- نصر بن مزاحم، همان، ص 133.
  - 2- ابن ابی الحدید، همان، ج 1، ص 415.
  - 3- در مورد چگونگی آغاز این حملات در منابع آمده است: چون مردم عراق با علی اختلاف پیدا کردند و محمد بن ابی بکر در مصر کشته شد، این حملات آغاز گردید؛ ر.ک: ابو اسحاق ابراهیم بن محمد، همان، ج 2، ص 373 و نیز: صص 4-593؛ ابن ابی الحدید، همان، ج 1، صص 7-176 و ج 2، ص 202؛ نویری نیز می نویسد: معاویه در سال 39 نیروهایش را به اطراف سرزمین های علی گسیل داشت. ر.ک: نویری، همان، ج 7، ص 35؛ که البته با شواهد سازگار نیست و حداقل آغاز غارتگری های سرداران معاویه در سال 38 بوده است.

انجام می دادند و به سرعت جواب غارتگری های آنها داده نمی شد (1). وقتی غارتگران به اهدافشان می رسیدند، تعداد کمی از یاران علی آماده مقابله می شدند. فتنه عبد الله بن حضری در بصره نیز مدت نسبتاً زیادی به طول انجامید و افراد زیادی برای سرکوبی آن فراهم نشدند، در حالی که عبدالله بر بخشی از بصره مسلط شده بود و خراج آن را نیز گرفته بود.

مدت کمی بعد از کشته شدن مالک، عمرو بن عاص برای جنگ با محمد بن ابی بکر به سوی مصر رفت. محمد از علی (علیه السلام) کمک خواست، ولی امام هر چه فریاد برآورد جوابی نشنید. روز اول که نامه ابن ابی بکر رسید، فرمود که: فردا همگی برای عزیمت به مصر در جرعه آماده باشید، ولی هنگامی که صبح زود خود به آن جا رفت، هنوز هیچ کس نیامده بود و تا ظهر فقط صد نفر آمدند. (2) بعد از خطبه های پیاپی علی و زمانی بسیار دیر یعنی حدود یک ماه بعد فقط دو هزار نفر آماده شدند. علی آنها را به فرماندهی مالک بن کعب ارحبی اعزام کرد و گفت: «در پناه

ص: 201

---

1- فقط در حمله بسر 30 هزار نفر کشته شدند، وی تمام حجاز و یمن را در نوردید و مدت ها با وجود فریادها و تلاش های علی کسی آماده مقابله نگردید و سرانجام هم فقط 2 هزار نفر آماده شدند؛ ر.ک: ابن ابی الحدید، همان، ج 1، ص 192؛ و ابو عمر یوسف بن عبد الله الاندلسی، همان، المجلد الأول، ص 242. به همین دلیل علی در یکی از خطبه هایش متعاقب حمله بسر گفت: «... به خدا قسم ای کاش به جای شما مرا هزار سوار از بنوفراس بن غنم بود که اگر آنان را می خواندی سوارانی از ایشان نزد تو می آمدند تا زنده چون ابر تابستانی، ر.ک: نهج البلاغه، خ 25، ص 25.

2- طبری می گوید: تا نيمروز هیچ کس نیامد. ر.ک: محمد بن جریر طبری، همان، ج 6، ص 2637؛ تقفی می گوید فقط صد مرد آمدند؛ ابواسحاق ابراهیم بن محمد تقفی کوفی، همان، ج 2، ص 290.



نام خدا حرکت کنید، شما چگونه اید؟ به خدا سوگند گمان نمی‌کنم به آنان برسید»<sup>(1)</sup>. در غارت سفیان بن عوف غامدی بر انبار و عواقب ناشی از آن، صراحتاً سخن از فقدان مالک اشتر و اهمیت وی شد. وقتی سفیان بر این شهر غارت آورد و یاران علی (علیه السلام) برای مقابله با اقدامات وی از خود سستی نشان دادند، امام سخنرانی‌هایی ایراد کرد که مهمترین آن خطبه جهاد است.<sup>(2)</sup> چند روز پس از اتمام ماجراهای این حمله، علی مردم کوفه را گرد آورد و به آنان گفت که روز بعد برای جنگ با معاویه در رجه آماده باشند. روز بعد فقط سیصد تن آمدند. بار دیگر علی مردم کوفه را جمع کرد و در سخنانی آنها را به جهاد با معاویه برانگیخت. وی در این سخنرانی آنها را با انصار زمان پیامبر مقایسه کرد و گفت: اگر امروز همه اعراب با شما دشمن شده‌اند، قبلاً با انصار و پیامبر هم، همه اعراب دشمن بودند،<sup>(3)</sup> ولی پایداری اوس و خزرج و دیگر مسلمانان با این که کم

ص: 202

- 
- 1- ابواسحاق ثقفی کوفی، همان، ج 1، ص 294؛ مقایسه شود با محمد بن جریر طبری، همان، ج 6، ص 2638؛ و ابن ابی الحدید، همان، ج 3، ص 231.
  - 2- خطبه جهاد، همان، خطبه 27 نهج البلاغه در ترجمه شهیدی است؛ ر.ک: نهج البلاغه، همان، خ 27، صص 278 و در سایر منابع؛ ر.ک: ابو حنیفه دینوری، همان، صص 9-258؛ ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی، همان، ج 2، صص 77-474
  - 3- ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی، همان، المجلد الثانی، ص 479؛ ابن ابی الحدید، همان، ج 1، ص 252؛ علی (علیه السلام) در این سخنرانی اشاره نمود که شمار شما از شمار انصار زمان حضرت رسول بیشتر است. این سخنان علی (علیه السلام) به سبب هماهنگ شدن مصریان با شامیان و کوتاهی بصریان برای جنگ با شامیان بود که حتی برای نهران تعداد کمی از آنها حضور داشتند و ناهماهنگی سایر مناطق با رای علی درباره جنگ با معاویه بود.

بودند باعث رشد و گسترش اسلام شد. کوفیان جواب های پراکنده ای به این سخنان علی (علیه السلام) دادند از جمله یکی از آنها درباره مالک اشتر با صدای بلند گفت: «امروز اهمیت فقدان مالک اشتر برای عراقیان آشکار شد! گواهی می دهم که اگر او زنده می بود هیاهو کم بود و هر کس می دانست که چه باید بگوید. علی (علیه السلام) فرمود: ماد رانتان بر شما بگریند؟ حق من بر شما واجب تر از حق اشتر است، مگر اشتر را بر شما حتی غیر از حق مسلمان بر مسلمانان است» (1).

آشفته‌گی ها و غارت های سرداران معاویه و پراکندگی مردم کوفه بهترین یاران علی) بعد از مرگ مالک زیاد شده بود و امور حکومت و خلافت امام علی (علیه السلام) پریشان گشته بود. در این زمینه منابع روایتی را نقل کرده اند که «کار علی (علیه السلام) همواره استوار بود تا اشتر درگذشت و اشتر در کوفه محترم تر و سرورتر از احنف در بصره بوده است. (2) شاید به دلیل اهمیت مالک و نفوذش در کوفه و در استحکام موقعیت علی، برخی به اشتباه، ستایش علی از شخصی ناشناس را در خطبه 228 در مورد مالک اشتر دانسته اند. (3) در این خطبه علی (علیه السلام) می فرماید: «به خیر رسید و از شر

ص: 203

---

1- ابو اسحاق ابراهیم بن ثقفی کوفی، همان، المجلد الثانی، ص 481؛ ابن ابی الحدید، همان، ج 1، ص 252.

2- ابو اسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی، همان، المجلد الأول، صص 5-264؛ ابن بن ابی الحدید، همان، ج 3، ص 216.

3- حبیب الله هاشمی خوبی، منهاج البراعه فی الشرح نهج البلاغه (ضبط و تحقیق علی عاشور، بیروت، داراحیاء التراث العربی، الطبعة الأولى، 1424 ه.ق، المجلد الرابع عشر، ص 335. البته این مؤلف در شرح این خطبه اشاره ای به نفوذ مالک نکرده و ستایش های دیگر علی از مالک را به عنوان دلیل نظرش ذکر می کند.

آن رهید. فرمان خدا را گذارد و از او ترسید. چنان که باید رفت و امت را واگذارد پراکنده که فراهم نیاید و نه گمراه در آن راه برد و نه یابنده راه با یقین به راهی که یافته بنگرد». و به سبب همین نفوذ فوق العاده مالک در کوفه بود که روایت شده است شخصی مالک را نکوهش می کرد، دیگری به وی گفت: «ساکت باش! کسی را نکوهش می کنی که زندگی اش مردم شام را و مرگش مردم عراق را شکست داد»<sup>(1)</sup>.

در واقع نیز مرگ مالک یکی از نقاط عطف خلافت علی (علیه السلام) است. پس از مرگ اشتر اوضاع قلمرو حکومتی امام دگرگون شد و اطاعت کوفیان از ایشان به سستی گرایید. دیگر نفوذ و سخنرانی های او در حمایت از علی نبود، همچنین کسانی که به دلیل حمایت از عراق و مرکزیت آن با علی (علیه السلام) همراهی می کردند با مرگ اشتر و درگیری داخلی بین کوفیان در نهروان، از

ص: 204

---

1- نهج البلاغه، خ 228، ص 262 در مورد این که منظور امام کیست، دقیقاً مشخص نیست و ظاهره عمر بن خطاب، خلیفه دوم است؛ ر.ک: نهج البلاغه، همان، تعلیقات شهیدی، ص 509؛ نیز پاورقی مهدوی دامغانی در شرح نهج البلاغه؛ ر.ک: ابن ابی الحدید، همان، ج 5، ص 185؛ نیز محمد تقی شوشتری، نهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه، تهران، دار امیر الکبیر، الطبع الأولى، 1372، الجزء السادس، ص 234؛ یکی از محققین اصلاً این خطبه را جزو سخنان علی نمی داند و آوردن آن در نهج البلاغه را از اشتباهات سید رضی می داند؛ ر.ک: مرتضی مطهری، سیری در نهج البلاغه، تهران، صدرا، چاپ دوم، 1354، ص 164.

غلبه عراق بر شام تقریباً نا امید شدند.

البته هر چند مرگ مالک نقطه عطفی در درگیری های علی و معاویه محسوب می شد ولی مقطع مهمتر صفین بود. بعد از این پیکار عراقیان و مخصوصاً بسیاری از اشراف قبایل و به تبعیت از آنها پیروان و دنباله روهایشان از علی کناره گرفتند. گرایش مردم عراق به دنیا بعد از نبرد صفین کاملاً مشهود بوده است. معاویه به هیشم بن اسعد که از عثمانیان بود گفت: مردم عراق برای علی بهترند با مردم شام برای من؟ وی گفت: قبل از صفین مردم عراق برای علی و بعد از صفین مردم شام برای تو، زیرا مردم عراق به خاطر آخرت با علی (علیه السلام) بودند و مردم شام به خاطر دنیا با تو بودند، اما درنگی نشد که مردم عراق نیز پشت به دین کردند و چشم به دنیا که در دست توست دوختند»(1).

### نفوذ شخصیتی مالک در کوفه

تأثیر مالک و نقش مهم او فقط ناشی از نفوذ قبیلتهای وی نبود، بلکه اشتر دارای ویژگی های شخصیتی بارزی بود که به واسطه آن در میان کوفیان احترام و موقعیت برجسته ای داشت. از جمله این ویژگی ها می توان به شجاعت، درایت و تدبیر، صدای رسا و ذوق شاعری وی اشاره کرد که به طور مختصر به شرح آنها می پردازیم.

ص: 205

---

1- ابواسحاق ابراهیم بن محمد ثقفی کوفی، همان، المجلد الثانی، صص 6-545؛ در مورد دین گرایی عراقیان و دنیاگرایی شامیان رجوع کنید به بحث یک پدر و پسر؛ ر.ک: نصر بن مزاحم، همان، ص 606؛ نیز معامله افراد قبیله عگ با معاویه؛ ر.ک: همان، صص 592، 595.

شجاعت: یکی از صفات بارز مالک شجاعت وی در جنگ ها بود. او در جنگ های قبل از خلافت علی و در فتح شام توسط مسلمین هموردی های فوق العاده و نبردهای سنگین با مبارزه طلبان انجام داد (1). در برخی از موارد، مبارزانی مقابل از وی تنومندتر بودند (2). کشتن هموردانی که با غرور مبارز می طلبیدند و مردم از مبارزه با آنها می ترسیدند، از لحاظ روحی تأثیر خوبی بر سپاهیان داشت. بی پروایی مالک در هموردی ها زبانزد بود و خود او ضمن شعری گفته است: «گفته عمرو و مولایش معاویه، آن هر دو مرد شوم تیره روز، و ذی کلع ذو الکلاع) و ذی ظلم و تهدیدهایشان بر من از پرهای نرم و شتر مرغ سبک تر و ناچیزتر است. اگر همه بر سر من ریزند از ایشان پروایی ندارم» (3).

مالک از بلندترین و تنومندترین مردم بود. (4) اما گاه در سپاهیان دشمن جنگجویانی پیدا می شدند که به مراتب از وی تنومندتر بودند. نصر بن مزاحم در مورد یکی از این هموردی ها می نویسد: «در این میان مردی غول پیکر به جنگ ما آمد که به خدا سوگند مردی به تناوری و بلند قامتی

ص: 206

- 
- 1- ابن عسکر دمشقی، تهذیب، المجلد الأول، ص 170؛ محمد بن عبد الله الازدی، همان، ص 228-9
  - 2- رجل من الروم عظیم جسیم» ر.ک: ابن عساکر دمشقی؛ تهذیب، المجلد الأول، صص 70-169؛ و محمد بن عبد الله الازدی، همان، ص 233؛ و در نوشته های یکی از محققین «ضحیم الجثه، طویل القامه» ر.ک: نبیل محسن، همان، الحلقه الأولى، ص 124.
  - 3- نصر بن مزاحم، همان، ص 93.
  - 4- محمد بن جریر طبری، همان، ج 6، ص 2536.

او ندیده ام. وی به مبارزه طلبی پرداخت، ولی هیچ کس به مقابله او بیرون نیامد. اشتر برابر او رفت و یکی دو ضربت رد و بدل کردند و اشتر ضربتی بدوزد و او را بکشت. خدا گواه است که ما را دل بر اشتر می سوخت و از او خواهش می کردیم که به جنگ وی نرود»(1). پیروزی بزرگان و سرداران بر هموردان دشمن، در روحیه سپاهیان تأثیر مثبت و کشته شدن آنها تأثیر منفی داشت و گاه باعث عقب نشینی می شد. به همین دلیل هاشم بن عتبه پرچم دار بزرگ علی (علیه السلام) در صفین به سپاهیان می گفت: «ای مردم! من مردی تنومندم، اگر از پای در آمدم شما نهراسید»(2). جناح راست سپاه علی (علیه السلام) پس از کشته شدن عبدالله بن بدیل، سردار بزرگ خزاعی علی، به سختی عقب نشینی کردند.(3) در اواخر پیکار صفین وقتی شامیان از کشته شدن سرداران بزرگشان اظهار نگرانی کردند، معاویه به ایشان گفت: شما نیز عمار، هاشم و عبدالله بن بدیل آنها را کشته اید(4).

روش حرکت مالک برای نبرد باعث روحیه گرفتن سپاهیانش می شد. وی هنگامی که عازم نبرد می شد، پیشاپیش سوارانش حرکت می کرد.(5) نام

ص: 207

- 
- 1- نصر بن مزاحم، همان، ص 268؛ محمد بن جریر طبری، همان، ج 6، ص 2516.
  - 2- نصر بن مزاحم، همان، ص 483؛ ابن ابی الحدید می نویسد: هاشم گفت: ای مردم من مردی تنومندم و هر گاه از پای در آمدم افتادن من بر زمین شما را به هراس نیفکنند. ر.ک: ابن ابی الحدید، همان، ج 4، ص 25.
  - 3- عزالدین بن اثیر، همان، المجلد الثالث، ص 299-300.
  - 4- نصر بن مزاحم، همان، ص 624
  - 5- نصر بن مزاحم، همان، ص 586؛ در شرح نهج البلاغه: «از خشم کف بر دهان برمی آورد». ر.ک: ابن ابی الحدید، همان، ج 4، ص 54.

شمشیر مالک «لج» بود<sup>(1)</sup>. ظاهراً این نام در جنگ صفین به شمشیرش اطلاق گردید، زیرا لج به معنی درخشندگی است و در گزارش یکی از روزهای پیکار بزرگ صفین می خوانیم: «آن روز اشتر به اسب خویش نشست و شمشیر یمانی خود را به کف گرفته بود و چون آن را به جنبش در می آورد، پنداشتی آب از آن فرو می ریخت و چون بالا می برد درخشندگی اش چشم را خیره می کرد. در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید آمده است: «شمشیری یمانی در دست اشتر بود که چون آن را فرو می آورد، می پنداشتم از آن آب فرو می چکد و چون آن را بر می کشید، درخشندگی آن چشم را خیره می کرد. هر چند کلمه لج در متن عربی این منابع نیامده است،<sup>(2)</sup> ولی این روایات خصوصیت شمشیر مالک و ارتباط آن با این نام را نشان می دهد. وانگهی، همان گونه که در فصل سوم ذکر شد، مالک پس از جنگ جمل شمشیرش را به دور انداخت و گفت: «این شمشیر به من خیانت کرد و ابن زبیر را نکشت، از این پس با آن به هیچ جنگی نخواهم رفت»<sup>(3)</sup>.

### درایت و تدبیر:

درایت و تدبیر: غیر از شجاعت، طرح های مالک برای جنگ، تدابیر او برای حرکت مردم برای جهاد و درایتش در جای جای دوران خلافت علی (علیه السلام) مشاهده می شود، قبل از آن مسؤولیت های عمده و مهم به وی

ص: 208

---

1- نیبیل محسن، همان، الحلقه الاول، ص 120؛ و "L. Veccia Vaglieri, "Ashtar"

2- نصر بن مزاحم، همان، (عربی)، ص 254؛ و ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، داراحیاء الکتب العربی، الطبعة الثانية، 1965م، الجزء الخامس، ص 203.

3- ابن ابی الحدید، همان، ج 1، ص 132.

واگذار نمی شد تا این استعداد و درایت فرصت بروز پیدا کند. در این مختصر تنها به نمونه هایی از تدبیرهای مالک اشاره می شود.

وقتی مالک مأمور بسیج و اعزام کوفیان برای یاری علی شد، در خطبه خویش در کوفه سخنانی گفت که در حرکت مردم تأثیر زیادی داشت. وی اقدامات ولید و سعید، حاکمان دوران عثمان را یادآور شد.<sup>(1)</sup> همچنین مالک در مسیر صفین و در رقه با سخنرانی و تهدید مردم رقه، توانست آنان را وادار کند که برای سپاه علی (علیه السلام) پللی از قایق بسازند. با آن که اهل رقه عثمانی بودند، تحت تأثیر خطبه اشتر قرار گرفتند و خواسته علی و مالک را پذیرفتند. مالک اشتر به عبدالله بن بدیل بن ورقاء خزاعی که شجاعانه و بی باکانه حمله می کرد و تک و تنها در دل دشمن نفوذ می کرد و با سپاهیان هماهنگ و همراه نبود، توصیه کرد که این عملکرد نه به سود تو و نه به نفع یارانت است، بهتر است همراه یارانت با شامیان نبرد کنی. عبد الله به سخنان مالک توجهی نکرد. او می خواست هر طور شده معاویه را به قتل برساند. با این اندیشه عبدالله در عمق سپاه معاویه نفوذ کرد و سرانجام سنگباران و کشته شد<sup>(2)</sup>. یارانش نیز بعد از مرگ او عقب نشینی کردند. البته برخی تدبیرهای مالک که به قصد تثبیت خلافت علی بود، نتایج درخشانی نداشت مثل ابقاء ابوموسی بر کوفه که علی به ناچار قبل از جنگ جمل وی را عزل کرد.

از جمله خصوصیات مالک که درایت و تدبیر و دوراندیشی وی را

ص: 209

---

1- شیخ مفید، همان، ص 138.

2- ابوعلی مستویه الرازی، همان، الجزء الأول، ص 34؛ عزالدین بن اثیر، همان، المجلد الثالث، ص 302



نشان می داد این بود که تحت تأثیر احساسات قرار نمی گرفت و جنگ را با حوصله و برنامه ریزی شده هدایت می کرد تا در دراز مدت نتیجه لازم را بگیرد. حمله به افراد تأثیر گذار مخالف و جایگاه های حساس در نبرد از جمله تدبیر های مالک بود، مثل جنگ با عبدالله زبیر در نبرد جمل که می توانست در سرنوشت آن جنگ تأثیر گذار باشد.

صدای بلند و رسا: یکی دیگر از ویژگی های مالک صدای بلند و رسای وی بود. مالک خطیبی توانمند بود که به تناسب نیاز زمان در موقعیت های مختلف خطبه هایی را ایراد می کرد. (1) برخی از سخنان وی مسجع و موزون بود. صدای رسای مالک نیز در مواردی می توانست اثرات مثبتی داشته باشد. این مساله با توجه به فقدان امکانات صوتی امروزی و بلندگو در آن روزگار قابل ملاحظه بود. بعضی مواقع در پیکار سخت صفین صدای رسای مالک همراه با تدبیر به موقع وی باعث حل معضلاتی بزرگ می شد. در این جا به یک نمونه اشاره می شود. قبیله ربیعیه یکی از قبایل عدنانی (شمالی) و از مهمترین طرفداران علی و از پرشمارترین آنها در صفین بودند. در یکی از روزهایی که جنگ به شدت جریان داشت، افراد قبیله ربیعیه از حمله و اقدام به جنگ خودداری کردند.

علی (علیه السلام) کسی را پیش ایشان فرستاد که بر دشمن بتازید. آنان همچنان بی حرکت ماندند و نپذیرفتند. علی (علیه السلام) ابو ثروان را سوی ایشان فرستاد. او گفت: امیرالمؤمنین به شما سلام می رساند و می گوید: ای گروه ربیعیه، شما

ص: 210

---

1- قیس العطار، خطبه ها و آراء مالک را در کتابی تحت عنوان مالک اشتر خطبه و آراء آورده است. نقشه مکان هایی که مالک بنا به مقتضیات در آنها خطبه هایی خوانده، ضمیمه پژوهش است (نقشه 4).

را چه می شود که به دشمن حمله نمی کنید و حال آن که همگان حمله را شروع کرده اند؟ گفتند: ما چگونه حمله کنیم و حال آن که این سواران پشت سر مایند. به امیر مؤمنان بگو به قبیله همدان یا قبیله دیگری بگوید با این سواران به نبرد پردازند تا ما بتوانیم حمله کنیم(1). وقتی علی (علیه السلام) متوجه شد گره این مشکل به دست سفرای عادی باز نمی شود، اشتر را سوی آنها فرستاد. مالک که صدایش بسیار بلند بود،(2) گفت: «ای گروه ربیعه چه چیز مانع حمله شما شده است و حال آن که مردم همگی شروع به حمله کرده اند و شما افرادی چنین و چنانید و شروع به برشمردن فداکاری های آنان در جنگ های گوناگون کرده(3) آنها جوابی را که به ابوثران داده بودند به مالک نیز باز گفتند. وی به ایشان گفت:

امیرالمؤمنین می فرماید خودتان آنان را از من کفایت کنید، و اگر شما گروهی از خود را به مقابله با آنها بفرستید، شما را در این فلات رها می کنند و همچون آهو می گریزند. وقتی ربیعان تحت تأثیر سخنان مالک افرادی از قبیله خود را برای مقابله با آن سواران فرستادند، بنا به نقل راویان ربیعی، سواران معاویه «همچون ملخ گریختند و اما گفتار اشتر را به یاد آوردیم که همچون آهوان می گریزند(4)

### ذوق شاعری مالک:

ذوق شاعری مالک: اعراب حتی در دوران جاهلیت ذوق و قریحه

ص: 211

- 1- نصر بن مزاحم، همان، ص 454؛ مقایسه شود با ابن ابی الحدید، همان، ج 4، ص 6
- 2- نصر بن مزاحم، همان، ص 454؛ ابن ابی الحدید، همان، ج 4، ص 6
- 3- نصر بن مزاحم، همان، ص 454؛ ابن ابی الحدید، همان، ج 4، ص 7.
- 4- نصر بن مزاحم، همان، ص 454؛ ابن ابی الحدید، همان، ج 4، ص 7.

شعری خوبی داشتند. یکی از منابع تاریخی عهد جاهلیت (1) و حتی دوره اسلامی اشعار آن دوران است که در تفسیر و توضیح حوادث از آنها با عنوان شاهد می توان بهره جست. این اشعار در تحریک و تحریض اقوام، ایجاد صلح یا جنگ و بسیاری از حوادث دیگر تأثیرگذار بود. شعر ولید بن عقبه ابی معیط بر ضد بنی هاشم در مورد کشتن عثمان، کینه دیرینه بنی هاشم را تحریک و تشدید نمود. (2) اشعار تحریک آمیز ولید بن یزید علیه قحطانیان پس از کشتن خالد بن عبدالله قسری باعث قیام یمانی ها شد. افراد قبایل یمانی که سخت از اشعار ولید رنجیده بودند، وی را ابتدا از خلافت خلع و سپس کشتند. (3) بنابراین شعر شاعران و به ویژه شعر بزرگان و سرداران می توانست باعث هیجان و غلیان احساسات مردم شود و آنان را به کاری را دارد و یا از انجام کاری باز دارد. مالک در اشعارش از لحاظ دینی و نیز از لحاظ تعلقات قبیله ای سعی می کرد یاران علی را تقویت و شامیان را متزلزل کند.

مالک در یکی از این اشعار به کشته شدن بزرگان شامیان توسط عراقیان اشاره می نماید و یاران علی را دینداران واقعی می نامد و می گوید:

ما حوشب ذی ظلیم را کشتیم و چون فردا آفتاب برآید همگان دانند و پیش از او ذوالکلاع و معبد را که به میدان آمده بودند کشتیم. اگر آنها از سپاه ما ابو یقظان (عمار بن یاسر)، آن مسلمان کهنسال را کشتند، ما در

ص: 212

---

1- عبد العزیز سالم، همان، ص 23.

2- ابن ابی الحدید، همان، ج 1، ص 7-136.

3- ابو حنیفه دینوری، همان، ص 391.

عوض هفتاد تن گنهکار از آنان کشتیم» (1) در مورد دنیاطلبی شامیان و طرفداران معاویه در شعری چنین سرود: «غایت همت و مراد آنان که گرد او آمده اند دنیاست و همت من آخرت و فراروی من است» (2). مالک برای تحریک سپاهیان در روز جنگ بر سر آب چنین می سرود: «به خدا سوگند، به پروردگارم که مردگان را پس از آن که در گور، پیکرهایشان فرو ریخته و از هم گسسته شد، برانگیزد، من بی گمان سوارانم را بر سر فرات ارم» (3). این اشعار در تحریض سپاهیان به جنگ تمام عیار تأثیر زیادی داشت به ویژه که از سوی شخصی چون مالک سروده شده بود. این اشعار و رجزهای باران اشعث در پیروزی سپاهیان علی در روز جنگ بر سر آب تأثیر به سزایی داشت.

## نتیجه

مالک بن حارث نخعی معروف به مالک اشتر یکی از بزرگان قبیله یمانی مذحج بود. وی از شخصیت های مؤثر بر حوادث عهد راشدین به ویژه وقایع اواخر عصر عثمان و اوایل دوره خلافت علی (علیه السلام) تا پایان پیکار صفین بود. نفوذ مالک در شهر کوفه و در بین یمانی ها و ویژه مذحجی ها بسیار زیاد بود، ولی هماهنگی اکثریت کوفیان در اواخر خلافت عثمان و

ص: 213

---

1- نصر بن مزاحم، همان، ص 499؛ و دیگر روایات آمده است: «چون آفتاب بر آمد حوشب را کشتیم».

2- همان، ص 93

3- نصر بن مزاحم، همان، ص 245؛ ابن ابی الحدید، همان، ج 2، ص 173.

اوایل خلافت علی (علیه السلام) از لحاظ فکری و عقیدتی با وی، باعث نفوذ همه جانبه، او در این مقطع زمانی می شد. از زندگی مالک قبل از ورود نمایندگان پیامبر به یمن اطلاعی در دست نیست. مالک در اواخر عمر حضرت رسول، توسط علی (علیه السلام) در یمن اسلام آورد ولی موفق به دیدار پیامبر نشد. در جنگ با اهل رده، ذکری آن چنان که باید و شاید از مالک نیست، اما نقش وی در فتح مناطق مختلف شام برجسته است. وی در دوران خلافت ابوبکر به مدینه آمد و خلیفه او را به سمت شام فرستاد. مالک در جنگ با رومی ها رشادت ها و جسارت های کم نظیری از خود نشان داد و معروف و مشهور شد. این که مالک را بیشتر به لقبش، اشتر می شناختند و وی در یرموک به این لقب معروف شده بود، بیانگر این است که شهرت وی بیش از آن که مربوط به خاستگاه قبیله ای وی باشد، مربوط به دلاوری هایش در جنگ با رومیان بوده است. منابع، هموردی های فوق العاده ای را از وی ذکر کرده اند، ولی فرماندهی های مالک در این عهد، جزئی و زیر نظر فرمانده هان بزرگ بوده است. وی در این زمان در راس سپاهی قرار گرفت که مأموریت مخاطره آمیزی را در سرزمین درب در قلمرو دشمن انجام دادند. فتح آمد و میافارقین نیز توسط سپاهی به فرماندهی مالک صورت گرفت. با وجود این نقش مالک اشتر در این عهد نمی توانست در سطح نقش و تأثیر فرمانده هان طراز اول سپاه مسلمانان همچون ابوعبیده و باشد. در جریان فتوحات همین دوران و ضرورت مبادله نیروها بین شام و عراق بود که مالک قبل از نبرد قادسیه به عراق آمد و پس از تأسیس کوفه در آن شهر اقامت گزید و از بزرگان صاحب نفوذ در این شهر شد. نقش مالک در جنگ با ساسانیان مانند نبرد

با رومیان در منابع برجسته نیست. ولی شواهد و قرائن حضور موثر وی در این جنگ ها را نیز تأیید می کند.

در دوره خلافت عثمان، مالک به عنوان یکی از مهمترین شورشیان علیه عمال عثمان و سپس خود او بوده است. نکته مهم این است که مالک گرچه به تسلط بنی امیه بر اموال و غنائم مسلمین، به شدت معترض بود، ولی شورش وی و دیگر همراهانش دلایل دیگری نیز داشته است که از جمله آنها می توان به دفاع از ارزش های دینی اشاره نمود. سخنان نماینده شورشیان با عثمان، بحث های مالک با معاویه در دوران تبعید در دمشق، اشعار و سخنان اشتر در مورد قتل عثمان همگی بر این امر دلالت دارد. در مورد محاصره خانه عثمان و قتل او نیز اگر چه برخی روایات بر آن است که مالک مخالف کشته شدن عثمان بوده است، ولی شواهد و قرائن، همچنین برخی روایات دیگر موافقت اشتر با قتل خلیفه سوم را تأیید می کند. از جمله این شواهد و قرائن می توان به نقش مالک در حرکت کوفیان به سمت مدینه و برای محاصره خانه عثمان، دستور مخفیانه خلیفه مبنی بر کشتن مالک بعد از پایان مرحله اول محاصره، سخنان و اشعار خود اشتر در این زمینه و حضور فعال مالک در جریان محاصره نهایی خانه عثمان و حوادث پس از آن، اشاره کرد.

تأثیر مالک اشتر بر حوادث، به ویژه در سالهای 37-33 ه.ق. بسیار زیاد بوده است. نفوذ مالک بیشتر از آن که به دلیل توانایی های نظامی وی در این عهد باشد، به دلیل درایت ها، نفوذ قبیله ای و ویژگی های شخصیتی او بود. میزان نفوذ مالک در موقعیت های مختلف متفاوت بود و در عهد شیخین بیشتر از دوران جاهلیت، در اواخر عهد عثمان بیشتر از دوره

شیخین و در دوره خلافت علی (علیه السلام) تا پایان جنگ صفین بیشتر از زمان خلافت عثمان بود. نقش محوری مالک، مربوط به دوران خلافت علی (علیه السلام) به ویژه از ابتدا تا پایان پیکار صفین بود، در این مقطع زمانی هم جو جامعه آماده پذیرش افکارش بود و هم مسؤولیت های مهمی در سطح کلان به وی واگذار می شد. وی تا پایان پیکار صفین امیدوار به حل مشکلات و معضلات حکومت علی (علیه السلام) بود و تمام تلاش خویش را در این زمینه انجام می داد. گزارش برخی از منابع در مورد توطئه مالک و یارانش بر ضد علی قبل از شروع جنگ جمل، با روحیات و عملکرد اشتر سازگاری ندارد و شواهد و قرائن نیز به شدت آن را رد می کند. مالک در این مقطع زمانی و قبل از نبرد جمل با استفاده از نفوذ خویش توانست کوفیان را به یاری علی برانگیزد، در حالی که سایر سفیران علی موفق به این مهم نشده بودند. درایت ها و تدابیر وی در جنگ صفین بارها موقعیت سپاه را از شکست به پیروزی تبدیل کرد. معاویه بیشتر از هر کدام از سرداران علی از وی دلنگرانی داشت و راه حل مناسبی برای جذب او نمی یافت. نفوذ مالک در بین سپاهیان به اندازه ای بود که وی می توانست با یک سخنرانی آتشین فراریان را آماده هر گونه از خود گذشتگی و سخت کوشی کند.

این نفوذ به دلایلی بعد از پیکار بزرگ صفین کم شد، دلیل اصلی آن را باید در بی توجهی مردم عراق و کوفه به اندیشه های علی و مالک در مورد جنگ با شامیان پس از نبرد صفین جستجو کرد. از سویی دیگر اندیشه معتزلیان سیاسی (قاعدین) و مارقین که اندیشه های افراطی و تقریبی بودند، به ویژه اندیشه گروه اول در همه عراق حتی کوفه فراگیر شد.

با بررسی حوادث قبل و بعد از مرگ مالک اشتر این نکته آشکار

می شود که مالک حتی پس از صفین نقش مهمی را در جلوگیری از فتنه انگیزی و غارت سرداران معاویه در قلمرو حکومتی علی داشت. حضور مالک در جزیره، شجاعت، درایت، و نفوذش عامل مهمی برای جلوگیری از غارتگری سرداران معاویه محسوب می شد؛ آشوب ها و غارت هایی که پس از مرگ اشتر تا پایان خلافت علی (علیه السلام) بارها رخ داد و از جمله مهمترین آنها غارت ها و کشتارهای ضحاک بن قیس فهري، نعمان بشير انصاری، سفیان بن عوف غامدی و بسر بن ارطاه عامری و فتنه عبد الله بن حضرمی در بصره را می توان نام برد. با کشته شدن اشتر، درگیری های علی و معاویه وارد مرحله جدیدی شد. جبهه علی که پس از صفین مرحله به مرحله بحرانی تر می شد، با مرگ مالک دچار آشفتگی بیشتر شد. علی اعتقاد داشت اشتر ضرورت از بین بردن فتنه بزرگی را که معاویه ایجاد کرده بود، بیشتر از هر کس دیگری درک می کند. از دست دادن چنین سرداری موقعیت علی را به لحاظ قدرت حکومتی، متزلزل تر می ساخت. آشفتگی عراقیان، بعد از کشته شدن محمد بن ابی بکر و تصرف مصر توسط عمرو بن عاص بیشتر هم شد.

نکته آخر درباره اختلاف نظرهای علی (علیه السلام) و مالک است. مالک اشتر یکی از مشاورین علی محسوب می شد، اما دیدگاه وی در بعضی از موارد با دیدگاه علی یکی نبود. در منابع مختلف حتی شیعی و کلامی نمونه هایی از این اختلاف نظرها یافت می شود ولی همه منابع به صورت ضمنی یا به تصریح اشاره دارند که اختلاف نظرها و اظهار نظرهای مالک مربوط به قبل از اتخاذ تصمیم نهایی توسط علی بود. خود اشتر در این زمینه خطاب به علی می گوید، برماست قبل از این که سخن بگویی سخن



بگوئیم و چون عازم شدی دیگر سخنی نمی گوئیم. جز یکی دو مورد، مالک اشتر همواره تسلیم تصمیم نهایی علی بود و نظر برخی از مستشرقین در مورد این که مالک، نظرش را بر علی تحمیل می کرد صحت ندارد. اساس این اختلاف نظرها نیز ناشی از دو دیدگاه متفاوت مصلحت اندیشی مالک و ارزشگرایی و اصولگرایی علی بود. در نهایت نیز تصمیمی که براساس ارزش های اعتقادی و نه مصالح حکومتی بود، اتخاذ می شد.

ص: 218



نقشه (1) برگرفته از کتاب علل گرایش یمنی ها به تشیع و نقش آنان در نشر آن اثر اصغر منتظر القائم

ص: 220

نقشه (2) برگرفته از کتاب تاریخ عرب قبل از اسلام اثر عبدالعزیز سالم

ص: 221

لابراتور نقشه‌کشی دانشکده ادبیات و علوم انسانی تونس. موقعیت شاخه نخع قبیله مذحج در کوفه. نقشه (3) برگرفته از کتاب کوفه پیدایش  
شهر اسلامی اثر هشام جعیت

ص: 222

مکان هایی که مالک بنا بر مقتضیات زمان در آنها خطبه ایراد کرد. نقشه (4) برگرفته از کتاب مالک اشتر خطبه و آراء او اثر قیس العطار

ص: 223

نسبت تعداد افراد قبیله مذحج به سایر قبایل در آغاز تأسیس کوفه. برگرفته از کتاب کوفه پیدایش شهر اسلامی اثر هشام جعیت.

ص: 224

الف) منابع 1- ابن ابی الحدید، عبدالحمید بن هبه الله، شرح نهج البلاغه، انتخاب و ترجمه محمود مهدوی دامغانی با عنوان جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، تهران، نشر نی، چاپ اول، 74-1367 (در چاپ اول سال چاپ جلد های 1 تا 8 متفاوت است).

2-، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، آبی جا، داراحیاء الکتب العربیه، الطبعة الثانية، 1965م.

3- ابن اثیر، عزالدین ابی الحسن، اسد الغابه فی معرفه الصحابه ، تحقیق علی محمد عوض، عادل احمد، بیروت، دارالکتب العلمیه، [بی جا] [بی تا].

4-، الکامل فی التاریخ، بیروت، دارصار، الطبعة الأولى، 1965م.

5- ابن اثیر، ابوالحسن عزالدین، تاریخ بزرگ اسلام و ایران، ترجمه عباس خلیلی، به تصحیح مهیار خلیلی، تهران، انتشارات کتب ایران، آبی جا] [بی تا].

6-، تاریخ کامل، برگردان سید محمد حسین روحانی، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ دوم، 1376.

7- ابن اثیر، مجد الدین مبارک بن محمد، النهایه فی غریب الحدیث و الاثر، تحقیق



طاهر احمد الزاوى، محمود محمد الطناحى، بيروت، دارالفكر للطباعة و النشر و التوزيع [بى تا].

8- ابن اعثم كوفى، ابو محمد احمد بن على بن اعثم، الفتوح، ترجمه محمد بن احمد مستوفى هروى، (از محققان قرن ششم هجرى) مصصح غلامرضا طباطبايى مجد، تهران، انتشارات علمى و فرهنگى، چاپ سوم، 1380.

9- ابن العربى، ابى بكر محمد بن عبدالله، احكام القرآن، راجع اصوله و خرج احاديثه و علق عليه، محمد عبدالقادر عطا، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الأولى، 1408 ه.ق.

10- ابن حجر عسقلانى، شهاب الدين أبى الفضل احمد بن على، تهذيب التهذيب، ابى جا، دار احياء نشر التراث العربى، الطبعة الأولى، [بى تا].

11-، الاصابه فى تمييز الصحابه، أبى جا، داراحياء التراث العربى، الطبعة الأولى، 1328 ه.ق.

12- ابن حزم الأندلسى، ابو محمد على بن احمد، رسائل، تحقيق احساس عباس، بيروت، المؤسسه العربيه للدرسات و النشر، الطبعة الأولى، 1983 م.

13- ابن خلدون، عبد الرحمن بن محمد، مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروين گنابادى، تهران، شركت انتشارات علمى و فرهنگى، چاپ نهم، 1379.

14-، تاريخ ابن خلدون، ترجمه عبدالمحمد آيتى، تهران مؤسسه تحقيقات و مطالعات فرهنگى، چاپ اول، 1366.

15- ابن خلكان، شمس الدين احمد، وفيات الاعيان و انباء ابناء الزمان، حقه احسان عباس، بيروت، دارصار، [بى چا] [بى تا].

16- ابن شبه نميرى، ابوزيد عمر، تاريخ مدينه المنوره، تحقيق محمد شلتوت، قم دارالفكر، بى چال، 1410 ه.ق.

17- ابن طقطقى، محمد بن على طباطبا، تاريخ فخرى، ترجمه محمد وحيد

گلیپایگانی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ سوم، [بی تا].

18- ابن عبد البر، ابو عمر يوسف، الاستيعاب في معرفة اصحاب، تحقيق و تعليق على محمد عوض، عادل احمد الموجود، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الاولى، 1415 ه. ق.

19- ابن عبدربه، احمد بن محمد، العقد الفريد، تحقيق عبد المجيد ترجمي، بيروت، دارالكتب العلميه، الطبعة الثالث، 1986 م.

20- ابن عساكر دمشقى، ابوالقاسم على بن حسن، التاريخ الكبير معروف به تهذيب ابن عساكر، عبدالقادر افندى بدران، آبي جا، روضه الشام، [بي چا]، 1329.

21-، تاريخ مدينه دمشق، تحقيق على شيرى، بيروت، دارالفكر، [بي چا] [بي تا].

22- ابن عماد الحنبلى، ابى الفلاح عبد الحى، شذرات الذهب فى أخبار من ذهب، بيروت، داراحياء التراث العربى ابى چا [بي تا].

23- ابن قتيبه دينورى، ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتيبه، عيون الاخبار، بيروت، دارالكتب العلميه، [بي چا]، 1986 م.

24- ابن قتيبه دينورى، ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتيبه، امامت و سياست (تاريخ الخلفاء)، ترجمه سيد ناصر طباطبايى، تهران، ققنوس، چاپ اول، 1380 .

25-، المعارف، صححه وعلق عليه، محمد اسماعيل الصاوى، مصر (الازهر)، بطبع سيد على محمد عبد اللطيف، الطبعة الأولى، 1934 م (1353).

26- ابن كثير، ابوالفداء الحافظ بن كثير، البدايه و النهايه، تحقيق ابو ملحم و على نجيب عطرى، بيروت، دارالكتب العلميه آبي چا [بي تا].

27- ابن ماكولاب الاميد الحافظ، الاكمال فى رفع الارتياب عن المؤلف و المختلف فى الأسماء و الالقاب، بيروت، داراحياء التراث العربى، [بي چا] 1963 م.

- 28- کاتب واقدی، محمد بن سعد، طبقات الکبری، بیروت، دارصار، آبی چا، [ابی تا].
- 29- الازدی، ابو مخنف لوط بن یحیی، نصوص من تاریخ ابی مخنف، استخراج، تفسیر و تحقیق کامل سلیمان الجبوری، بیروت، دارالمحجہ السیفاء، الطبعة الأولى، 1999م (1419 ه.ق).
- 30- الازدی، محمد بن عبدالله، من کتاب فتوح الشام، تحقیق ماجد اللحام، دمشق، منشورات وزارة الثقافة ابی چا [1986م.
- 31-، تاریخ فتوح الشام، تحقیق عبد المنعم عامر، [ابی چا]، مؤسسه سجل العرب، ابی چا، 1970م.
- 32- اسکافی، ابوجعفر، المعیار و الموازنه فی فضایل امیر المؤمنین علی عالی، تحقیق محمد بن عباد الله المعتزلی، محمد باقر محمودی، آبی چا، الطبعة الأولى، 1998م.
- 33- اصفهانی، ابوالفرج، الاغانی، تحقیق الاستاد عبدالله علی مهنا (بی چا)، دار الفکر، الطبعة الثانية، 1995م.
- 34- بغدادی، ابوبکر احمد بن علی، تاریخ بغداد، بیروت دارالکتب العلمیه ابی چا، [ابی تا].
- 35- بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، فتوح البلدان، ترجمه و مقدمه احمد توگل، آبی چا، نشر نقره، چاپ اول، 1367.
- 36، انساب الاشراف، تحقیق سهیل ذکار و ریاضی زرکلی، بیروت، دارالفکر، الطبعة الأولى، 1414 ه.ق (1996م).
- 37- ثقفی کوفی، ابواسحاق ابراهیم بن محمد، الغارات، ترجمه عبد المحمل آیتی، تهران، چاپ و انتشارات فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، 1371.
- 38، الغارات، مقدمه، حواشی و تعلیقات سید جلال الدین حسینی ارموی، تهران، سلسله انتشارات انجمن ملی، آبی چال 1355.

39-، الغارات، ترجمه محمد باقر كمره ای، انتشارات فرهنگ اسلام، تهران، آبی چا]، 1356.

40، الغارات، ترجمه عزیز الله عطاردی، تهران، انتشارات عطارد [بی تا].

41- خواند میر، غیاث الدین بن همام الدین، حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، با مقدمه جلال الدین همایی، تهران، کتابفروشی خیام، 1353.

42- دینوری، ابن حنیفه احمد بن داود، اخبار الطوال، تحقیق عبد المنعم عامر، مراجعه جمال الدین الشیال، مصر، داراحیاء الکتب العربی، الطبعة الأولى، 1960م.

43- اخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر نی، چاپ چهارم، 1371.

44- ذهبی، شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان الذهبی، سیر أعلام النبلاء، تحقیق ابراهیم الیاری، طه حسین، مصر، دارالمعارف، [بی چا]، [بی تا].

45- السمعانی، ابی سعد عبد الکریم بن محمد، انساب، تقدیم و تعلیق عبد الله عمر البارودی، بیروت، دارالجنان، الطبعة الأولى، 1998م.

46- السیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر، تاریخ الخلفاء، تحقیق محمد محیی الدین عبد الحمید، مصر، مطبعة السعادة، الطبعة الأولى، 1952م. 47- شوشتری، نورالله، مجالس المؤمنین، تهران، کتابفروشی اسلامیه، [بی چا]، 1375 ه.ق.

48- شیخ مفید، ابی عبدالله محمد العکبری، الجمل او النصره فی حرب البصره، قم، منشورات مکتبه الداوری، آبی چا]، [بی تا].

49- صابی، ابوالحسن محمد بن هلال، الهفوات النادره، تصحیح صالح اشتر، دمشق، مجمع اللغة العربیه، ابی چا]، 1378 ه.ق.

50- طبری، ابو جعفر محمد بن جریر، تاریخ الرسل و الملوک (تاریخ طبری)،

ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات اساطیر، چاپ پنجم، 1375. ، تاریخنامه طبری، گردانیده منسوب به بلعمی، تصحیح محمد روشن، تهران، نشر نو، چاپ دوم، 1368.

52- الطوسی، ابی جعفر محمد بن حسن بن علی، اختیار معرفه الرجال (رجال کشی)، مصحح حسن مصطفوی، مشهد، انتشارات دانشگاه فردوسی، ابی چا، [بی تا].

53- عباسی، عبدالله بن معتز بن متوکل، طبقات الشعراء و المحدثین، تحقیق عمر فاروق الطباع، بیروت، دارالارقم بن ابی الأرقم، [بی چا] 1998م.

54- فخر رازی، محمد بن عمر، التفسیر الکبیر، بیروت، داراحیاء التراث العربی، الطبعة الثانية، 1417 ه.ق (1997م).

55- قلقشندی، ابی العباس احمد بن علی، صبح الاعشی فی صناعه الانشاء، مصر، وزارت الثقافة و الارشاد القومي، آبی چا، [بی تا].

56- الکتبی، محمد بن شاکر، فوات الوفيات، تحقیق احسان عباس، بیروت، دار الثقافة، [بی چا]، [بی تا].

57- مبرد، محمد بن یزید، الكامل فی اللغة و الادب، عارضه باصوله وعلق علیه محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، مکتبه العصریه، الطبعة الأولى، 1997م.

58- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الوفا، الطبعة الثانية المصححة، 1983م (1403).

59- مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین، التنبیه و الاشراف، عنی بتصحيحه و مراجعته عبدالله اسماعیل الصاوی، آبی جا، المکتبه التاريخیه، [بی چا]، 1938م (1357).

60.، مروج الذهب و معادن الجوهر، ترجمه شرحه عبدالامیر مهنا، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، الطبعة الأولى، 1991م (1411 ه.ق).

- 61- مروج الذهب و معادن الجواهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ پنجم، 1374.
- 62- مسکویه الرازی، ابوعلی، تجارب الأمم، حقه و قدم له ابوالقاسم امامی، طهران، دار سروش للطباعه و النشر، الطبعة الأولى، 1366.
- 63- مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، تصحیح علی نقی منزوی، تهران، شرکت مؤلفان و مترجمان ایران، چاپ اول، 1361.
- 64- مقدسی، مطهر بن طاهر (مطهر)، آفرینش و تاریخ، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، تهران، آگه، چاپ اول، 1374.
- 65، البدء و التاریخ، باریز آبی نا]، [بی چا] 1324.
- 66- مقریزی، احمد بن علی، النزاع و التخاصم، قدم له سید محمد بحر العلوم، بیروت، موسسه اهل البيت، [بی چا]، 1981 م.
- 67- منقری، نصر بن مزاحم، پیکار صفین، تصحیح، عبد السلام محمد هارون، ترجمه پرویز اتابکی، تهران، سازمان انتشارات آموزش انقلاب اسلامی، چاپ دوم، 1380.
- 68، سندس و اسینداق، ترجمه محمد مهدی مسجد شاهی، اصفهان [بی نا]، [بی چا] 1345 ه. ق.
- 69-، واقعه صفین در تاریخ، ترجمه کریم زمانی، (بی جا]، انتشارات موسسه فرهنگی رسا، 1364.
- 70-، وقعه صفین، تصحیح و شرح عبد السلام محمد هارون، قم، منشورات مکتبه البصیرتی، الطبعة الثانية، 1382 ه. ق. 71- میدانی، ابی الفضل احمد بن محمد، مجمع الامثال، با مقدمه و تعلیقات نعیم حسین زرزور، بیروت، دارالکتب العلمیه، الطبعة الأولى، 1408 ه. ق.
- 72- نهج البلاغه (خطبه ها، نامه ها، کلمات قصار علی علان، ترجمه سید جعفر

شهیدی، تهران، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، چاپ چهارم، 1372.

73- نویری، شهاب الدین احمد، نهاییه الأرب فی فنون الأدب، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، امیر کبیر، چاپ اول، 1364.

74، نهاییه الأرب فی فنون الأدب، مصر، (قاهره) وزاره الثقافه، ابی چا، 1975 م.

75- واقدی، محمد بن عمر، فتوح الشام، تصحیح عبد الطیف عبد الرحمن، بیروت، دارالکتب العلمیه، ابی چا، 1417 ه. ق.

76-، المغازی، تحقیق مارسدن جونز، تهران، انتشارات اسماعیلیان، [بی چا]، [بی تا].

77- واقدی، محمد بن عمر، الرده، تحقیق یحیی الجبوری، (بی جا)، [بی تا]، [بی چا]، [بی تا].

78- یاقوت المحمودی، شهاب الدین ابی عبدالله، معجم البلدان، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ابی چا 1399 ه. ق.

79- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (ابن واضح یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم، 1378.

80- البلدان، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ابی چا، 1356.

ب) کتاب های پژوهشی

1- احمد البراقی، سید حسین، تاریخ الکوفه، بیروت، دارالوضوء، الطبع الرابع، 1987 م.

2- اسرار، مصطفی، دانستی های نهج البلاغه، [بی جا] محیا، چاپ اول، 1374.

3- الاعلمی الحائری، محمد حسین، دائره المعارف الشیعہ العامه، بیروت، منشورات مؤسسہ الأعلمی المطبوعات، [بی چا]، 1993 م (1413).

ص: 232

- 4- الامین، سید محسن، اعیان الشیعہ، حقیقہ و اخرجه حسن الامین، بیروت دارالتعاریف المطبوعات، [بی چا]، 1983 م (1403-5- البستانی، المعلم البطرسی، دائره المعارف، بیروت دارالمعرفه، [بی چا]، آبی تا).
- 6- المقحفی، ابراهیم احمد، معجم المدن و القبائل الیمینیہ، صنعاً، منشورات دارالحکمہ، [بی چا]، [بی تا].
- 7- تبریزی خیابانی، محمد علی، ریحانه الادب فی تراجم المعروفین بالکنیه واللقب، [بی چا]، 1324.
- 8- جباوی، علی محمد، ابوالفضل ابراهیم، محمد، ایام العرب فی الاسلام، آبی جا]، داراحیاء التراث العربی، الطبعة الأولى، 1950 م (1369 ه.ق).
- 9- جعفری، حسین محمد، تشیع در مسیر تاریخ، ترجمه محمد تقی آیت اللہی، تهران، مرکز نشر فرهنگ اسلامی، آبی چا]، [بی تا].
- 10- جعفریان، رسول، تاریخ سیاسی اسلام (2) (تاریخ خلفاء)، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، چاپ اول، پاییز 1374.
- 11- جواد علی، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، بیروت، دارالعلم للملایین [بی چا]، 1969 م.
- 12- جعیط، هشام، کوفه پیدایش شهر اسلامی، ترجمه ابوالحسن سرو مقدم، مشهد، آستان قدس رضوی، چاپ اول، 1372.
- 13- زرین کوب، عبدالحسین، بامداد اسلام، تهران، امیر کبیر، چاپ ششم، 1369. 14-14-، کارنامه اسلام، تهران، امیر کبیر، چاپ چهارم، 1369.
- 15- سالم، عبد العزیز، تاریخ عرب قبل از اسلام، ترجمه باقر صدری نیا، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ اول، 1380.
- 16- سامی، ش، قاموس الاعلام، صاحبی و تابعی مهران، استامبول، مطبعه سی، [بی چا]، 1316.



17- سليمان الاعلمى، دائره المعارف المسماه بمقتبس الأثر و مجدد ما دثر، بيروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، الطبعة الأولى، 1971

م

18- شاکری، حسین، سلسله الاعلام من الصحابه و التابعین، (المقداد بن عمرو، مالک اشتر، کمیل بن زیاد)، قم، نشر ستاره، الطبع الثانی، 1418 ه.ق.

19- شدید، محمد، رجال فی معارک الاسلام، بیروت، مؤسسه الرساله، الطبعة الثانی، 1409 ه.ق.

20- شوشتری، محمد تقی، نهج الصباغه فی شرح نهج البلاغه، تهران، امیر کبیر للنشر، الطبعة الأولى، 1372.

21- شهیدی، سید جعفر، زندگانی علی بن حسین عالی، تهران، مرکز نشر فرهنگ اسلامی، چاپ چهارم، 1371.

22- صالح الوردانی، فریب، ترجمه محمد جواد مهري، قم، بنیاد معارف اسلامی، چاپ اول، 1375.

23- صالحی مازندرانی، محمد علی، دولت جاوید (شرح نامه 53 نهج البلاغه)، قم، انتشارات صالحان، چاپ اول، 1380.

24- صدر الدین شرف الدین، عمار یاسر، ترجمه غلامرضا سعیدی، آبی جا، انتشارات آیین جعفری، [بی تا] 25- عبد المقصود، عبدالفتاح، امام علی بن ابیطالب، ترجمه محمد مهدی جعفری، آبی جا، رشديه، چاپ دوم، 1354.

26- عسگری، سید مرتضی، نقش عایشه در تاریخ اسلام، ترجمه سردارنیا، نجمی، هریسی و جاودان تهران، مجمع اسلامی، چاپ پنجم، 1371.

27- عطار قیس، دیوان مالک اشتر، قم، دلیل، الطبعة الأولى، 1421 ه.ق.

28- فؤاد صالح سید، معجم الالقاب و الأسماء المستعارة فی التاريخ العربی و الاسلامی، بیروت، دارالعلم للملایین، الطبعة الأولى، مارس 1990 م.

29- قمی، عباس، تتمه المنتهی فی وقایع ایام الخلفاء، تصحیح علی محدث زاده

ص: 234

قمی، قم، انتشارات کتابفروشی، چاپ سوم، 1397 ه. ق.

فراهانی، آبی چا]، 1363.

31- قیس العطار، مالک اشتر خطبه و آراءه، قم، مؤسسه الفکر الاسلامی، الطبعة الأولى، 1370.

32- کحاله، عمررضا، معجم قبائل العرب، بیروت، دارالعلم للملایین، ابی چا]، 1968 م (1388 ه. ق).

33- لغتنامه دهخدا.

34- مادلونگ، ویلفرد، جانشینی حضرت محمد کیا، ترجمه احمد نمایی، جواد قاسمی، محمد جواد مهدوی و حمید رضا ضابط، مشهد، آستان قدس رضوی، چاپ اول، 1377.

35- محمدی اشتهاردی، محمد، سیمای مالک اشتر، قم، انتشارات علامه، چاپ دوم، 1350.

36- مشکور، محمد جواد، تاریخ شیعه و دیگر فرقه های اسلام تا قرن چهارم هجری، تهران، اشراقی، چاپ ششم، 1379.

37- مطهری، مرتضی، سیری در نهج البلاغه، تهران، صدرا، چاپ دوم، 1354.

38- منتظر القائم، اصغر، علل گرایش یمنی ها به تشیع و نقش آنان در نشر آن، رساله دکتری، به راهنمایی صادق آیینه وند، دانشگاه تربیت مدرس، 1378.

39- وجدی، محمد فرید، دائره المعارف القرن الرابع عشر- العشرين، آبی جا]، مطعبه دائره المعارف، الطبعة الرابع، 1967 م.

40- هاشمی خوبی، حبیب الله، منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه، تصحیح سید ابراهیم میانجی، تهران، مکتبه الاسلامی، چاپ سوم، 1397 ه. ق.

ص: 235

- 1- آینه‌وند، صادق، «فتوح در اسلام، فتح تغلبی، فتح قلوب»، تاریخ اسلام، قم، مؤسسه آموزش عالی باقر العلوم علی، س اول، تابستان 1379، ش دوم.
- 2- بروجردی، مصطفی و صدرایی خویی، علی، «شرح‌های نهج البلاغه»، دانشنامه امام علی (علاج مراجع) زیر نظر علی اکبر رشاد، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول، 1380.
- 3- خواجه‌یون، محمد کاظم، «پژوهشی پیرامون آراء مورخان درباره امویان»، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد، س هیجدهم، ش 3، پاییز 1364، ص 379408.
- 4- دوانی، علی، «اصحاب امام علی»، دانشنامه امام علی (علاج مراجع)، زیر نظر علی اکبر رشاد، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول، 1380. 5- رجبی، محمد حسین، «سرزمین کوفه»، دانشنامه امام علی علی، ج 9 (تاریخ)، زیر نظر علی اکبر رشاد، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، چاپ اول، 1380.
- 6- سجادی، سید صادق، «ابراهیم بن مالک اشتر نخعی»، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران، ناشر مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، چاپ اول، 1368.
- 7- کلمان هوار، «اشتر»، دائرة المعارف الاسلامیه (اصدر بالمانیه و الانجلیزیه و الفرنسیه)، تهران، انتشارات جهان، آبی چا، [بی تا].
- 8- مارتین هیندز، «ریشه شناسی جریان های سیاسی کوفه»، ترجمه محمد علی رنجبر، تاریخ اسلام، قم، مؤسسه آموزشی باقرالعلوم، سس سوم، بهار 1381، ش 9.
- 9- نبیل محسن، مالک اشتر»، مجله الثقافه الاسلامیه، ش 28، 29، 30، س 1990.

.(Kamal al-sayyid, Malik Ashtar, Qum, Ansariyan publication, second Edition, 2000(1379 -10

.Encyclopaedia of Islam,"Ali b. Abitalib", (Gibb. H.A.R), vol.I, p -11

.383-386

.Hichem Djait), Encyclopaedia of Islam, "AL-Kufa", vol) -12

.IV, p

.345-51

.Encyclopaedia of Islam, "Siffin", (Lecker.M), vol.X, p -13

.552-6

.Muir, W, The caliphate, Its Rise, Decline and fall, New York, Amspressing, First, AMS, 1975 -14

.Annals of The Early Caliphate, London, Oriental Press, second edition. 1883 ,----- -15

Rasheed Turabi, (translator), Hazrat Ali's Famous Epistle To Malik Ashtar, [www. Hal-pc. org / - 16](http://www.Hal-pc.org/)  
[.amana / Isn aali. Html](http://www.Hal-pc.org/amana/Isn_aali.Html)

.Encyclopaedia of Islam, "Djamal", (Veccia Vaglieri, L.) vol. II, p -17

.414-6

Encyclopaedia of Islam, "Al-Ashtar" (Veccia Vaglieri, L.) vol. I, P. 704 19- Wellhausen, The Arab - 18  
.Kingdom and Its Fall, trans

.M.G., Beirut, Kyhats, 1963

ص: 237

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

